



صاحب امتیاز: انجمن علمی-دانشجویی علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
مدیر مسئول: حبیب رضازاده، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
سردبیر: هادی طلوعی، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
مدیر داخلی و دستیار سردبیر: شهاب دلیلی، دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی



**فصلنامه
سیاست**
(علمی - تخصصی)

سال دوم . شماره ششم . تابستان 1394

هئیت تحریریه

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران	وحید اسدزاده
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس	محمد باوبر
دانشجوی دکتری مطالعات اروپا دانشگاه تهران	مهدی پارسیایی
دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران	امین پرتو
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس	محمود پسندیده
هئیت علمی و دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران	محمدجعفر جوادی ارجمند
هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد	احمد جوانشیری
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس	هادی جهرمی
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تحقیقات تهران	منیر حضوری
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی	ایوب حیدری
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران	افسانه خسروی
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران	مهدی داوودی
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران	محسن رنجبر
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران	هادی زرگری
دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران	سلیمان صادقی‌زاده
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی	سجاد صداقت
عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی	شهریار فرجی
دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی	قادر کیانی
دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی	مجید نجات‌پور
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران	لیلا موسوی
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس	امیر حسین وزیریان

ویراستار: آرزو مابلی

صفحه آرا: یاسر استادحسین

نشانی پستی: تهران، خیابان جلال آل‌احمد، دانشگاه تربیت مدرس،

دانشکده علوم انسانی، طبقه همکف،

دفتر گروه علوم سیاسی

پست الکترونیکی: Politic.association@gmail.com

قیمت: 7000 تومان

این مجله در پایگاه مجلات تخصصی نورمگز به نشانی www.noormags.ir نمایه می‌شود.

؛ راهنمای تدوین مقاله ؛

برای محفوظ ماندن جایگاه علمی این مجله و کسب امتیاز جهت ارتقای جایگاه فصلنامه، فقط مقاله‌هایی پذیرفته می‌شوند که افزون بر داشتن محتوای علمی به تشخیص داوران، با رعایت ضابطه‌های شکلی زیر نوشته شده باشند.

الف - ضابطه‌های نویسنده

1. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد. (به فارسی و انگلیسی)
2. میزان تحصیلات و رتبه علمی و دانشگاه نویسنده (گان) مشخص شود. (به فارسی و انگلیسی)
3. ایمیل نوشته شود.
4. نام دانشگاه و شهر آن نوشته شود.
5. نشانی، کدپستی و شماره تلفن نوشته شود.

ب - ضابطه‌های مقاله

1. مقاله بین 20 تا 25 صفحه باشد.
2. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد. (به فارسی و انگلیسی)
3. مقاله پیش‌تر جایی چاپ نشده یا برای چاپ به‌جایی فرستاده نشده باشد.
4. مقاله با قلم B Nazanin و قلم 14 در محیط Word تایپ شده باشد.
5. چکیده مقاله حداقل 100 و حداکثر 150 کلمه نوشته شود.
6. واژه‌های کلیدی حداقل 5 و حداکثر 10 واژه آورده شود.
7. معادل انگلیسی واژگان تخصصی و معادل انگلیسی نام اشخاص به‌صورت پاورقی در پایین صفحه نوشته شود.
8. مقالات رد شده عودت داده نمی‌شوند.

پ - ضابطه‌های استناد

1. این مجله از روش استناد «درون متنی» پیروی می‌کند، و کافی است منابع، پس از نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم، فقط با آوردن (1) نام خانوادگی نویسنده اثر، (2) سال انتشار اثر، (3) شماره صفحه مورد استفاده، و هر سه داخل پرانتز معرفی شوند؛ نمونه: (عنايت، 1349: 25)
2. در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، نوشته‌ها مشخص می‌شوند. نمونه: (عنايت، 1349 (الف: 14)، (عنايت، 1349 (ب: 150)
3. منابع مورد استفاده، در پایان مقاله، به ترتیب الفبایی، نام خانوادگی نویسنده، (و اگر یک اثر چند نویسنده داشته باشد، ترتیب الفبایی نویسنده اول)، تنظیم و معرفی می‌شوند.
4. ترتیب نوشتن کتاب منبع در کتاب‌نامه چنین است:
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار کتاب) عنوان کتاب، نام مترجم، تعداد جلد‌ها، شماره چاپ، محل نشر کتاب:
نام ناشر.
5. ترتیب نوشتن مقاله منبع در کتاب‌نامه چنین است:
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار مجله) عنوان مقاله در داخل گیومه، نام مترجم، نام مجله، دوره مجله، صفحات اول تا آخر مقاله در مجله.
6. منابع به زبان خارجی نیز، با ترتیب بالا آورده می‌شوند.

فهرست مطالب

- 5 تاثیر چین بر ایجاد توازن منطقه‌ای در خلیج فارس.....
شهریار فرجی نصیری، افشین متقی
- 21 تبیین ماهیت دیپلماسی عمومی آمریکا در قالب تحریم‌های اقتصادی نسبت به ایران.....
افسانه خسروی، آرزو قلی‌پور نوری
- 35 تاریخ علیه جامعه، نقد پیش فرض‌های معرفت‌شناسانه طرفداران شیوه تولید آسیایی در تبیین توسعه نیافتگی تاریخی ایران
مهدی روزخوش
- 51 همکاری‌های بین‌المللی اینترپل و امنیت بین‌المللی
سروش امیری
- 69 نقش دیپلماسی عمومی نوین در تأمین منافع ملی جمهوری اسلامی ایران.....
سید محمدجواد موسوی خورشیدی
- 87 شریعتی و چپ اندیشی ایدئولوژیک.....
احسان تاجیک
- 103 گروهک تروریستی داعش و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها
سیدعلی نجات

تأثیر چین بر ایجاد توازن منطقه‌ای در خلیج فارس

شهریار فرجی نصیری*

عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت‌الله بروجردی

افشین متقی

عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

چکیده

خلیج فارس به دلایل مختلف ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک همواره از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای در سیاست جهانی برخوردار بوده است. این منطقه به‌تنهایی با داشتن بیش از 60 درصد از ذخایر نفت دنیا و حدود 40 درصد از ذخایر گازی جهان، به‌عنوان یک هارتلند¹ اقتصادی دارای جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ جهانی است. یکی از کشورهایی که در سال‌های اخیر توجه ویژه‌ای به خلیج فارس داشته است، جمهوری خلق چین است. این کشور جهت تداوم رشد اقتصادی خود که مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌ساز حزب کمونیست است، نیاز روزافزونی به نفت خلیج فارس پیدا کرده است و در این میان ایران و عربستان به‌عنوان پایه‌های دیپلماسی نفتی چین در خلیج فارس به‌ترتیب 9 و 19 درصد از نفت وارداتی چین را تأمین می‌کنند. از این‌رو پژوهش حاضر در صدد است تا به تحلیل و بررسی تأثیر حضور چین در خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بپردازد. پژوهش حاضر با توجه به حضور چین در خلیج فارس، سه سناریوی امنیتی را در مورد امنیت این منطقه فراروی ایران می‌نهد: «سناریوی امنیت آمریکامحور»، «سناریوی امنیت دسته‌جمعی» و «سناریوی توازن قدرت» و منافع و معایب هر کدام را توضیح داده و در پایان به این نتیجه می‌رسد که محتمل‌ترین سناریوی پیش‌روی ایران در مورد امنیت خلیج فارس، توازن قدرت در مقابل آمریکا و متحدین عربی‌اش از طریق ایجاد تفاهم استراتژیک با چین است.

کلید واژه‌ها

خلیج فارس، چین، ایران، توازن قدرت، امنیت.

* Email: sh.nasiri82@yahoo.com

1 - Hartland

مقدمه

چین بزرگ‌ترین کشور در حال توسعه است؛ تاریخ کهن چین نشان دهنده‌ی احساس دیرینه تهدیدهای امنیتی و دفاعی و بدبینی به خارجی‌ان است که نمونه‌ی بارز آن‌را می‌توان در ساخت دیوار چین مشاهده کرد. تاریخ چین به‌خوبی نشان دهنده این نکته است که این کشور عرصه تهاجم اقوام مختلف، جنگ‌های مکرر با غریبان و اشغال بخش‌های مختلف این کشور توسط قدرت‌های خارجی بوده است. بنابراین استراتژی‌های امنیتی، همواره در سیاست خارجی چین از روزگار باستان تا کنون جایگاه ویژه‌ای داشته است. نمود این تفکر را هم می‌توان در اندیشه‌های متفکران چین باستان مانند «سون ز¹» و «کنفوسیوس» و هم در دوران مدرن در تفکرات دکتر «سون یات سن²» و «مائو» مشاهده کرد.

با این اوصاف چین در سال 1949م، هنگامی پای به عصر جدید نهاد که، مردم و رهبران آن آکنده از احساس تهدید کهن از بابت استعمار و سلطه‌جویی قدرت‌های بزرگ بودند. دوستی با شوروی نیز نتوانسته بود چینی‌ها را از نیات خارجی‌ان و سوءظن درباره‌ی آنها برهاند؛ زیرا استالین رهبر «کشور برادر سوسیالیستی» نیز همانند غریبان خواهان به‌دست آوردن پایگاه دریایی و هوایی در سواحل شرقی چین بود (امیدوارنیا، 1382: 1-2). بنابراین مائو نیز هم‌چون اسلاف خود نسبت به همه‌ی قدرت‌های بزرگ بدبین بود. استراتژی امنیت ملی چین در دوران مائو بر مبنای بدبینی به همه‌ی قدرت‌های بزرگ و غیر قابل اجتناب دانستن جنگ جهانی سوم، قرار داشت. دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای به‌منظور بازدارندگی، توسعه مناسبات با کشورهای جهان سوم برای کسب حمایت‌های بین‌المللی و توسل به شیوه‌های جنگ مردمی برای رویارویی با دشمن در صورت تعرض به خاک چین، مبنای بقا و استقلال و حاکمیت کشور را تشکیل می‌داد (امیدوارنیا، 1381: 487).

دستاورد بزرگ سیاست امنیتی در صنعتی کردن کشور به‌ویژه در بخش دفاعی بود. اما از طرف دیگر، بی‌توجهی به اقتصاد بازار آزاد، عدم موفقیت در جلب اعتماد کشورهای پیرامون، بها ندادن به قدرت مادی (اقتصادی) در محاسبه توان جامع کشور و ایده‌لیسم افراط‌گرایی عقیدتی را می‌توان، از نقاط ضعف استراتژی مائو نامید (امیدوارنیا، 1381: 487). بر این اساس پس از مائو، دنگ شیائو پینگ، در استراتژی امنیت ملی خود برجستگی خاصی به اقتصاد نوین چین پس از انقلاب سوسیالیستی 1949م، با آرزوهای بزرگ مائو تسه دونگ رهبر انقلاب آغاز شد؛ با جسارت هواکوفنگ به آرزوهای کوچک روی آورد و با اصلاحات تدریجی لیوشائوچی، چونن لای و دنگ شیائو پینگ به مسیر عادی رفت (صدری، 1384). دنگ شیائو پینگ، محور اصلی سیاست خارجی خود را «اصلاحات اقتصادی»، «دروازه‌های باز» و «نوسازی اقتصادی» قرار داد و معتقد بود برای تحقق آن باید در راه حفظ «صلح پایدار» تلاش نمود (امیدوارنیا، 1381: 491).

پس از دنگ شیائوپینگ، جیانگ زمین، رهبری حزب کمونیست چین را به‌دست گرفت. رهبری جیانگ زمین مصادف شد با فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد. در این دوران مسابقه تسلیحاتی جدید با محوریت حمله رو به‌گسترش بود. آسیا در استراتژی امنیتی آمریکا جایگاه مهم‌تری یافته بود و گسترش ناتو به شرق و تهدید علیه استقلال و حاکمیت کشورها رو به افزایش بود. مضافاً این‌که جنگ کوزوو نیز بر وخامت اوضاع افزوده بود. در چنین شرایطی جیانگ زمین اصول سه‌گانه سیاست خارجی خود را بدین گونه مطرح کرد: اول، ادامه اصلاحات اقتصادی همان‌گونه که مورد نظر دنگ

1- sun ze (sun t2u)

2- sun yatsen

شیائو یینگ بود. دوم، تجدید نظر در استراتژی نظامی چین و تغییر آن از «دفاع» به «دفاع فعال»¹، که کاربرد جنگ افزارهای هسته‌ای علیه دشمن را فراتر از حد بازدارندگی تجویز می‌کرد، سوم آنکه بر آموزش سیاسی و عقیدتی در ارتش بیش از گذشته تأکید شد و نظرات کسانی که در اوضاع و احوال جدید داخلی و بین‌المللی خواهان غیر سیاسی و حزبی شدن ارتش هستند نفی گردید (امیدوارنیا، 1381 «الف»: 23).

پس از جیانگ زمین، هو جین تائو سکان ریاست جمهوری چین را به‌دست گرفت. نسل چهارم رهبران چین که بسیار عمل‌گرا تر و غیر ایدئولوژیک‌تر از اسلاف خود هستند، در صددند بین خواست پیشرفت و توسعه اقتصادی تعادل برقرار کنند (نوریخش، 1384). در زمان رهبری نسل چهارمی‌ها، چین از رشد اقتصادی بالاتری نسبت به نرم اقتصادی جهان برخوردار است و از لحاظ بین‌المللی نیز به‌عنوان یک بازیگر بالقوه جهانی مطرح می‌باشد (مولوی، 1384). رشد اقتصادی بالای چین، نیاز این کشور را به انرژی بیش از پیش نمایان ساخته است. به‌همین دلیل چینی‌ها اقدام به سرمایه‌گذاری‌های زیادی در حوزه انرژی در نقاط مختلف دنیا مانند استرالیا، کانادا، کشورهای آفریقایی و خاورمیانه انجام داده‌اند. اما در این میان خلیج فارس به‌دلیل ذخایر بالای انرژی و هزینه‌ی بسیار پایین بهره‌برداری، اهمیت ویژه‌ای در سیاست خارجی چین پیدا کرده است که این اهمیت تا حد زیادی مرهون همین ذخایر انرژی است.

جایگاه ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک خلیج فارس در سیاست‌های جهانی

خلیج فارس به‌دلایل مختلف ژئوپلیتیکی و ذخایر عظیم نفت و گاز، به‌عنوان گلوگاه انرژی کشورهای توسعه‌یافته، یکی از مناطق استراتژیک دنیا تلقی می‌شود که تأمین امنیت آن همواره نقشی اساسی در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ داشته است (امام جمعه‌زاده؛ فرجی نصیری، 1386: 149). در دوران جنگ سرد از آنجا که قلمروهای ژئواستراتژیک بر اساس اهداف نظامی تعیین می‌شد، در نتیجه مناطق ژئوپلیتیکی نیز می‌بایستی توجیه‌کننده اهداف نظامی باشند. به‌همین دلیل به‌محض احساس کوچک‌ترین تغییر و تحول در ساختار نظام ژئوپلیتیکی برخی از مناطق که ممکن بود، اهداف نظامی را دچار مشکل سازد، توسل به‌زور را در آن مناطق امکان‌پذیر می‌ساخت. ولی امروزه قلمروهای ژئواستراتژیک باید توجیه اقتصادی - نظامی داشته باشند (اخباری؛ مایل افشار، 1386: 173).

در شرایطی که مکیندر و اسپایکمن از ریملند و هارتلند حرف می‌زدند، خلیج فارس و خاورمیانه جز منطقه ریملند محسوب می‌شدند (وئوقی، 1386: 233)، چرا که در قرن بیستم، راهبردهای نظامی نقش اساسی داشتند و تسلط بر قلمروهای ژئوپلیتیک جز اهداف اساسی دولت‌ها به‌شمار می‌آمد. این در حالی است که در قرن حاضر اهمیت اقتصاد در عرصه‌ی جهانی افزایش یافته است. روند کنونی بیانگر این موضوع است که قدرت جهانی را کسی در دست خواهد داشت که بتواند بر منابع و خطوط انرژی، به‌ویژه نفت و گاز تسلط داشته باشد (امامی، 1381). از این‌رو مناطقی که از نظر انرژی غنی باشند اهمیت می‌یابند؛ در نتیجه در نظام جهانی جدید، مناطق ژئواکونومیک موقعیت بهتری خواهند یافت. در این میان خلیج فارس به‌عنوان یک «هارتلند اقتصادی» و نیز بزرگ‌ترین حلقه‌ی انرژی جهانی، در آغاز هزاره‌ی سوم مورد توجه ویژه‌ی قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است (امام جمعه‌زاده؛ فرجی نصیری، 1386: 7-156)، چرا که این منطقه به تنهایی 62 درصد ذخایر نفتی و 40 درصد ذخایر گازی جهان را در خود جای داده است (وئوقی، 1386: 231). هم‌چنین این منطقه با در اختیار داشتن 60 درصد تولید انرژی فسیلی و 742 میلیارد شبکه ذخیره تثبیت شده نفت تا پایان سال 2007، نقش ژئواکونومی ویژه‌ای در قرن بیستم ایفا خواهد کرد (اخباری؛ مایل افشار، 1386: 177)؛ زیرا با افزایش روز افزون مصرف انرژی در هزاره‌ی سوم - خصوصاً نفت و گاز - ارتباط سیاست‌های جهانی با اقتصاد و انرژی، روز به‌روز در

دنیای وابستگی متقابل بیشتر می‌شود (وئوفی، 1386: 231). به تبع آن، در خلیج فارس نیز از آنجا که عوامل ژئوپلیتیکی بر عوامل اقتصادی منطبق هستند؛ می‌توان گفت این منطقه نقشی محوری در تدوین استراتژی‌های جهانی خواهد داشت (اخباری؛ مایل افشار، 1386: 177).

جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی چین

جمهوری خلق چین با 1/3 میلیارد نفر جمعیت، بزرگ‌ترین کشور در حال توسعه‌ی دنیاست. چین اکنون دومین مصرف‌کننده بزرگ انرژی در دنیا (Madsen, 2006) و سومین وارد کننده‌ی نفت خام در جهان است (Leverett & Bader, 2005). چین در سال‌های اخیر دستخوش پروسه صنعتی شدن بوده و یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای در حال رشد دنیا را داراست. در واقع با نرخ رشد 8 تا 10 درصدی در سال، نیاز چین به انرژی با افزایش 150 درصدی تا سال 2020 پیش‌بینی شده است؛ چین برای حفظ این رشد، نیازمند افزایش میزان نفت وارداتی خود است. در طول دهه‌های 1970 و 1980، چین یکی از کشورهای صادر کننده نفت محسوب می‌شد؛ اما در سال 1993، این کشور تبدیل به یک وارد کننده‌ی نفت شده و رشد اقتصادی این کشور وابسته به نفت خارجی شد. واردات فعلی چین، 32 درصد از کل نفت مصرفی این کشور است که این میزان تا سال 2010 به دو برابر افزایش خواهد یافت و تا سال 2030 با واردات فعلی ایالات متحده برابری خواهد کرد (Luft, 2006).

به‌رغم تلاش‌های چین برای تنوع بخشیدن به منابع نفتی خود، این کشور به‌طور روزافزونی به نفت خاورمیانه وابسته می‌شود (Luft, 2006). به‌همین دلیل تأکید فعلی چین بر خاورمیانه به‌عنوان بازار انرژی به‌لحاظ تاریخی بی‌نظیر است. تا دهه‌ی 1960 و سرتاسر بیشتر دهه‌ی 1970، سیاست خارجی چین در خاورمیانه، چیزی بیش از مواضع شعارگونه پکن در رابط با رادیکالیسم دنیای عرب و شعار حمایت از فلسطین به‌دلیل هماهنگی با حمایت‌های چین از «جنبش‌های آزادیبخش» در سرتا سر جهان نبود. پس از نشست تاریخی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در سال 1978 که اصلاحات داخلی چین شروع شد و اوایل دهه 1990 که دروازه‌های چین به‌روی غرب باز شد، چین به‌صورت عمیق‌تری در خاورمیانه درگیر شد (Leverett & Bader, 2005) و روابط اقتصادی خود را با این کشورها خصوصاً در حوزه انرژی گسترش داد؛ به‌گونه‌ای که امروزه چین 58 درصد از نفت مصرفی خود را از این منطقه تأمین می‌کند. بنابراین اگرچه چین به‌لحاظ تاریخی، منافع استراتژیک قدیمی در خاورمیانه و خلیج فارس نداشته است، اما از آنجا که امروزه بیشترین میزان نفت وارداتی این کشور از این منطقه تأمین می‌شود، رابطه با کشورهای این منطقه به‌طور روزافزونی برای پکن مهم‌تر شده است (Luft, 2006).

با توجه به توسعه اقتصادی سریع چین در دو دهه اخیر و افزایش تصاعدی نیاز این کشور به انرژی و نیز ناکافی بودن منابع انرژی داخلی، این کشور در پی آنست تا با به‌کارگیری «دیپلماسی نفتی» در خلیج فارس و دستیابی به منابع نفتی این منطقه، «امنیت انرژی» را که رهبران پکن در پی آنند به‌دست آورد. در همین راستا چینی‌ها اقدامات گسترده‌ای در منطقه انجام داده‌اند. از لحاظ اقتصادی این اقدامات را می‌توان در قالب استراتژی «دو واردات و یک صادرات¹» تحلیل کرد. در این استراتژی «دو واردات» به واردات انرژی (نفت و گاز) و سرمایه از منطقه جهت برآوردن نیازهای این کشور اشاره می‌کند و «یک صادرات» نیز دلالت بر سرمایه‌گذاری چین در اکتشاف و توسعه پروژه‌های نفتی و گازی در منطقه دارد (اسماعیلی، 1384).

همان‌طور که گفته شد روند رو به افزایش وابستگی به انرژی وارداتی، احساس روبه افزایش «ناامنی در حوزه انرژی» را در میان رهبران چین برانگیخته است. آنان نگرانند که اخلاص در عرضه انرژی یا افزایش قیمت آن، تداوم روند توسعه اقتصادی آنان را با خطر مواجه سازد. دلیل اصلی نگرانی رهبران چینی این است که، رشد سریع اقتصادی و پیشبرد روند توسعه اقتصادی، اکنون به مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌ساز حزب کمونیست تبدیل شده است. از منظر استراتژیک نیز رهبران این کشور نگران اعمال محدودیت‌هایی از سوی ایالات متحده در حوزه‌ی انرژی علیه خود هستند (Weinstein, 2005). از این‌رو، چینی‌ها برای کاهش آسیب‌پذیری خود در این عرصه، دست به اقدامات مختلفی زده‌اند. یکی از مهم‌ترین این اقدامات که در راستای استراتژی «دو واردات و یک صادرات» نیز می‌باشد، برقراری پیوندهای بیشتر با کشورهای دارنده منابع انرژی خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس است؛ که در این میان عربستان سعودی و ایران بیش از دیگر کشورها توجه چینی‌ها را به خود جلب کرده‌اند.

عربستان و ایران ستون‌های دیپلماسی نفتی چین در خلیج فارس

سیاست‌مداران چینی در آغاز هزاره‌ی سوم، دستیابی به دو هدف اساسی را سرلوحه‌ی سیاست خارجی خود قرار داده‌اند: «امنیت» و «انرژی». در مورد انرژی چینی‌ها تلاش‌های گسترده‌ای جهت سرمایه‌گذاری در کشف و استخراج منابع انرژی در نقاط مختلف دنیا انجام داده‌اند. اما به‌رغم تلاش‌های فراوان چینی‌ها جهت تنوع منابع نفتی خود، خلیج فارس همچنان به‌عنوان مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده‌ی انرژی چین محسوب می‌شود. تا آنجا که به خلیج فارس مربوط می‌شود، چینی‌ها در بحث انرژی بر روی دو کشور در منطقه تمرکز کرده‌اند که این دو کشور - عربستان و ایران - به‌عنوان پایه‌های «دیپلماسی نفتی» چین در منطقه محسوب می‌گردند. اما دغدغه‌ی دیگر چینی‌ها در قرن بیست‌ویک، امنیت است. نگرانی امنیتی چین در خلیج فارس نه «امنیت سرزمینی» که «امنیت انرژی» است. به‌همین دلیل چینی‌ها مایلند جهت تأمین امنیت کشتی‌ها و محموله‌های نفتی خود، حضوری نظامی نیز در خلیج فارس داشته باشند. از دیدگاه رهبران چینی، کانال ورود چین به خلیج فارس، در درجه اول پاکستان و در درجه دوم، ایران است؛ که در سطور بعدی ابتدا به تفصیل درباره‌ی نیازهای انرژی چین و سپس درباره‌ی نیازهای امنیتی این کشور بحث خواهیم کرد.

سه قدرت بزرگی که ایالات متحده در سال 1970 نقش آنها را در موازنه قدرت خلیج فارس به‌رسمیت شناخته بود، عبارتند از: ایران، عراق، عربستان سعودی. اکنون بعد از 38 سال اتفاقاتی رخ داده است که این موازنه‌ی قوا به‌هم خورده است. از جمله: انقلاب اسلامی ایران در سال 1979، جنگ عراق و ایران 88-1980، حمله عراق به کویت در سال 90-1990 و حمله نیروهای ائتلاف به عراق در سال 2003. در نتیجه‌ی این اتفاقات، موازنه قوای تاریخی به‌طور برجسته‌ای تغییر پیدا کرده است. اکنون عراق دیگر یک تهدید نظامی خطرناک در منطقه نیست. ایران و عربستان سعودی دو قدرت نظامی برتر منطقه هستند؛ هر چند عربستان و شورای همکاری خلیج فارس یک موازنه جمعی علیه ایران تشکیل داده‌اند (Wallace, 2005). به‌همین دلیل و نیز به‌دلیل آنکه این دو کشور دارای بیشترین منابع نفت و گاز در منطقه هستند، چین که به جرأت می‌توان گفت تعداد کمی از قدرت‌ها، سیاست خارجی کاملاً رئالیستی را مانند آن تجربه کرده‌اند، اقدام به برقراری روابط نزدیکی با این دو کشور کرده است (Powell, 2006).

پکن در صد ادامه رشد بالای اقتصادی خود است به‌همین دلیل، روابط خارجی این کشور به‌طور تنگاتنگی با سیاست داخلی آن گره خورده است (Powell, 2006). چین جهت ادامه‌ی رشد بالای اقتصادی خود (سیاست داخلی) اقدام به برقراری روابطی نزدیک با کشورهای نفت‌خیز جهان خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس کرده است. هر چند روابط

چین با این کشورها قدمت زیادی ندارد؛ اما در چند سال گذشته پکن به سرعت روابط خود را با این منطقه - خصوصاً پیوندهای اقتصادی - گسترش و عمق بخشیده است؛ به گونه‌ای که چین تبدیل به بزرگ‌ترین شریک تجاری کشورهای عرب در شرق شده است (Madsen, 2006). چین و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در تابستان 2004 بحث درباره‌ی بستن یک موافقتنامه آزاد تجاری را شروع کردند (Daragahi, 2005). این گفت‌گوها مصادف بود با تبادل نظر چین و اعراب جهت برگزاری یک گفت‌گوی نیم‌سالانه بین چین و رهبران 22 دولت اتحادیه‌ی عرب که با موافقت اتحادیه عرب این گفت‌گوها دوبار تاکنون برگزار شده است (Madsen, 2006).

بجز عربستان، بقیه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تجارت کمتری با چین دارند و تجارت آنها بر صادرات مواد خام به چین متمرکز شده است. به‌عنوان مثال، مبادلات تجاری چین با عمان در سال 2002، 1/5 میلیارد دلار و در سال 2004، 4/4 میلیارد دلار بوده است. عمان اکنون سومین تأمین کننده نفت وارداتی چین در منطقه پس از ایران و عربستان است. تجارت چین با امارت متحده عربی و کویت به ترتیب 3/9 و 727 میلیارد دلار در سال 2002 بوده است (Madsen, 2006).

همان‌طور که گفته شد از میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، چین بیشترین حجم مبادلات تجاری را با عربستان سعودی دارد. برقراری روابط ویژه با عربستان، مؤلفه‌های اصلی استراتژی چین جهت دسترسی به منابع نفتی خلیج فارس است. برقراری روابط پکن - ریاض به اواسط دهه‌ی 1980 بر می‌گردد؛ زمانی که چین موشک‌های بالستیک میان‌برد خود را به عربستان سعودی فروخت. اما با دیدار جیانگ زمین از عربستان در سال 1999، تحول عظیمی در روابط دو کشور ایجاد شد، در این دیدار موافقتنامه «همکاری استراتژیک نفتی» بین دو کشور به امضا رسید. در این دیدار هم‌چنین چین پیشنهاد فروش موشک‌های بالستیک قاره‌پیما به عربستان سعودی داد، اما سعودی‌ها به‌منظور حفظ روابط ویژه‌شان با آمریکا تاکنون ترجیح داده‌اند بسیاری از این پیشنهادهای را رد کنند (Luft, 2006).

از زمان دیدار جیانگ زمین، از عربستان تاکنون، روابط دو کشور با سرعت بالایی رو به گسترش بوده است. چین اکنون چهارمین واردکننده‌ی نفت عربستان سعودی است. عربستان نیز با تأمین 19 درصد از نفت وارداتی چین، بزرگ‌ترین تأمین کننده نفت عربستان در منطقه است (Madsen, 2006)؛ که این میزان طبق آخرین گزارش وب‌سایت رسمی کشورهای صادر کننده نفت (ایپک) به 20 درصد در سال 2008 رسیده است. طبق این گزارش، عربستان رتبه‌ی دوم بزرگ‌ترین کشور صادرکننده‌ی نفت به چین را پس از آنگولا (با 21 درصد) داراست (برنانیوز، 1387/3/5). طبق برآورد وزارت بازرگانی چین، تجارت بین دو کشور از سال 1999 به بعد، به‌طور متوسط 41 درصد رشد داشته است. صادرات نفت عربستان به چین از 440/000 بشکه در سال 2004 به 500/000 بشکه در سال 2005 افزایش یافته است. این افزایش بعد از توافق آرامکو - غول نفتی عربستان - با ساینوپک¹ برای صدور روزانه یک میلیون بشکه نفت به چین تا سال 2010 صورت گرفت (Madsen, 2006).

در یکی دیگر از بزرگ‌ترین معاملات تجاری بین چین و عربستان، شرکت نفت چین و شرکت پتروشیمی این کشور ساینوپک با شرکت آرامکو عربستان جهت صرف 300 میلیون دلار برای توسعه منابع گاز طبیعی عربستان در نزدیکی حوزه‌ی قوار به‌توافق رسیدند. همکاری چین و عربستان فقط محدود به حوزه‌ی نفت و گاز نیست. در سایر حوزه‌ها نیز دو طرف اقدام به سرمایه‌گذاری‌های متقابل کرده‌اند، از جمله سرمایه‌گذاری شرکت‌های سعودی در بخش پتروشیمی چین که در این مقال، مجال بررسی آنها نیست. اما اهم قراردادهای فی‌مابین همانهایی بود که در بالا ذکر شد.

ایران ستون دیگر «دیپلماسی نفتی» چین در خلیج فارس است. چین در اواسط دهه‌ی 1990، به‌نحو چشم‌گیری واردات نفت خام و محصولات نفتی از ایران را گسترش داد؛ به‌گونه‌ای که وزیر نفت وقت ایران آقای زنگنه اظهار داشت که تهران پیش‌بینی می‌کند تا پایان سال 2004، سرانجام چین جای ژاپن را به‌عنوان اولین بازار فروش نفت ایران خواهد گرفت (Renfeng, 2004). ایران اکنون با تأمین 9 درصد از نفت وارداتی چین در رتبه‌ی سوم بزرگ‌ترین کشورهای صادرکننده نفت به چین پس از آنگولا و عربستان سعودی قرار دارد (برنانیوز، 1387/3/5).

تعاملات چین و ایران محدود به حوزه‌ی نفت نبوده، بلکه قراردادهای عظیم دیگری نیز میان طرفین به امضا رسیده است. سایپوک جهت راه‌اندازی صنعت گاز طبیعی از کار افتاده کشورش، در یک معامله بزرگ به ارزش صد میلیارد برای توسعه میدان نفتی یادآوران، با ایران توافق کرد که 250 میلیون تن گاز طبیعی برای 30 سال از ایران خریداری کند، در عوض ایران روزانه 150 هزار شبکه نفت خام به چین صادر خواهد کرد. در یک توافق دیگر در اواخر مارس 2004، یک قراردادی 20 میلیارد دلاری بین شرکت تجاری- نفتی نورینکو و ایران برای خرید گاز طبیعی ایران به مدت 25 سال به امضا رسید (Daragahi, 2005).

در مجموع برنامه‌های سرمایه‌گذاری چین در تولید و اکتشاف نفت، پتروشیمی و گاز طبیعی در ایران، به بیش از صد میلیارد دلار تا پایان ربع قرن آینده خواهد رسید (Gundzik, 2005). حجم عظیم سرمایه‌گذاری‌های چین در خارج از کشور و رشد اقتصادی بالای این کشور، این نگرانی را در جهان به‌وجود آورده است که این رشد اقتصادی بالا، با نفوذ ژئوپلیتیک این کشور جابه‌جا خواهد شد، چرا که در نبود یک توازن در روابط بین‌المللی قدرت‌های بزرگ جهانی، نفوذ ژئوپلیتیک یک اصل سازمان‌دهنده است (Daojiong, 2005). از این‌رو چین شدیداً به‌دنبال نفوذ در مناطق ژئوپلیتیک دنیاست. خلیج فارس یکی از این مناطق ژئوپلیتیک است که چین امیدوار است به‌منظور تأمین امنیت انرژی خود، نفوذ نظامی نیز در این منطقه داشته باشد. چینی‌ها برای عملی شدن این طرح، اول به پاکستان و پس از آن به ایران چشم دوخته‌اند؛ به‌همین خاطر سرمایه‌گذاری‌های کلانی در نفت و گاز ایران انجام داده و حجم مبادلات تجاری فی‌مابین را به‌شدت گسترش داده‌اند. شاهد مدعی نگارنده نیز در خواست چینی‌ها از ایران جهت واگذاری پایگاه نظامی به آنها در یکی از بنادر استراتژیک ایران در بهمن 1386 است. این اقدام به‌لحاظ ژئوپلیتیک برای چین و ایران بسیار حائز اهمیت است. تأثیر متقابل سیاسی و اقتصادی این اقدام برای چین با توجه به این‌که این کشور به‌شدت به واردات انرژی از ایران و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس وابسته است قابل توجه است، زیرا این اقدام می‌تواند توافقنامه انرژی چین برای انتقال نفت و گاز از طریق تنگه هرمز را محکم‌تر کند (Ramachandran, 2006). از طرف دیگر ایران که همواره از جانب آمریکا احساس ناامنی و تهدید می‌کند و این احساس تهدید با واگذاری پایگاه نظامی امارات متحده عربی به فرانسه بیشتر هم شده است، می‌تواند با واگذاری پایگاه نظامی به چین در یکی از بنادر خود، به یک موازنه قوا در مقابل آمریکا و کشورهای عربی دست پیدا کند.

حضور چین در خلیج فارس و سناریوهای امنیتی پیش‌روی ایران در این منطقه

خلیج فارس یکی از منطق استراتژیک دنیاست که از دیرباز تا کنون همواره دغدغه‌های امنیتی داشته و بحران‌های فراوانی به‌خود دیده است. این منطقه که استراتژیک‌ترین حوزه‌ی منافع ملی ایران را تشکیل می‌دهد، تأمین امنیت آن یکی از دغدغه‌های امنیتی حکومت‌های مختلف ایرانی بوده و هم‌چنان نیز هست. اما تا آنجا که به دوران معاصر مربوط می‌شود، امنیت این منطقه همواره متکی به قدرت‌های بزرگ بوده و هیچ‌گاه یک امنیت منطقه‌ای بومی و پایدار در آن

شکل نگرفته است. در دوران پهلوی اول، امنیت این منطقه متکی به انگلستان بود. اما در دوره‌ی پهلوی دوم، با افول قدرت بریتانیا و جایگزینی آن با قدرت ایالات متحده آمریکا، امنیت این منطقه نیز با اتکا به قدرت نظامی آمریکا تأمین می‌شد. از آن زمان تا کنون ترتیبات امنیتی و نظم‌هایی که در منطق شکل گرفته، همواره آمریکامحور بوده است. با وقوع انقلاب اسلامی ایران و شکل‌گیری یک حکومت مخالف آمریکا در منطقه، این نظم (آمریکامحور) دچار چالش شده و از آن زمان تا کنون، ایران همواره به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای که هژمونی آمریکا را در منطقه به چالش کشیده است، مطرح می‌باشد. اهمیت استراتژیک و منابع انرژی فراوان خلیج فارس باعث شده تا قدرت‌های مختلف از جمله چین برای حضور در این منطقه ابراز علاقمندی کنند.

از دیدگاه رئالیستی هر چه تعداد قدرت‌های بازیگر و قطب‌های تشکیل دهنده موازنه قوا در یک منطقه بیشتر باشد، آزادی عمل قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های کوچک نیز بیشتر می‌شود و این قدرت‌ها، فرصت و فضای بیشتری برای بازیگری و نقش‌آفرینی به‌دست می‌آورند. بنابراین حضور چین در خلیج فارس می‌تواند خالق فرصت‌های جدیدی برای جمهوری ایران جهت تأمین منافع و افزایش مطلوبیت‌های امنیتی خود باشد. از دیدگاه نگارندگان با توجه به رغبت قدرت‌های بزرگ دیگر نظیر چین و روسیه جهت حضور در منطقه و فرصت‌ها و چالش‌هایی که ممکن است حضور آنها به‌همراه داشته باشد، سه «سناریوی امنیتی» جهت تأمین امنیت خلیج فارس فراروی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد: سناریوی اول: سناریوی «امنیت آمریکامحور»، سناریوی دوم: سناریوی «امنیت دسته‌جمعی» و سناریوی سوم: سناریوی «توازن قوا» در مقابل آمریکا.

سناریوی اول: «امنیت آمریکامحور»

اولین سناریویی که برای تأمین امنیت خلیج فارس پیش‌روی ایران است، ایجاد یک نظم غرب‌محور با رهبری آمریکا است که آن‌را سناریوی «امنیت آمریکامحور» نامیده‌ایم. برای درک ماهیت سیاست خارجی آمریکا در خلیج فارس لازم است پیشینه‌ای درباره‌ی سیاست خارجی این کشور در منطقه بیان شود. پس از جنگ جهانی دوم و افول امپراطوری بریتانیا، آمریکا به‌عنوان یک ابر قدرت سر برآورد و جانشین انگلستان در مناطق مختلف دنیا شد. حضور و نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس معمایی است که طی دهه‌های اخیر بالاخص در سال‌های پس از جنگ سرد، ذهن بسیاری از محققان سیاست بین‌الملل را به‌خود مشغول ساخته است. آمریکا در سال‌های نخستین جنگ سرد به 3 دلیل، توجه ویژه‌ای به خاورمیانه و خلیج فارس داشت: 1- تلاش آمریکا برای خاورمیانه‌ای آزاد و مستقل 2- ادامه یافتن جریان نفت به دنیای آزاد به‌دلیل وابستگی شدید هم‌پیمانان آمریکا در ناتو و ژاپن به نفت این منطقه 3- وجود کانال سوئز، چرا که سهم آمریکا از نفت خاورمیانه در دهه 1940 تماماً از این کانال عبور می‌نمود و حتی بعد از تعبیه‌ی لوله‌های نفتی باز هم قسمت اعظمی از نفت مصرفی آمریکا از این کانال عبور می‌کند (کالینز، 1383: 280).

در دوران اولیه جنگ سرد، گسترش منافع استراتژیک ایالات متحده به‌سمت خاورمیانه، با انگیزه اولیه نگرانی از پیشروی قدرت نظامی شوروی به سمت خاورمیانه و خلیج فارس بود. اما هم‌زمان با افزایش تهدیدات جهانی شوروی، ایالات متحده هر چه بیشتر در استراتژی‌های دفاعی و امنیتی خاورمیانه درگیر شد. اگر چه قدرت نظامی بریتانیا در این منطقه هنوز پابرجا بود، اما در حال جایگزینی با قدرت آمریکا بود. برنامه‌ریزان نظامی آمریکا اعتقاد داشتند که حفظ امنیت خطوط نفتی خاورمیانه در جنگ با شوروی ضروری است. این اعتقاد مبتنی بر این امید بود که هر جنگی با شوروی باید ظرف چند سال تمام می‌شد، چرا که منابع نفتی داخلی آمریکا برای یک بحران طولانی مثل جنگ کافی نبود.

(Kemp & Sanders, 2003). با این وجود تا قبل از سال 1971 منطقه خلیج فارس در معادلات ژئواستراتژیک جنگ سرد از درجه دوم اهمیت نسبت به اروپا و شرق و جنوب شرق آسیا برخوردار بود و خلیج فارس به عنوان جبهه سوم راهبردی پس از جبهه اول (اروپا) و جبهه دوم (شرق و جنوب شرق آسیا) قرار می‌گرفت (عزتی، 1377: 181).

در اواخر دهه 1960 انگلستان به دلایل مختلفی چون، فقدان توانایی کافی، استقلال هندوستان، بسته شدن کانال سوئز، استقلال کشورهای منطقه، ملی شدن نفت در ایران، تحولات چپ‌گرایانه در کشورهای چون عراق و قدرت فزاینده آمریکا به این نتیجه رسید که از یک سو ایفای نقش گذشته در منطقه خلیج فارس بسیار پرهزینه است و از سوی دیگر با توجه به روابط ویژه انگلستان با آمریکا، حضور و نفوذ آمریکا در منطقه تهدیدی علیه منافع انگلستان نخواهد بود. بنابراین انگلستان در سال 1968 اعلام کرد که تا پایان سال 1971 نیروهای خود را از خلیج فارس بیرون خواهد برد. آمریکا ابتدا تحت تاثیر رویدادهای چون جنگ ویتنام ترجیح می‌داد در راستای ایفای نقش فعال در منطقه، از متحدان منطقه‌ای به عنوان نمایندگان خود استفاده کند، به همین دلیل نیکسون دکترین منطقه‌ای خود را که بر همکاری امنیتی با قدرت‌های منطقه‌ای تاکید داشت؛ مطرح کرد. بر اساس این دکترین که به «سیاست دو ستونه» نیکسون شهرت داشت، (اسدی، 1381: 43) امنیت خلیج فارس برعهده دو کشور ایران و عربستان گذاشته شد. ایران به دلیل توانایی‌های بالای نظامی و سایر عناصر قدرت، نقش فعال‌تری یافت و به عنوان ژاندارم منطقه تعیین شد. در کنار ایران، عربستان به عنوان یک قدرت اقتصادی مطرح می‌شد و این دو کشور مجموعاً می‌بایست امنیت خلیج فارس را تامین کنند (الهی، 1384: 277).

اما پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و روی کار آمدن جناح ضد آمریکایی در این کشور ضربه نهایی را بر پیکر سیاست دو ستونه نیکسون وارد ساخت و باعث فروپاشی این سیاست شد. پیروزی انقلاب اسلامی و حمله شوروی به افغانستان در سال 1979، مجموعاً باعث تغییراتی در سیاست‌های امنیتی آمریکا در منطقه شد که اهم آنها عبارتند از: 1- تعیین عربستان به عنوان پایه اصلی سیاست‌های آمریکا در منطقه خلیج فارس 2- ایجاد یک «کمر بند امنیتی» یا یک «پرده آهنین» به دور انقلاب اسلامی از پاکستان تا مصر 3- تشکیل و گسترش یک نیروی واکنش سریع (الهی، 1384: 93-277). جهت جلوگیری از حوادث مشابه انقلاب اسلامی ایران در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، چنانچه رونالد ریگان تاکید کرد که ایالات متحده اجازه نخواهد داد که عربستان سعودی نیز وضعیت ایران را پیدا کرده و از اردوگاه غرب خارج شود.

تغییرات فوق در سیاست‌های امنیتی آمریکا در منطقه مجموعاً باعث طراحی یک سیستم امنیتی جدیدی در منطقه شد که ضمن برآورده کردن منافع آمریکا در منطقه به مقابله با گسترش انقلاب اسلامی ایران در منطقه می‌پرداخت و به طور هم‌زمان دو کشور ایران و عراق را تضعیف می‌کرد. در این سیستم هم‌چنین تلاش‌هایی جهت حل منازعه فلسطین و اسرائیل در نظر گرفته شده بود. هم‌زمان با این سیاست، آمریکا زمینه اتحاد سیاسی نظامی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را فراهم کرد. در چارچوب این سیاست، در سال 1981 شورای همکاری خلیج فارس شکل گرفت که اتحاد اقتصادی و همکاری امنیتی مهم‌ترین عامل تاسیس این شورا بود (یونسین، 1384). سیستم امنیتی جدید ترکیبی از قراردادهای امنیتی است که به صورت دوجانبه با یک‌یک کشورهای جنوبی خلیج فارس منعقد شده است. آمریکا بر اساس این قراردادها، امکان ایجاد پایگاه‌های نظامی در این کشورها را به دست آورده و حضور نظامی خود را در منطقه تقویت کرده است. قراردادهای واگذاری پایگاه به نیروهای آمریکایی، انجام مانورهای مشترک و تعهد آمریکا به دفاع از این کشورها حلقه‌های تکمیل‌کننده ساختار امنیتی جدید منطقه هستند (اسدیان، 1381: 2-151). در این راستا می‌توان به پایگاه‌های آمریکا در کشورهای زیر اشاره کرد: پایگاه دریایی جفیر در بحرین، پایگاه هوایی ظهران، پایگاه دریایی

اسفانبه، پایگاه حفرباطن، پایگاه تبوک، پایگاه خمیسی و مشیط در عربستان، پایگاه مصیره، پایگاه دریایی خصیب، پایگاه دریایی ام الغنم و پایگاه هوایی مسیب در عمان (خدادادی، 1383: 2-151).

از این رو می‌توان گفت امنیت خلیج فارس از جنگ جهانی دوم بدین سو که قدرت‌های بزرگ حضوری فعال در این منطقه داشته‌اند، همواره نظم غرب‌محور بوده است. اکنون ایران نیز می‌تواند هم‌چون سایر کشورهای منطقه و رژیم‌های سابق ایران، کلید امنیت خود را به آمریکا داده و با اتکا به قدرت نظامی و نفوذ ژئوپلیتیک آمریکا در منطقه، همانند کشورهای عربی به نظمی آمریکا-محور تن دهد و از منافع اقتصادی بی‌شمار آن بهره‌مند گردد. در این نظم، خلیج فارس به‌عنوان یک مجموعه‌ی امنیتی با اتکا به قدرت هژمونی آمریکا، مسائل امنیتی خود را در درون مجموعه حل‌وفصل می‌کند. در این مجموعه امنیتی، تنها قدرتی که خارج از مجموعه در منطقه حضور دارد (حضور نظامی)، آمریکا است و از آنجا که آمریکا تنها ابرقدرت است، می‌تواند مسائل امنیتی خلیج فارس را حل‌وفصل کند و امنیت را در این منطقه تأمین کند. دیگر کشورها نیز به‌خاطر همراهی با این کشور، امنیت خود را در مقابل دیگر قدرت‌ها تضمین شده می‌بینند. اما از آنجا که ایران در موضوعات متعدد امنیتی و ایدئولوژیکی با آمریکا تضاد منافع دارد، این سناریو، سناریویی نامحتمل برای جمهوری اسلامی ایران است.

سناریوی دوم: سناریوی «امنیت دسته‌جمعی»

با توجه به مطالعات تطبیقی که نگارندگان بین منطقه‌ی خلیج فارس و سایر نقاط دنیا انجام داده‌اند، بهترین سیستم امنیتی که می‌تواند منافع جمهوری اسلامی ایران را در منطقه برآورده سازد، یک سیستم امنیت دسته‌جمعی جدید، با مشارکت همه‌ی کشورهای منطقه است که نمود این سیستم می‌تواند شورای همکاری خلیج فارس با حضور ایران و عراق به‌عنوان دو قدرت منطقه‌ای باشد؛ چرا که هرگونه سیستم امنیتی بدون حضور این دو قدرت در منطقه ناقص بوده و نمی‌تواند امنیت را برای خلیج فارس به‌همراه داشته باشد. با توجه به اینکه پس از جنگ جهانی دوم شاهد رشد منطقه‌گرایی در سراسر دنیا هستیم و سیستم‌های امنیت دسته‌جمعی که نمونه بارز آن، سازمان ملل و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) است در حال رشد هستند، ایران نیز باید خود را با تحولات جدید هماهنگ ساخته و از شکل‌گیری چنین سیستمی در منطقه حمایت کند. ایران حتی می‌تواند با شعار الگوپردازی از سازمان ملل در مورد امنیت دسته‌جمعی، خواست خود را مشروع و در راستای اهداف عنوان شده از سوی سازمان ملل اعلام کند. بنابراین ایران باید به‌دنبال ایجاد یک سیستم امنیت دسته‌جمعی بومی در منطقه، بدون حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای باشد. ایران حتی می‌تواند پیشنهاد ایجاد ارتش مشترک خلیج فارس را مطرح سازد. در صورت عملی شدن چنین طرحی، ایران با توجه به توان نظامی بالای خود نسبت به سایر کشورهای منطقه، تأمین‌کننده اصلی چنین نیرویی خواهد بود. حتی اگر طرح ایجاد ارتش مشترک خلیج فارس نیز عملی نشود بازهم شکل‌گیری یک سیستم امنیت دسته‌جمعی کاملاً در راستای منافع جمهوری اسلامی است. اگر چنین سیستمی در منطقه پیاده شود نخستین و مهم‌ترین نتیجه آن، خروج آمریکا از ترتیبات امنیتی منطقه است. در صورت تحقق این هدف اولاً از دغدغه‌های امنیتی ایران از جانب آمریکا کاسته خواهد شد، ثانیاً آمریکا نمی‌تواند از نزدیک ایران را کنترل کرده و با حضور دریایی خود در خلیج فارس، ایران را از ترتیبات امنیتی منطقه خارج کرده یا دست‌کم به حاشیه براند و مانع از تأثیرگذاری مؤثر ایران در ترتیبات امنیت منطقه‌ای شود. نتیجه‌ی دیگر این سیستم امنیتی این است که ایران را تبدیل به هژمون منطقه می‌کند و ایران به‌عنوان قدرت برتر منطقه، مطرح می‌شود. سومین

نتیجه‌ی این سیستم امنیتی، تسلط ایران بر راه‌های آبی خلیج فارس و تنگه‌ی استراتژیک هرمز است. در نبود نیروی دریایی آمریکا در منطقه، ایران یکه‌تاز منطقه و ستون اصلی تأمین امنیت در منطقه خواهد شد.

اما برای پیگیری چنین طرحی باید آن سوی خلیج فارس را هم در نظر داشت. در آن سوی خلیج فارس قدرت‌های کوچکی حضور دارند که دغدغه امنیتی اول آنها نه از سوی قدرت‌های بزرگ و فرامنطقه‌ای که از جانب ایران است. اعراب از دیرباز تا کنون همواره از جانب همسایه‌ی شمالی و بزرگ‌ترشان - ایران - احساس عدم امنیت کرده و می‌کنند. به همین خاطر این کشورها جهت تأمین امنیت خود از جانب ایران، دست به دامان قدرت‌های بزرگ‌تری مانند آمریکا و بریتانیا شده‌اند. خیلی هم منطقی است که این کشورها به این استراتژی امنیتی روی آورند. این کشورها به دلیل وسعت و جمعیت پابینشان، به‌تنهایی قادر به تأمین امنیت خود نیستند و به‌ناچار برای تحقق این امر باید به قدرت‌های دیگر اتکا کنند. حتی در صورت شکل‌گیری یک سیستم امنیت منطقه‌ای باز هم این ایران است که نقش اصلی را در چنین سیستمی ایفا می‌کند و در واقع ایران نقش کنونی ایالات متحده (تأمین امنیت کشورهای حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس) را به‌عهده خواهد گرفت. از این رو این کشورها ترجیح می‌دهند که امنیت آنها وابسته به آمریکا باشد تا ایران؛ زیرا آنها برخلاف ایران، از جانب آمریکا تهدید امنیتی‌ای احساس نمی‌کنند. اعراب تا کنون سعی کرده‌اند با وارد کردن قدرت‌های فرامنطقه‌ای به حوزه‌ی معادلات امنیتی خلیج فارس به ایجاد نوعی توازن قوا در مقابل ایران دست زنند. اقدام اعراب در واگذاری پایگاه‌های نظامی به آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی مانند فرانسه (امارات متحده‌ی عربی) و حتی شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس را می‌توان اقداماتی در این راستا ارزیابی کرد. با توجه به توضیحات فوق‌الذکر، می‌توان پیش‌بینی کرد که شکل‌گیری چنین سیستم امنیتی دسته‌جمعی‌ای اگر چه تأمین‌کننده منافع امنیت ملی ایران است، اما شکل‌گیری چنین سیستمی پروژه‌ای بسیار زمان‌بر است و اصل اساسی آن وجود اعتماد متقابل است که اکنون در میان کشورهای شمال و جنوب خلیج فارس در نازل‌ترین حد خود است. هم‌چنین شکل‌گیری چنین سیستمی مستلزم وجود تهدیدات امنیتی مشترک و یا دست‌کم رسیدن به تعریف مشترکی از تهدیدات امنیتی است. در خلیج فارس هیچ‌گونه تعریف مشترکی از تهدیدات فرارو وجود ندارد؛ چرا که در صورتی که ایران آمریکا را به‌عنوان اولین و مهم‌ترین تهدید امنیتی خود در نظر می‌گیرد، در جنوب خلیج فارس قضیه کاملاً برعکس است. اعراب ایران را به‌عنوان تهدید امنیتی خود می‌نگرند و برای رفع این تهدید ناگزیر دست به دامان آمریکا شده‌اند. با توجه به مشکلات موجود در شکل‌گیری چنین سیستمی و نیز با توجه به زمان‌بر بودن این پروژه، ایران باید شکل‌دهی به چنین سیستمی را جزو اهداف استراتژیک و بلندمدت خود قرار دهد. زیرا حتی اگر خود اعراب نیز به چنین درکی از امنیت برسند و اعتقاد پیدا کنند که امنیت در منطقه باید بومی شود، بازهم آمریکا آنها را تحت فشار قرار خواهد داد و به‌راحتی به آنها اجازه نخواهد داد در یک سیستم امنیتی با محوریت ایران شرکت کنند.

سناریوی سوم: «توازن قوا»

سومین و محتمل‌ترین سناریوی پیش‌روی ایران، سناریوی «توازن قوا» در مقابل آمریکا می‌باشد. این سناریو، به‌کارگیری قدرت‌های خارج از منطقه برای ایجاد توازن قوا در مقابل ایالات متحده و اعراب را پیشنهاد می‌کند؛ چرا که هر چه قطب‌ها و قدرت‌های درگیر در یک موازنه قوا بیشتر باشند، قدرت‌های متوسط و کوچک‌تر آزادی عمل بیشتری دارند و با پیوستن به این اتحاد و ائتلاف‌ها، فرصت‌های بیشتری برای نقش‌آفرینی دارند. بنابراین ایران می‌تواند با وارد کردن قدرت‌هایی مانند روسیه و خصوصاً چین در معادلات امنیتی خلیج فارس، بر وزن استراتژیک خود در منطقه بیفزاید.

همان‌طور که در صفحات پیشین اشاره شد، رشد بالای اقتصادی چین، نیاز این کشور به انرژی را به‌طور روزافزونی افزایش داده است. از آنجا که بیش از نیمی نفت وارداتی چین از منطقه خلیج فارس تأمین می‌شود، چین مایل است جهت تأمین امنیت محموله‌های نفتی‌اش، حضوری نظامی در منطقه داشته باشد. به‌همین دلیل چینی‌ها سرمایه‌گذاری‌های کلانی در بندر گوادر پاکستان انجام داده‌اند؛ هر چند چینی‌ها تأکید می‌کنند که حضور آنها صرفاً حضوری اقتصادی است، اما آن‌چه که می‌توان در پشت این حضور اقتصادی مشاهده کرد، اشتیاق چین به حضوری نظامی در منطقه است.

چین هم‌چنین اشتیاق فراوانی برای حضور در نزدیکی تنگه‌ی استراتژیک هرمز که 40 درصد نفت جهانی از آن می‌گذرد دارد. شاهد مدعی ما نیز در خواست چینی‌ها جهت واگذاری پایگاه نظامی به این کشور از طرف ایران در سال 1386 است. ایران باید به این اشتیاق چین پاسخ مثبت داده و به این کشور پایگاه نظامی واگذار کند. چرا که با حضور چین در این منطقه به‌عنوان متحد ایران، بر وزن استراتژیک ایران در معادلات استراتژیک منطقه افزوده می‌شود، زیرا در شرایط کنونی ایران هیچ متحد استراتژیکی در منطقه ندارد. از این‌رو ایران باید با وارد کردن قدرت‌هایی مانند چین، روسیه و حتی هند در معادلات امنیتی خلیج فارس بر توان استراتژیک خود در معادلات امنیتی این منطقه بیفزاید. اما نکته‌ای که نباید فراموش شود این است که همکاری نظامی به‌تنهایی منجر به همکاری استراتژیک نمی‌شود.

حضور چین در خلیج فارس و یا حتی دادن پایگاه نظامی به این کشورها به‌خودی‌خود عاملی جهت حداکثرسازی مطلوبیت‌های امنیتی نخواهد بود؛ چرا که چین روابط خود با ایران را در چارچوب روابطش با غرب تنظیم می‌کند. به‌همین دلیل روابط ایران با کشور یاد شده، تاکنون مبتنی بر همکاری‌های دوجانبه و غیرسازمان‌یافته بوده است. موضوعات خاصی منجر به ایجاد فضای همکاری میان طرفین گردیده است اما این روند از تداوم چندانی برخوردار نبوده است. علت آن‌را هم می‌توان در ابهام گفتمانی و فقدان برنامه استراتژیک در روابط متقابل دانست. بنابراین ایران اگر می‌خواهد مطلوبیت‌های امنیتی خود از طریق چین تأمین کند، باید به باز تعریف روابط خود با این کشور بپردازد و جایگاه استراتژیک این قدرت را در سیاست خارجی خود مشخص کند و سپس به ایجاد یا عدم ایجاد پیوندهای استراتژیک با آن بپردازد. تا زمانی که روابط ایران با چین در چارچوب برنامه‌های نظامی باشد، نمی‌توان انتظار شکل‌گیری روابط استراتژیک بین طرفین داشت؛ چرا که سازه‌های نظامی به‌تنهایی عامل همکاری استراتژیک محسوب نمی‌شوند. در عوض ایجاد فضای مناسب برای همکاری نرم‌افزاری را می‌توان بستری برای دائمی‌سازی روابط ایران با چین دانست. متقابلاً چین نیز باید نقش منطقه‌ای ایران را مورد پذیرش قرار دهد. در آن شرایط است که زمینه‌های همکاری مؤثرتری فراروی ایران و این قدرت بزرگ آسیایی قرار خواهد گرفت. در آن صورت است که واگذاری پایگاه نظامی به این کشور و به بازی گرفتن آن در معادلات امنیتی منطقه، می‌تواند به عاملی جهت حداکثرسازی مطلوبیت‌های امنیتی منطقه‌ای ایران از طریق حداکثرسازی همکاری‌ها و هم‌چنین فرآیندهای مشارکت‌آمیز تبدیل شود. اما تا زمانی که همکاری‌های ایران با چین در حد همکاری نظامی باشد، نمی‌توان انتظار شکل‌گیری یک اتحاد استراتژیک بین طرفین را داشت.

شاهد مدعی ما، گزارش اخیر یک مؤسسه‌ی امارتی است که در آن گزارش قید شده است که دولت چین لیست کشورهای مناسب برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی را ذکر کرده است و در این لیست نامی از ایران به چشم نمی‌خورد. از طرف دیگر رهبران چین تاکنون به بیش از 50 کشور دنیا سفر کرده‌اند اما تاکنون هیچ‌کدام سفری به ایران نداشته‌اند. بنابراین در صورت تحقق شرایط یاد شده است که واگذاری پایگاه نظامی به چین می‌تواند مفید باشد و چین به عنصری جهت ایجاد یک موازنه قوا در مقابل آمریکا و کشورهای عربی در خلیج فارس تبدیل شود. ایران باید به‌دنبال تحقق این شرایط باشد زیرا نفوذ آمریکا در منطقه روزبه‌روز بیشتر می‌شود و ایران به‌تنهایی توان مقابله با آن‌را در آینده

نخواهد داشت. بنابراین ایران باید دیگر قدرت‌های منطقه‌ای را در موازنه استراتژیک خلیج فارس وارد کرده و آنها را در مسائل امنیتی منطقه درگیر کند؛ همانکاری که اعراب با آمریکا انجام داده‌اند، زیرا درگیری این قدرت‌ها در امنیت منطقه، مساوی است با افزایش منافع استراتژیک آنها در خلیج فارس. در آن صورت است که اگر امنیت منطقه به خطر بیفتد، این قدرت‌ها دخالت خواهند کرد و مانع از ایجاد ناامنی در منطقه خواهند شد، خصوصاً کشورهایی مانند چین و روسیه که دارای حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد هستند. از این رو تا زمانی که موضع چینی‌ها در مورد امنیت منطقه فقط محدود به ژست‌های قدرت‌طلبانه آنها در مقابل آمریکا باشد، نمی‌توان انتظار همراهی چندانی از طرف آنها در مسائل امنیت منطقه‌ای داشت، چرا که اساساً این منطقه جزو حوزه‌ی منافع استراتژیک آنها نیست. ایران اگر می‌خواهد از این کشور به‌عنوان وزنه‌ای برای برقراری موازنه استراتژیک در مقابل ایالات متحده استفاده کند باید، حوزه‌ی منافع استراتژیک این کشور را تا خلیج فارس گسترش دهد و این میسر نمی‌شود مگر با ورود هر چه بیشتر این قدرت به بازارهای اقتصادی منطقه و درگیری آن در معادلات سیاسی - امنیتی منطقه.

نتیجه‌گیری

چین به‌عنوان یک بازیگر نسبتاً جدید در خلیج فارس، نه سابقه استعماری دارد و نه مانند آمریکا سیاست‌های ستیزه‌جویانه‌ای دارد. هم‌چنین چین بازار بزرگی است که جذابیت‌های فراوانی برای سرمایه‌گذاران خلیج فارس دارد. از زمانی که این کشور تحت رهبری دنگ شیائو پینگ، اصلاحات اقتصادی خود را آغاز کرد، این کشور به‌عنوان یک بازیگر بالقوه جهانی مطرح شد. رشد اقتصادی بالای چین در سال‌های اخیر، نیازش به انرژی را افزایش داده و امنیت در دستیابی به انرژی را به‌عنوان چشم‌اسفندیار این کشور مطرح ساخته است. به‌همین دلیل چین سعی کرده است در تمامی نقاط نفت‌خیز جهان خصوصاً در کشورهایی مانند ایران و سودان که به‌نوعی با آمریکا مشکل دارند، حضور داشته باشد. از آنجا که خلیج فارس مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده نفت وارداتی چین است و 58 درصد از نفت وارداتی این کشور از این منطقه تأمین می‌شود، بنابراین چین درصدد است جهت حفظ امنیت انرژی خود، جای پای خود را در خلیج فارس پیدا کند. از این رو چین روابط تجاری گسترده‌ای با دو کشور قدرتمند منطقه یعنی ایران و عربستان به‌عنوان پایه‌های «دیپلماسی نفتی» خود برقرار ساخته است. ایران می‌تواند از این فرصت استفاده کرده و امنیت ملی خود را از طریق وارد کردن چین به ساختارهای امنیتی منطقه تأمین کند. با توجه به توضیحاتی که پیرامون سه سناریوی فراروی ایران یعنی: «سناریوی امنیت آمریکامحور»، «سناریوی امنیت دسته جمعی» و «سناریوی توازن قدرت» در مورد امنیت خلیج فارس داده شد، می‌توان به این نتیجه می‌رسد که محتمل‌ترین و عملی‌ترین سناریوی پیش‌روی ایران در مورد امنیت خلیج فارس، توازن قدرت در مقابل آمریکا و متحدین عربی‌اش از طریق ایجاد تفاهم استراتژیک با چین است. بنابراین ایران می‌تواند با وارد کردن چین در معادلات امنیتی خلیج فارس، بر وزن استراتژیک خود در منطقه بیفزاید و به یک توازن قدرت حداقلی دست یابد.

منابع

الف) فارسی

1. اخباری، محمد؛ مایل افشار، فرحناز (1386)، تحلیل نقش ژئواکونومیک و کریدوری ایران در تحقق همگرایی در آسیای جنوبی، **مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بنای آینده‌ای مطمئن برای آسیای جنوب غربی**، تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.
2. اسدی، بیژن (1381): **خلیج فارس و مسائل آن**، تهران: سمت.
3. اسدیان، امیر (1381): **سیاست‌های امنیتی آمریکا در خلیج فارس**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
4. اسماعیلی، مهدی (184)، چین و سیاست‌های راهبردی، قابل دسترسی در:
Http://www.bashgorh.net/page-se-16979.Html
5. لهی، همایون (1384): **خلیج فارس و مسائل آن**، چاپ هشتم، تهران: قوس.
6. امام جمعه‌زاده، سیدمحمد جواد؛ فرجی نصیری، شهریار (1386)، آمریکا و ژئوپلیتیک امنیت خلیج فارس پس از جنگ سرد، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره‌ی پانزیم.
7. امامی، محمد علی (1381)، زمین سیاسی (ژئوپلیتیک) نوین خلیج فارس، **فصلنامه سیاست خارجی**، به نقل از: www.did.ir/catalog/index-fa.asp?cn=pp0002003221027307
8. امیدوارنیا، محمدجواد (1381)، **امنیت در قرن بیست و یکم (دیدگاه چین)**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
9. امیدوارنیا، محمد جواد (1382)، چین در شرایط نوین جهان، **نامه دفاع**، شماره اول، تهران: مرکز تحقیقات دفاعی.
10. امیدوارنیا، محمد جواد (1381 «الف»)، چین و استراتژی امنیت ملی، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال شانزدهم، شماره 2، تابستان.
11. برنابوز (1387/3/5)، ایران هم‌چنان سومین کشور صادرکننده نفت به چین، **گزارش اوپک**، به نقل از: [www. Baranews.ir](http://www.Baranews.ir)
12. خدادادی، محمد اسماعیل (1383)، **مسائل منطقه‌ای ایران**، چاپ دوم، قم: یاقوت.
13. صدری، محمود (1384)، بررسی اصلاحات چین و دستاوردهای آن، **ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک**، به نقل از:
[http://www.iranwatch.org/privativiews/nixon/perpex_ChallengesandOppor-tunities_1103. Pdf](http://www.iranwatch.org/privativiews/nixon/perpex_ChallengesandOppor-tunities_1103.Pdf)
14. عزتی، عزت‌الله (1377)، ژئوپلیتیک ایران و تأثیر آن بر امنیت خلیج فارس، **مجله سیاست خارجی**، سال دوازدهم.
15. مولوی، پیمان (1384)، چین از واپس‌زدگی تا همگرایی، به نقل از: www.did.ir
16. نوربخش، محمدرضا (1384)، نسل چهارمی‌ها آمدند: بازگشت چینی‌ها به سیاست قدرت به جای ارتش، **روزنامه شرق**، به نقل از: www.did.ir

17. وثوقی، سعید (1386)، آسیای جنوب غربی و نقش آن در توسعه و امنیت اقتصاد جهانی، **مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بنای آینده‌ای مطمئن برای آسیای جنوب غربی**، تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.

18. یونسیان، مجید (1384)، توان امنیتی، چالش فراروی کشورهای منطقه خلیج فارس، قابل دسترسی در:
Http://www.did.ir/catalog/index.fa.asp?cn=NA000200544065621

ب) لاتین

1. Daojiong, Zha (2005), "China Energy Security and its International Relations", Available at: silroadstudies.Org/new/.../quarterly/November-2005/2ha-Daojiong.pdf.
2. Gundzik, Jephraim (2005), "The Ties That Bind: china, Russia and Iran", Asia Times, June, 4, Available at: <http://www.atime.com/china;GFo4Ad07.html>.
3. Kemp, Geoffrey & Saunders, Paul (2003), "American, Russia and the Greater Middle East, Challenges and Opportunities", Available at:
4. Leverett, Flynt & Bader, Jeffrey (2005), "Managing china-U. S. Energy competition in the Middle East", Available at: [www. Tw4.com/obwinter/docs/obwinter-bleverett.pdf](http://www.tw4.com/obwinter/docs/obwinter-bleverett.pdf).
5. Luft, Gal (2006), "Fueling the Dragon: china's Race into the oil market", Available at: <http://www.iags.org/china.htm>.
6. Madsen, Julian (2006), "China Makes Friends in Persian Gulf", Available at: <http://www.asia-sentinel.com/index.php>.
7. Powell, Bill (2006), "the Dragon Swims again china's Sea Strategy", April 12, 2005, Available at: <http://www.iht.com/articles/2005/4/11/opinion/edchanda.php>.
8. Ramachandran, Sudha (2006), "China's Pearl Loss It's Luster", Asia Times, Jan, 21, Available at: <http://www.atimes.com/atimes/south-Asia/HA21DF03.html>.
9. Renfeng, Zaho (2004), "Iran Prefers china for oil Exploration project's", china Business weekly, Available at: <http://www.chinadaily.com.cn/English/doc/2004-11/09/content.390435htm>.
10. Wallace, Charles J (2005), "Airpower and the Emerging U. S. Security Framework for the Persian Gulf", Available at: www.au.af.mil/au/awc/awcgate/nps/Wallace.pdf
11. Weinstein, Michaela (2005), "china geostrategic: Paling a waiting Game", Available at: [www. Pinr. Com](http://www.Pinr.Com).

تبیین ماهیت دیپلماسی عمومی آمریکا در قالب تحریم‌های اقتصادی نسبت به ایران

افسانه خسروی*

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علوم و تحقیقات تهران

آرزو قلی‌پور نوری

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز

چکیده

دیپلماسی عمومی، روشی جدید برای تأثیرگذاری بر هویت، گفتمان‌ها، کنش‌ها، افکار عمومی و شکل‌دهی محیط مناسب برای موفقیت دستگاه دیپلماسی با کمک شبکه‌ها و رسانه‌های جدید جهت تأمین منافع ملی و پیشبرد سیاست خارجی است. عصر اطلاعات به سمتی می‌رود که دیپلماسی سنتی بر پایه واقع‌گرایی سیاسی با تکیه بر قدرت سخت، جای خود را به دیپلماسی نوین و (دیپلماسی عمومی) می‌دهد که در آن قدرت نرم برتری دارد. در این مقاله ضمن تعریف مبانی، ماهیت، ابزار و عمل‌کرد دیپلماسی عمومی نوین، اثربخشی تحریم‌ها بر دیپلماسی عمومی آمریکا را به روش توصیفی - تحلیلی بیان می‌شود. در این راستا، در پی پاسخ به این پرسش اساسی هستیم؛ ماهیت دیپلماسی عمومی آمریکا در قالب اعمال تحریم‌های اقتصادی نسبت به ایران چگونه قابل تبیین است؟ فرض پژوهش بر این مبنا است که، سیاست تصویرسازی و اعتباربخشی آمریکا، تحریم‌های اقتصادی را نزد افکار عمومی با تکیه بر ساختار دیپلماسی عمومی در وضعیت بینابینی قرار داده است. در این رهگذر به تحریم‌های انرژی اشاره می‌شود و اثربخشی تحریم‌ها در وضعیت اقتصادی و در نتیجه هم‌سویی با دیپلماسی عمومی آمریکا در وضعیت بینابینی ارزیابی می‌گردد.

کلید واژه‌ها

دیپلماسی عمومی، تحریم‌های اقتصادی، افکار عمومی، رسانه.

دیپلماسی عمومی از جنگ جهانی اول، به صورت رسمی به عنوان ابزاری مهم در سیاست خارجی آمریکا به رسمیت شناخته شده است. در جریان جنگ جهانی دوم، زمانی که در سال 1942 رییس جمهور آمریکا طی حکمی دستور داد «اداره اطلاع رسانی جنگ»¹ یا (OWI) تاسیس شود، دیپلماسی عمومی به عنوان بخشی از ساختار دولت آمریکا تعیین شد. در دوره پس از جنگ سرد در دهه 1990 دیپلماسی عمومی دارای اولویت کمتری بود و نمایندگان کنگره اغلب آن را به عنوان منبع بودجه برای اجرای سایر برنامه‌ها تلقی می‌کردند. اوج این روند در سال 1999 رخ داد؛ همان زمانی که کنگره، سازمان اصلی مرتبط با دیپلماسی عمومی، یعنی سازمان اطلاع رسانی ایالات متحده² را منحل کرد و کارکردهای دیپلماسی عمومی را به وزارت امور خارجه واگذار کرد. به دنبال انحلال (USIA) و پس از حملات یازدهم سپتامبر 2001، مقامات دولت آمریکا، کارشناسان سیاست خارجی و دانشگاهیان به دیپلماسی عمومی و نیاز فزاینده به آن پی بردند.

اهمیت دیپلماسی عمومی به ویژه به لحاظ ارتقای وجهه یک کشور مدنظر است و در واقع سازوکاری برای افزایش قدرت نرم به شمار می‌رود که این امر به اندازه‌ای مهم است که وزارت امور خارجه ایالات متحده معاونتی به نام «دیپلماسی عمومی و روابط عمومی» در ساختار خود دارد که رهبری نفوذ قدرت نرم آمریکا در سرتاسر جهان را به عهده گرفته است؛ ایالات متحده با اینکه از محورهای قدرت، بیشتر به قدرت سخت یا نظامی متکی است؛ اما هیچ‌گاه از اهمیت قدرت نرم غافل نبوده؛ تا حدی که یکی از محورهای استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال 2015 به موضوع ارزش‌های آمریکایی اختصاص پیدا کرده که قسمت زیادی از گسترش آن بر عهده دیپلماسی عمومی است.

وزارت امور خارجه آمریکا می‌داند برای اینکه یک کشور قدرتمند باشد، باید بر افکار، اراده و احساسات مردم دیگر کشورها مانند ایران مسلط شود و از این جهت با به کارگیری رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی مدرن به عنوان یکی از موثرترین ابزارها برای دیپلماسی عمومی، سعی در نزدیک شدن به مردم ایران دارد. امروزه ما تجلی بارز گونه‌های دیپلماسی نوین از جمله دیپلماسی عمومی را که با هدف تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهانی و ترسیم تصویر مثبت از یک هویت ملی در عصر تصویرسازی و مشروعیت بخشی به سیاست‌ها صورت می‌پذیرد، را در عرصه تحولات سیاست بین‌المللی شاهد هستیم. در این مقاله ضمن تعریف مبانی، ماهیت، ابزار و عمل کرد دیپلماسی عمومی نوین، اثربخشی تحریم‌ها بر دیپلماسی عمومی را به روش توصیفی - تحلیلی بیان می‌شود. در این راستا، مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که ماهیت دیپلماسی عمومی آمریکا در قالب اعمال تحریم‌های اقتصادی نسبت به ایران چگونه قابل تبیین است.

فرض پژوهش بر این مبنا است سیاست تصویرسازی و اعتباربخشی آمریکا، تحریم‌های اقتصادی را نزد افکار عمومی با تکیه بر ساختار دیپلماسی عمومی در وضعیت بینابینی قرار داده است؛ در این رهگذر به تحریم‌های انرژی اشاره می‌شود و اثربخشی تحریم‌ها در اقتصاد و در نتیجه هم‌سویی با دیپلماسی عمومی آمریکا در وضعیت بینابینی ارزیابی می‌گردد.

تعریف مبانی و ماهیت دیپلماسی عمومی

فناوری ارتباطات همان‌گونه که مرزهای میان کشورها را برای ارتباط مردم اقصی نقاط جهان، فرو ریخته‌اند، رفته‌رفته دیوار تشکیلاتی میان وزارت خارجه با سازمان‌های دولتی و غیردولتی را نیز در داخل و خارج محو می‌نمایند (بیات،

1385: 111). از طرفی با پیشرفت تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات، سیاست خارجی کشورها از آن تاثیر پذیرفته و با مطرح شدن بازیگران غیر دولتی همچون گروه‌ها، سازمان‌ها، افراد و ملت‌ها در کنار دولت‌ها حائز اهمیت شده‌اند. بی‌تردید دولت‌ها در سیاست خارجی خود با عنایت به این اهمیت، سعی می‌کنند با تاثیر گذاردن بر افکار عمومی ملت‌های دیگر و با مخاطب قرار دادن آنها، منافع عمومی خود را پیش ببرند. هر واحد سیاسی که بخواهد به‌نحو بهتر منافع ملی خود را پیش ببرد، بایستی بتواند بر افکار عمومی ملت‌های دیگر و شکل‌دهی به آنها موفق باشد. این موفقیت مستلزم مهارت دیپلمات‌ها، استفاده موثر از ابزارهای نرم و دستگاه‌های مربوطه، همچون به‌کارگیری رسانه، دستگاه‌های تبلیغاتی و الگو قرار دادن ارزش‌ها و جذب ملت‌ها به سوی این ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌باشد (ابراهیمی؛ فهیمی، 1389: 208).

پژوهش‌ها نشان می‌دهند دیپلماسی عمومی برای نخستین بار در آمریکا در سال 1965 توسط «ادموند گولین»¹ رئیس مدرسه حقوق و دیپلماسی فلچر در دانشگاه «تافتس»² همراه با تأسیس مرکز «ادوارد آر. مورو»³ برای دیپلماسی عمومی به‌کار گرفته شد. این مرکز در یکی از اولین بروشورهای خود، دیپلماسی عمومی را تأثیرگذاری بر نگرش‌های عمومی برای شکل‌دهی و اجرای سیاست‌های خارجی و شامل ابعادی از روابط بین‌المللی می‌داند که فراتر از دیپلماسی سنتی است (cull, 2009: 19).

«ملیسن»⁴ معتقد است: دیپلماسی عمومی یک راهبرد ارتباطی ویژه و هدفمند برای ساختن یک تصویر مثبت از یک کشور که نزد افکار عمومی خارجی است. مفهوم دیپلماسی عمومی، به‌شدت متوجه افکار عمومی و حتی متمرکز بر آن است. امروز توجه لزوم تأثیرگذاری بر افکار عمومی دیگر کشورها، از راه به‌کار گرفتن ابزارهای مختلف ارتباطی و رسانه ای میسر است (Melissen, 2005: 18). بر این مبنا منظور از دیپلماسی عمومی یا مردمی در واقع جریانی است که حکومت‌ها از طریق آن، حکومت کشور دیگر را دور می‌زنند و فرآیندهای سیاسی کلی و جامعه مدنی آن کشور را هدف قرار می‌دهند. این اقدام بر پایه این فرض است که افکار عمومی دارای اهمیت است (هیل، 1387: 376).

البته باید در نظر داشت که دولت‌ها بر اساس اولویت‌ها و مزیت‌های خود، به ابعاد خاصی از دیپلماسی عمومی توجه دارند؛ به‌همین جهت برداشت‌های گوناگونی از دیپلماسی عمومی ارائه شده است. هر چند هر کشوری به‌وسیله دیپلماسی عمومی، به‌دنبال تأثیرگذاری بر افکار عمومی و در راستای تحقق اهداف و منافع ملی خود است (داداندیش؛ احدی، 1390: 149). برخی دیگر دیپلماسی عمومی را برنامه‌های دولت - محوری می‌دانند که هدفش اطلاع‌رسانی یا تأثیرگذاری بر افکار عمومی کشورها است و در این باره ابزارهای اصلی آن عبارت‌اند از: انتشارات، تصاویر متحرک، مبادلات فرهنگی و رادیو و تلویزیون (سیمبر؛ قربانی، 1388: 48). پژوهشگران دیپلماسی عمومی را مفهومی نوین می‌دانند که کشورهای قدرتمند با اشاعه و ترویج ایدئولوژی، ارزش و هنجارهای خود در درصد صدور پیام، فرهنگ خود و کسب برتری بوده‌اند. از این منظر توجه به دیپلماسی عمومی همانند نگاه کردن به سرکه‌ای کهنه در بطره‌های جدید، بیانگر آن است که شکل دیپلماسی تغییر کرده اما ماهیت آن حفظ شده است. از طرفی، ارتباط رسمی معطوف به مردمان خارجی روی هم رفته پدیده نوینی از روابط بین‌الملل نیست؛ پروراندن، بیان، تبلیغ، فعالیت‌های فرهنگی که اکنون از آن به‌عنوان دیپلماسی عمومی یاد می‌کنیم، تقریباً به قدمت خود دیپلماسی هستند (ملیسن، 1388: 39).

1 - Edmund Gullion

2 - Tufts

3- Edward R. Murrow

4 - Melissen

کارکرد دیپلماسی عمومی

دیپلماسی عمومی در جهت ایجاد تصویر، نفوذ، و اقتناع و گسترش به سایر عرصه‌ها کارکردهای جداگانه‌ای می‌طلبند؛ این شیوه کارکرد دیپلماسی عمومی در سه شکل ایجاد می‌شود.

رابطه‌سازی: یکی از مهم‌ترین کارکردهای دیپلماسی عمومی ارتباط بلندمدت با مردم جوامع خارجی به‌منظور شناساندن یک کشور به آنها و ایجاد فهم از جامعه، مردم و ارزش‌های آن کشور در ذهن مخاطبان خارجی از طریق فراهم کردن زمینه درک متقابل است. این رابطه‌سازی همان‌طور که بیان شد از طریق تعاملات بلندمدت با شخصیت‌های کلیدی یک جامعه، اعطای بورس، برگزاری سمینار، آموزش، کنفرانس‌ها و ایجاد شبکه‌های حقیقی است. می‌توان گفت کارکرد اساسی دیپلماسی عمومی روابط بلند مدت با مردمان کشورهای خارجی به‌منظور ایجاد شرایط درک متقابل و شناسایی ارزش‌ها و منافع مشترک است تا بستر لازم برای پذیرش سیاست‌ها و کنش‌های کشور عامل از سوی کشور هدف مشخص شود.

مدیریت تصویر: مدیریت تصویر و مدیریت وجهه‌ی کشورها در خارج، کارکرد دومی است که به میزان زیادی قابل توجه می‌باشد. اینکه کشوری در محیط بیرون از قلمروش چه وجهه و جایگاهی دارد و چه تصویری از آن در اذهان دیگر مردمان جوامع نقش می‌بندد، برای دولتمردان بسیار اهمیت دارد. بازنمایی و ترویج تصویر مثبت از یک کشور موجب ارتقا وجهه و خوشنامی آن در جامعه جهانی می‌گردد. در این زمینه دیپلماسی عمومی از ظرفیت‌های دیپلماسی رسانه‌ای مدد می‌جوید؛ زیرا رسانه ابزاری است که ادراک‌ها به‌واسطه آن مدیریت می‌شود (هادیان؛ سعیدی، 1392: 44-45).

اعتبار بخشی: دیپلماسی عمومی موجب افزایش اعتبار دولت‌ها در میان جوامع خارجی است که موجب ارتقا ظرفیت اقدام مشروع آنها در سایر کشورها می‌شود؛ یعنی هر چه رتبه اعتباری یک دولت در فراسوی مرزهای آن بالاتر باشد با سهولت بیشتری قادر به پیشبرد سیاست‌ها و اهداف خویش خواهد بود. البته باید توجه داشت که اعتبار ویژگی پویایی دارد و همیشه پایدار نیست، بلکه تحت شرایطی به‌دست می‌آید و تحت شرایطی نیز از دست می‌رود (هادیان؛ سعیدی، 1392: 44-45).

دیپلماسی عمومی کارآمد

یکی از مهم‌ترین مسایل در دیپلماسی عمومی به‌دست آوردن اعتماد افکار عمومی است و در این رابطه یکی از ملزومات اولیه شفافیت، اعتبار، هماهنگی و استمرار و پایداری است. عامل دیگر در تقویت دیپلماسی عمومی ارتقای فرهنگ مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی است. چنین تعهدی ابتدا باید در مقام‌های دولتی گسترش یابد. این امر می‌تواند اعتبار مورد نیاز خود برای اجرای موفق دیپلماسی عمومی را فراهم نماید. علاوه بر شفافیت و پاسخگویی، عامل مهم دیگر در عرصه دیپلماسی عمومی، تقویت صداقت عمومی است؛ تا یک کشور بتواند دیپلماسی عمومی موفق‌تری در را در جهان پیش برد (جعفری نژاد؛ خسروی، 1390: 178).

ماهیت دیپلماسی عمومی آمریکا

تحولات بعد از 11 سپتامبر، حاکی از آن است که سیاست هویت، مبنای تفاوت رفتار کشورها و بازیگران تلقی می‌شود و بر اساس قالب‌های هویتی و چارچوب‌های ارزشی، الگوهای رفتار در سیاست خارجی واحدهای سیاسی در سطح بین‌الملل شکل می‌گیرد. برای مثال، آن چه در سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی مورد توجه

نومحافظه‌کاران قرار گرفته و برخی از جنبش‌های اسلامی را به‌عنوان «غیر» تلقی نمودند؛ در حقیقت انعکاس ارزش‌ها و هنجارهای لیبرالی است که به‌نوعی، گسترش ارزش‌های اسلامی را بر نمی‌تابد. بنابراین آمریکا توانست پس از تحولات 11 سپتامبر، مرزبندی‌های جدیدی را بین خود و «دیگران» ایجاد نماید. در دوران جنگ سرد، شوروی و کمونیسم در سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان غیر تلقی می‌شد و آمریکا به‌کمک این غیر، هویت خود را بازسازی می‌نمود (Huntington, 1997: 19).

در بستر این محیط ذهنی حاکم بر آمریکا که تروریسم یک تهدید موجودیتی برای آمریکاست و محیط بین‌الملل پذیرای هژمونی آمریکا گردیده است، دیپلماسی رسانه‌ای آمریکا با حمایت رسانه‌ها برای مقابله با تروریسم شکل گرفت (امیر انتخابی، 1386: 237). به‌طوری‌که رسانه‌ها به‌مراتب نقش ابزار تبلیغات سیاسی دولت آمریکا را بازی می‌کردند آنها با دفاع از سیاست خارجی و با انگاره‌سازی و ارزش‌سازی القاء پیام و برجسته‌سازی نسبت به مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های حکومتی و رساندن پیام‌های دست‌اندرکاران دیپلماسی کشور به افکار عمومی جهانی، نقش توجیه‌گر افکار عمومی در سیاست خارجی ایفا می‌نمایند در این نقش آنها، اشاعه دهنده فرهنگ عقاید، آرا و تبلیغ‌کننده ایدئولوژی ایده‌ها و سیاست خارجی کشورها عمل می‌کردند (خرازی آذر، 1385: 104).

در این راستا دیپلماسی رسانه‌ای آمریکا حاکی از نوع رابطه‌ای خاص بود، یعنی هم به‌طور رسمی و هم به‌صورت غیررسمی خواستار حمایت از سیاست خارجی خود در سطح کلان بوده و کاخ سفید به‌طور علنی اعلام کرد هرکس از سیاست خارجی آمریکا حمایت نکند و به شکل مستقل عمل کنند در معرض اتهام کمک به دشمنان تروریسم قرار خواهند گرفت. هدف رسانه‌ها از قدرت نرم در ابتدا مدیریت افکار عمومی نیست، بلکه رسانه‌ای در این دنیا موفق است که بتواند با افکار عمومی حرکت کند و خود را سازگار با آنها نشان دهد. در عصر رسانه‌های نوین جهانی، به‌مدد تکنولوژی‌های نوین ارتباطات و اطلاعات کسب قدرت نرم به‌مراتب راحت‌تر از به‌دست آوردن و نگهداری (قدرت سخت) است و دولت‌ها اگر بتوانند مفاهیم جدید امنیتی را برای خود، باز تعریف کنند، در آن صورت مجبور نیستند لشکرهای عظیم نظامی خود را تقویت کنند (سلطانی‌فر، 1385: 5).

این سیاست‌ها ناتوانی آمریکا را در حل بحران‌های منطقه‌ای آشکار کرد و به‌همان اندازه نقش قدرت منطقه‌ای رقیب یعنی ایران را در ایجاد بلوک‌بندی‌ها و ائتلاف‌های سیاسی افزایش داد نتیجه این شد که اواما با شعار تغییر و با استفاده از قدرت هوشمند سعی در حل و فصل مسائل ایران را دارد (برزگر، 1389: 32). لذا تهدیدهای دوران جدید اواما در سیاست خارجی آمریکا نخست، ماهیت پوشیده، پنهان و پیچیده داشت؛ بر این اساس پرمخاطره‌تر خواهد بود. الگوی تهدیدهای آمریکا در دوران اواما ماهیت اجتماعی، مدیریتی رفتاری و فناورانه دارد که نشان می‌دهد تهدید سخت‌افزاری دوران بوش تغییر یافته و ماهیت متنوع‌تری پیدا کرده است (افتخاری، 1385: 179).

از این‌رو قدرت نرم بستر ایجاد شیوه جدید دیپلماسی را در سیاست خارجی فراهم آورد، که آن‌را دیپلماسی عمومی نوین نامیدند. این شکل از دیپلماسی می‌تواند مکانیزمی برای کاربرد قدرت نرم باشد، اما همانند قدرت نرم نیست؛ همان‌طور که ارتش و قدرت سخت یک چیز نیست. بر اساس این تحلیل یک بازیگر بین‌المللی ممکن است دیپلماسی عمومی داشته باشد؛ اما قدرت نرم نداشته باشد یا قدرت نرم داشته باشد اما دیپلماسی عمومی ضعیفی داشته باشد. مزیت عبارت قدرت نرم اینست که بحث پیرامون دیپلماسی عمومی را به حیطة امنیت ملی کشانده و ادبیاتی برای توجه بیشتر به دیپلماسی عمومی فراهم آورده است. اما ایراد آن این است که «نای» آن را مکانیزمی «برای رسیدن به مطلوب» دانسته است. اینکه کشوری تنها برای به‌دست آوردن آن‌چه خواهانش است، وارد نوعی تعامل بین‌المللی بشود، به‌لحاظ استراتژیک

معنای عالی دارد، اما مطمئناً ایده جالبی نیست قدرت نرم منفی برای کسب منافع ملی به دید افکار عمومی جهان چندان خوشایند نیست. مثلاً دخالت در امور داخلی و اعمال تحریم‌های بیشتر اقتصادی علیه ایران، و بالتبع اثرگذاری تحریم‌ها بر افشار متوسط جامعه، توسط آمریکا در وجهه‌ی مطلوب مبارزه با تروریسم در نظر افکار عمومی جهان نه تنها جذاب نبوده؛ بلکه به‌نوعی تفرنگیز هم خواهد بود. از این‌رو مهم‌ترین اهداف دیپلماسی عمومی آمریکا در مجموع الف: معرفی ارزش‌ها و اعتقادات آمریکا؛ ب: معرفی فرصت‌های احتمالی در نتیجه برقراری مردم‌سالاری و بازارهای آزاد؛ ج: حمایت از آموزش جوانان است (آشنا، 1387: 192).

اوباما درصدد برآمد الگوی رفتار دیپلماتیک آمریکا را در برخورد با ایران بر اساس شاخص‌ها و نشان‌های دیپلماسی عمومی سازمان‌دهی کند؛ در این راستا رسانه‌ها به‌عنوان اصلی‌ترین ابزار دیپلماسی عمومی در خدمت جنگ روانی و زمینه‌ساز جنگ نرم فراهم شد (میلسن و همکاران، 1388: 6-45). بر این مینا آمریکا به‌دنبال یک بازی برد - برد با کمترین هزینه است؛ بر این اساس اصلاحات و روند تدریجی توسعه‌ی سیاسی در ایران را متناقض نشان می‌دهد و سعی می‌کند در بازنمایی‌های رسانه‌ای مشکلات ایران را ساختاری تحلیل کند. از سوی دیگر بر تفرقه و شکاف‌های درونی حاکمیت تکیه می‌کند و نیروهای گریز از مرکز را در حال تقویت شدن و قدرت‌گیری تصور می‌کند (عسگری، 1390: 6).

تصویرسازی با اعمال تحریم‌های اقتصادی

دیپلماسی عمومی آمریکا با تصویرسازی در نظام بین‌المللی موجب افزایش اعتبار در جوامع بین‌المللی گشت؛ که به‌موجب آن با اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه ایران اقدامات خود را مشروع جلوه داد و توانست با سهولت بیشتری سایر کشورها را با سیاست‌ها و اهداف خویش همراه سازد. آمریکا فشارهای خود را علیه ایران ادامه داد. در سال 2008 اگرچه باراک اوباما با شعار تغییر و کاهش تنش‌ها با ایران روی کار آمد، اما نه‌تنها تحریک‌های آمریکا در شورای امنیت علیه ایران کاهش نیافت؛ بلکه تحریم‌ها سیری صعودی به‌خود گرفت. در این سال نیز قطعنامه‌های شورای امنیت دوباره علیه ایران اعمال شد؛ در تاریخ سوم مارس 2008 دور جدیدی از تحریم‌های اقتصادی این شورا علیه فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران تصویب شد. در این قطعنامه محدودیت‌هایی در مورد افراد و شرکت‌های ایرانی افزایش یافت (خسروی، 1390: 89). در تاریخ بیست و چهارم ژوئن 2010 کنگره آمریکا تحریم‌های یک‌جانبه دیگری را علیه ایران تصویب کرد. هدف از این تحریم‌ها افزایش فشار به بخش انرژی و بانک‌داری ایران بود. در همین ماه آمریکایی‌ها قانون تحمیل مجازات به شرکت‌هایی را که محصولات نفت تصفیه شده با ارزش بیش از 5 میلیون دلار در سال را به ایران صادر می‌کردند، تصویب کرد. این قانون هم‌چنین به‌طور مؤثر بانک‌های خارجی را در صورت تجارت با بانک‌های ایرانی یا سپاه پاسداران از دسترسی به نظام مالی ایالات متحده محروم کرد. سال 2011 نیز سال تحریم‌های ایران بود؛ یازدهم ژوئن این سال، آمریکا تحریم‌های جدیدی علیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی مقاومت بسیج اعلام کرد. در تاریخ بیست‌ویکم نوامبر، در تداوم تحریم‌ها، ایالات متحده تحریم‌های گسترده‌ای را علیه شرکت‌هایی که به صنایع نفت و پتروشیمی ایران کمک می‌کنند، صورت داد. در تاریخ سی‌ویکم دسامبر 2011، باراک اوباما، قانون اعمال تحریم‌هایی را بر مؤسسات مالی معامله‌کننده با بانک مرکزی ایران امضا کرد تا به این ترتیب مجرای اصلی درآمدهای نفتی ایران را ببندد (خسروی، 1390: 89).

تحریم‌های آمریکا علیه ایران ادامه یافت تا اینکه در اول ژانویه 2012، اوباما، قانون مجازات بانک مرکزی و مؤسسات مالی ایران را امضا کرد و پس از آن نیز 50 شرکت و مؤسسه مالی ایران با هدف مقابله با برنامه موشکی ایران مورد

تحریم قرار گرفتند. این مؤسسات بیشتر تابعه‌ی وزارت دفاع نیروهای مسلح و سازمان صنایع فضایی، شرکت خطوط کشتیرانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران بودند. علاوه بر آن، شرکت نفتکش ملی ایران به همراه 58 کشتی و 27 مؤسسه و نهاد وابسته به آن در میان این تحریم‌ها قرار گرفت.

در مارس 2012 یک شرکت هواپیمایی و سه تن از فرماندهان نظامی ایرانی در فهرست تحریم‌های آمریکا گرفتند و در فوریه 2013 وزارت خزانه‌داری آمریکا صداوسیما جمهوری اسلامی ایران و «عزت‌الله ضرغامی» رئیس آن را تحت تحریم‌های جدید خود قرار داد. در ماه می 2013 وزارت خزانه‌داری آمریکا یک بانک مشترک ایران و ونزوئلا را تحریم کرد و پس از آن شرکت‌های پتروشیمی تحت تحریم‌های آمریکا قرار گرفتند. تاکنون چندین قطعنامه علیه ایران توسط آمریکا و کشورهای غربی به تصویب رسیده، بین این قطعنامه‌ها، تهدیدهای هسته‌ای اوپاما فراگیری، تنوع، الزام و محدودیت‌های سیاسی - اقتصادی بیشتری داشته است. اوپاما در 18 ماه نخست ریاست جمهوری خود از ادبیات همکاری‌جویانه و دیپلماسی اعلامی مشارکت‌آمیز در ارتباط با ضرورت تعلیق روند غنی‌سازی اورانیوم در ایران بهره گرفت. زمانی که به این جمع‌بندی رسید که ایران بر مواضع سیاسی و امنیتی خود در ارتباط با تداوم روند غنی‌سازی اورانیوم تاکید دارد، از تهدیدهای پرمخاطره‌تری علیه ایران استفاده کرد. قطعنامه 1929 شورای امنیت نماد تهدیدهای هسته‌ای اوپاما محسوب می‌شود. اوپاما محدودیت‌های زیادی در حوزه دستیابی ایران به فناوری مدرن ایجاد کرده است. این محدودیت‌ها در قالب سیاست‌های امنیتی تنظیم شده است که دارای ماهیت تکنولوژیک و فنی خواهد بود. تهدیدهای فنی معطوف به محدودسازی انتقال دانش و مهارت‌های فنی برای تولید کالا و خدماتی است که می‌تواند بر قدرت ملی ایران تاثیرگذار باشد. در این ارتباط می‌توان به قطعنامه 1929 که در آگوست 2010 به تصویب اعضای شورای امنیت سازمان ملل رسید، اشاره کرد. این قطعنامه معطوف به محدودسازی قابلیت‌های تجاری، مالی، صنعتی و تکنولوژیک بوده است. چنین محدودیت‌هایی موجب کاهش توان تولیدی و ابزاری ایران در فضای رقابت‌های منطقه‌ای خواهد شد (جعفری‌نژاد؛ خسروی 1390: 181).

تمام موارد یاد شده نشان می‌دهد که نگرش خاورمیانه‌ای اوپاما تغییر و دگرگونی چندانی در مقایسه با روسای جمهور گذشته آمریکا نداشته است. اوپاما همانند بوش و کلینتون طیف گسترده‌ای از سیاست‌های ایران را بر می‌شمارد که مغایر اهداف و منافع آمریکا تلقی می‌شود. از این‌رو، اوپاما نیز مانند سایر استراتژیست‌ها و زمامداران آمریکایی بسیاری از مشکلات امنیتی خود را متوجه سیاست خاورمیانه‌ای ایران کرده است، تا بر اساس اعمال تحریم‌های بیشتر زمینه تغییر افکار عمومی به سمت‌وسوی سیاست خارجی آمریکا را فراهم آورد و بر این مینا اعتبار بین‌المللی خود را افزایش داد. البته همان‌طور که بیان شد باید توجه داشت که اعتبار ویژگی پویایی دارد و همیشه پایدار نیست بلکه تحت شرایطی به دست می‌آید و تحت شرایطی نیز از دست می‌رود.

وضعیت بین‌المللی دیپلماسی عمومی با اعمال تحریم

آنچه آمریکا و غرب در حال انجام دادن هستند، نوعی تصویرسازی مبتنی بر دست‌کاری کردن افکار عمومی است. دست‌کاری کردن، تقلب و تحریم، اصولی هستند که معمولاً با رسانه‌های قدیمی رادیو، تلویزیون و روزنامه در جنگ سرد قابل تحلیل بودند. در عصر اطلاعات، دیپلماسی عمومی مبتنی بر اعتماد، اخلاق و راستی است؛ چرا که اثرگذاری بر شهروندان نمی‌تواند مبتنی بر ایجاد جو امنیتی و تهدید باشد. رسانه‌های آمریکا در تعامل با دیپلماسی عمومی در جنبه‌های مختلفی چون جنگ روانی، دیپلماسی رسانه‌ای، دیپلماسی فرهنگی، دیپلماسی سایبری فعال است، آنها با دفاع

از سیاست خارجی و با ارزش‌گذاری و ارزش‌سازی، القا پیام و برجسته‌سازی، نسبت به مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های حکومتی و رساندن پیام‌های دست‌اندرکاران دیپلماسی کشورها به افکار عمومی جهانی، نقش توجیه‌گر افکار عمومی را در عرصه سیاست خارجی ایفا می‌نماید. در این نقش آنها، اشاعه دهنده فرهنگ، عقاید، آرا و تبلیغ کننده ایدئولوژی و ایده‌های سیاست خارجی کشورها عمل می‌کنند (خرازی آذر، 1389: 19).

استفاده از تحریم‌های اقتصادی، بر این فرض استوار است که اقتدار و رفتار یک نظام تا حدی بر بنیان‌های اقتصادی قرار دارد. به علاوه، بین فعالیت‌های اقتصادی و رفتار سیاسی رابطه مستقیم یا غیر مستقیم وجود دارد. با وجود آن که ممکن است، تحریم‌های اقتصادی به عنوان جایگزینی برای زور تصور شوند، لذا با هدف قهرآمیز صورت می‌پذیرند و به عنوان شکلی از اعمال سیاست محسوب می‌شوند که فراتر از اقناع است و می‌توان آن را نوعی از اعمال زور تلقی می‌شود که آثار آن بر زندگی مردم قابل ادراک می‌باشد؛ از این رو می‌توان گفت اثربخشی اعمال تحریم‌ها در جهت فشار به اقشار عمومی، به خصوص در بین طبقات متوسط مردم با توجه فشار اقتصادی، سوءمدیریت ناشی دوران گذار تحریم به‌حدی پیش می‌رود که ناخودآگاه کشور مخاطب به سمت سیاست خارجی کشور هدف نزدیک می‌شود. اما باید این نکته را همواره در نظر داشت که صرفاً دیپلماسی عمومی یا صرفاً تحریم‌ها به تنهایی چنین انعطافی را ایجاد نمی‌کنند؛ بلکه دیپلماسی عمومی در یک وضعیت بینابینی قرار دارد.

بررسی آثار تحریم‌های انرژی در وضعیت بینابینی

آثار کلان تحریم در اقتصاد یک کشور از دو جهت قابل بررسی است، اول اینکه یک اقتصاد برای رشد و توسعه نیازمند به‌دست آوردن عوامل تولید از منابع مختلف است و این عوامل تولید در یک فرآیند اقتصادی می‌تواند برآیندی مناسب در جهت رشد اقتصاد را داشته باشد یعنی اقتصاد در هر صورت نیازمند به منابع سرمایه‌ای، تکنولوژی روز، مواد اولیه، مدیریت و سازماندهی مناسب و نیروی انسانی ماهر است که در قالب عوامل تولید بتواند به روش‌های مناسب درهم ترکیب شوند تا یک فعالیت اقتصادی در بخش‌های مختلف مانند صنعت، کشاورزی و خدمات حاصل گردد، اما مساله مهم اینجاست که امروزه در دنیا هیچ کشوری فقط به منابع داخلی خود به‌عنوان عوامل تولید تکیه نمی‌کند بلکه حساب ویژه‌ای روی منابع بین‌المللی به‌منظور افزایش قدرت تولید باز کرده و سعی می‌کند تا چند برابر منابع داخلی خود از منابع خارجی استفاده کند در این صورت اولین اثر کلان تحریم، کاهش منابع بین‌المللی و غیرداخلی است یعنی عوامل تولید خارج از مرزها وارد اقتصاد داخلی یک کشور نمی‌شود. در نتیجه اقتصاد نمی‌تواند با اتکای محض به منابع داخلی در مسیر شتابان رشد و توسعه قرار گیرد. از طرف دیگر باید گفت یک اقتصاد سالم و مولد بدون حضور در بازارهای بین‌المللی و افزایش قدرت رقابت‌پذیری معنا ندارد و اگر اقتصاد یک کشور سهمی از بازارهای جهانی نداشته باشد به تدریج دچار رکود می‌شود و با فاصله گرفتن از فضای رقابتی، کارایی خود را نیز از دست خواهد داد ضمن اینکه گرفتن سهم از بازارهای بین‌المللی نیازمند وجود شرایط عادی در فضای سیاسی یک کشور است پس اگر کشوری در حالت تحریم قرار بگیرد نمی‌تواند سهم مناسبی از بازارهای بین‌المللی داشته باشد و رقابت‌پذیری خود را نیز از دست می‌دهد، می‌توان به‌طور کلی گفت تحریم در یک نگاه کلان از یک‌سو منابع عرضه عوامل تولید را در اقتصاد ایران کاهش خواهد داد و از سوی دیگر نیز با کاهش سهم اقتصاد ایران از بازارهای جهانی فاصله ما را با سایر کشورهای همسایه به تدریج افزایش می‌دهد که تجلی این دو اثر در کاهش رشد اقتصادی کشور به‌طور قطع نمایان می‌شود یعنی می‌توان کاهش رشد اقتصادی را اصلی‌ترین تاثیر کلان تحریم دانست (عادلی، 1390: 15).

البته توسعه صنعت نفت با افزایش تحریم‌های سخت نیز متوقف شده است. شرکت‌های غربی فعالیت‌های جدید خود را از سال 2008 تعلیق کرده‌اند و شرکت‌های چینی و روسی نیز اقدامی بجز پشت در ماندن انجام نداده‌اند. اما موانع بزرگ‌تر قراردادهای غیرجذاب و مذاکرات بی‌پایان و تصمیمات فلج‌کننده بودند.

قیمت‌های بالا و روبه افزایش نفت که منجر به کسب درآمدی بیشتر از کل تولید نفت یک قرن گذشته در دو دوره احمدی‌نژاد شد، یک دوره خشنودی را ایجاد کرده بود. افزایش نرخ ارز نیز صنایع داخلی را غیر رقابتی کرده و به سمت سیلی از واردات ارزان و تلاش‌های بیهوده برای کاهش تورم حرکت داد. در شرایط عجیب واژگونی پولی، دولت احمدی‌نژاد اصرار داشت که نرخ سود نباید از نرخ تورم بیشتر شود. دستاورد مثبت اصلی دوران احمدی‌نژاد اصلاح طرح مخرب یارانه انرژی بود که با پرداخت پول نقد به خانواده‌ها جایگزین شد. برنامه‌ای که به‌طور عجیبی خود اجرایی شد؛ مصرف کاهش یافت و درآمد پایه برای افراد فقیر ایرانی به‌طور قابل توجهی تغییر کرد. اما طرح به‌عنوان نتیجه‌ای از اختلاف بین مجلس و رئیس‌جمهور در مراحل بعدی به‌خوبی اجرا نگردید و تحریم‌ها باعث سقوط ریال تورم شدید و شکست طرح بازسازی اقتصاد را به همراه داشت. (Mills, 2013: 5)

تحریم‌ها و فشار اقتصادی ناشی از آن عموماً طبقه متوسط را درگیر خواهد کرد، به‌خصوص تحریم‌های که در زمینه انرژی و صنعت باشد، ایجاد یک فضای با ریسک بالا، تمایل برای سرمایه‌گذاری و میزان عرضه در اقتصاد را کاهش داده است و در شرایط تورمی ناشی از این شرایط عملاً وارد زندگی مردم شده به‌طوری‌که در این مدت تمامی سطوح جامعه در همه دهک‌های درآمدی افزایش سطح عمومی قیمت‌ها را احساس کردند. هم‌چنین نیاز به فن‌آوری‌های روز دنیا - که بعضاً در انحصار شرکت‌های بزرگ آمریکایی و اروپایی است - از ضرورت‌های مهم صنعت نفت و گاز ایران برای پیمودن مسیر توسعه است که باید برای تامین آن چاره اندیشیده شود (Mills, 2013: 5).

هر اندازه تحریم‌های اقتصادی به‌ویژه در حوزه انرژی افزایش یابد به‌همان میزان فشار جامعه و افکار عمومی در جهت همراه‌سازی با دیپلماسی عمومی آمریکا هم‌سوتر می‌شود؛ لذا در ساختار اقتصاد تک محصولی و وابسته به نفت احتمال ایجاد چنین فشاری دور از واقعیت به‌نظر نمی‌آید. از آنجایی که همه دولت‌ها برای حفظ بقا به مشروعیت داخلی و امنیت ملی نیاز دارند؛ لذا سیاست هوشمندانه اقتضا می‌کند زمینه‌ی تنش و ناراضی‌های داخلی به حداقل برسد؛ زیرا ناراضی‌های داخلی زمینه مناقشات خارجی را فراهم می‌کند. در چنین شرایطی گروه‌های محروم جامعه، دست به اغتشاش و تظاهرات خشونت‌آمیز بزنند. بنابراین اگر با تدبیر و سیاست، خاتمه‌نپذیرد ممکن است به شورش‌های گسترده‌تری بینجامد (کاظمی زند، 1370: 258). در چنین شرایطی می‌توان گفت چنان‌چه تحریم‌ها افزایش یابد فشار بر مردم نیز بالا می‌رود؛ در این حالت با بررسی آثار تحریم‌ها می‌توان بیان کرد که دیپلماسی عمومی آمریکا در این وضعیت موج‌سواری می‌کند.

سوءمدیریت در دوران تحریم

با توجه به رشد بی‌سابقه درآمدهای نفتی کشور در فاصله سال‌های 2005 تا 2012، رشد اقتصادی کشور می‌بایست شتابی سریع‌تر می‌گرفته، تورم پایین آمده، بیکاری کمتر شده و سطح رفاه عمومی بالاتر می‌رفت. اما به‌دلیل آرمان‌گرایی نادرست دولت‌های پیشین و رویکرد خاص و غیرحرفه‌ای به واقعیت‌های اقتصادی، مردم تحت فشار رشد قیمت‌ها و نرخ بالای بیکاری قرار گرفته‌اند. جدول زیر نشان می‌دهد که در آمد حاصل از صادرات نفت نسبت به سال‌های قبل رشد چشم‌گیری داشته است اما مدیریت نشده و با افزایش نرخ بیکاری از مرز 47 درصد فارغ‌التحصیل تحصیل کرده دانشگاهی و فقط 60 درصد در حوزه معماری؛ هم‌چنین نرخ تورم از 10 درصد تا 32 درصد افزایش یافت و در همین ایام

شاهد کاهش 70 درصدی ارزش پول ملی تولید خودرو و افزایش قیمت نفت، صادرات محصولات غیر نفتی روبرو شدیم (Mills, 2013: 5).

مقایسه درآمدهای حاصل از فروش نفت و قیمت آن بین سال‌های 1357 تا 1391

درآمد	میلیارد دلار
کل درآمد تا سال 1357	140
کل درآمد 104 ساله نفت	1163
درآمد از 1357 تا 1391	1023
درآمد از 1357 تا 1384	445
درآمد از 1384 تا 1391	578

سال	قیمت نفت ایران (بشکه/دلار)	درآمد حاصل از صادرات نفت خام (میلیارد دلار)
1384	51.94	53.82
1385	58.57	62.01
1386	76.48	81.6
1387	79.82	81.9
1388	69.01	62
1389	83.33	74
1390	107	113
1391	107	50
جمع		578.33

منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

اثر تحریم در بخش انرژی

کشور ایران با توجه به اینکه نزدیک به 10 درصد ذخایر نفت و گاز دنیا را دارد؛ نیازمند 220 میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در بخش بالادستی صنعت نفت است که در اهداف چشم‌انداز، دیده شده است. این در حالی است که، ایران سالیانه حدود 280 تا 300 هزار بشکه نفت تولید دارد و برای جبران این افت باید سرمایه‌گذاری کند؛ از طرفی بسیاری از چاه‌های نفت کشور بیش از نصف عمر خود را گذرانده‌اند و چاه‌های پیری هستند که نیاز به بازسازی مجدد دارند. برای این بازسازی و افزایش در بازدهی تولید در صنعت نفت کشور که مهم‌ترین موتور درآمدی کشور به حساب می‌آید باید هر چه سریع‌تر منابع لازم برای سرمایه‌گذاری فراهم شود؛ بعضی از این منابع در داخل کشور تامین می‌شود و بعضی دیگر منابع خارجی خواهد بود؛ البته ما به طرف‌های خارجی نه فقط برای تامین منابع مالی، بلکه برای به‌کارگیری تکنولوژی و سازماندهی پروژه‌ها نیز نیازمندیم؛ یعنی فرآیند استخراج و اکتشاف نفت علاوه بر منابع مالی محتاج یک سازماندهی قوی و نیروی انسانی ماهر است که باید باهم وجود داشته باشد و این شرایط نیز تنها با حضور شرکت‌های خارجی در ایران مقدور خواهد بود. اما به دلیل تشدید تحریم‌ها مشارکت شرکت‌های خارجی در میدین نفتی ایران کاهش پیدا کرده و البته گران‌تر نیز شده است؛ ادامه این وضعیت مسلماً صنعت نفت ما را عقب خواهند انداخت و به هدف چشم‌انداز در زمینه‌ی

صنعت نفت و گاز نخواهیم رسید؛ ضمن اینکه سرمایه‌گذاری‌ها با تاخیر زمانی بسیار زیاد صورت می‌گیرد که توام با افزایش هزینه است، یعنی برخی از این پروژه‌ها اگر دو سال قبل با شش میلیارد دلار انجام می‌شد الان با 12 میلیارد دلار هم امکان‌پذیر نخواهد بود؛ بنابراین آسیب‌پذیری این صنعت در صورت افزایش دامنه تحریم‌ها بسیار بالا خواهد بود و کشور باید تدابیر ویژه‌ای در فرآیند مدیریت بحران در این مورد اتخاذ کند. البته هر چند بر اثر فشارهای تحریم حرکت این صنعت به‌طور کامل متوقف نخواهد شد؛ ولی مسلماً به یک روند بسیار کند تبدیل می‌شود (عادلی، 1390: 20).

آنچه به‌وسیله رسانه‌های آمریکایی بازنمایی می‌شود؛ آثار تحریم است در واقع تحریم‌ها افکار عمومی ایران را به سمت‌وسوی سیاست خارجی آمریکا سوق داده است. تحریم به‌طور کامل با ایجاد یک فضای با ریسک بالا، تمایل برای سرمایه‌گذاری و میزان عرضه در اقتصاد را کاهش داده است و تورم حاصل از این شرایط نیز در خلال ماه‌های گذشته عملاً وارد زندگی مردم شده؛ به‌طوری‌که در این مدت تمامی سطوح جامعه در همه دهک‌های درآمدی افزایش سطح عمومی قیمت‌ها را احساس کرده‌اند. اما اینکه در بلندمدت بخواهیم شرایط اقتصادی ناشی از تحریم را پیش‌بینی کنیم، باید معادلات فضای سیاسی و بین‌المللی آینده را، در نظر بگیریم. ولی مشخص است که استراتژی دولت ایران در زمینه‌ی مسأله‌ی هسته‌ای ثبات رفتار و عقیده است در نتیجه تمامی فشارهای بین‌المللی از سوی کشورها به ایران با هدف تغییر رفتار مسلماً محقق نخواهد شد و رفتار ایران نیز تغییر نخواهد کرد؛ بنابراین این چالش‌ها ادامه خواهد داشت، مگر اینکه بر اساس مصلحت‌های نظام و از طریق مکانیسم‌های داخلی تمهیداتی اندیشیده شود که بار فشارهای خارجی را کاهش دهد. در غیر این صورت باید منتظر عواقب افزایش تحریم‌ها در اقتصاد در بلندمدت نیز باشیم.

نتیجه‌گیری

ماهیت دیپلماسی و ساختار و کارکرد آن به‌خوبی نشان می‌دهد یک تلاش احتمالاً ظریف و مدبرانه در عرصه دیپلماسی عمومی، ممکن است طیف بسیار گسترده‌تری از دولت‌ها و افکار عمومی جهان در راستای مبارزه با ترورسیم، منع افزایش سلاح کشتار جمعی، ایجاد دموکراسی، گسترش آزادی‌های اساسی و حقوق بشری و معرفی ارزش‌های آمریکایی و اعتبار و تصویر بخشی به سیاست خارجی و هژمون منطقه و بین‌المللی بودن را با خود همراه سازد؛ بر این مبنا قطعاً با دو طیف متفاوت فکری برخورد خواهیم کرد، یعنی کسانی که قبول دارند ارزش‌های مورد نظر آمریکا امور خیر هستند و دولت‌هایی که ممکن است بر این باور باشند که اهداف مورد نظر آمریکا امور خیر نیستند؛ اما در هر حال آنها را ابزاری برای تحصیل سایر اهداف اساسی می‌دانند. لذا در ارسال پیام و جذب افکار عمومی به‌سوی سیاست خارجی مورد نظر خود از ابزارها و شیوه‌های گسترده‌تری که زندگی عموم مردم و افکارشان را تحت لوای خود قرار دهد، بهره می‌جویند.

اکنون آن‌چه آمریکا دنبال می‌کند، نوعی قدرت سخت و تأکید بر وجوه عینی مثل اقتصاد و نظامی‌گری است؛ تحریم اقتصادی و تهدید نظامی، نوعی رویه‌ی کلاسیک مربوط به جنگ سرد، آن‌هم در جهان دو قطبی برای بازدارندگی بود. در حالی که در عصر اطلاعات، تأکید بیش از اندازه بر قدرت سخت، موازنه‌ی دیپلماسی عمومی را به‌هم می‌زند. در چنین فضای بینابینی در عصر اطلاعات، دیپلماسی عمومی مبتنی بر اعتماد اخلاق و راستی است؛ چرا که اثرگذاری بر شهروندان نمی‌تواند مبتنی بر ایجاد جو امنیتی و تهدید باشد؛ تحریم‌ها به‌لحاظ وجودی، مبنانشناسی، روشی و کارکردی، ارتباطی معکوس و کاملاً متناقض با ساختار دیپلماسی دارند؛ زیرا فشار بر افکار و اقشار مردم جهت پیشبرد سیاست خارجی و دیپلماسی عمومی، ذاتاً با اخلاق و راستی تطابق ندارد.

دیپلماسی عمومی وجه آرمان‌گرایی به کار بردن قدرت نرم در محیط بین‌المللی است، چرا که باید ناخودآگاهانه شهروندان را جذب کند؛ اما نمی‌تواند با دست‌کاری و ایجاد محیط امنیتی، آن‌ها را به سمت خود بکشاند؛ بلکه باید رویه را از سمت نظامی و قدرت سخت به سمت فرهنگی و قدرت نرم سوق دهد. در این وضعیت عملاً دیپلماسی عمومی با تحریم‌های بین‌المللی در وضعیت بینابینی قرار می‌گیرد؛ یعنی از یک‌سو از ابزارهای قدرت نرم و دیپلماسی عمومی استفاده می‌کنند، از طرفی با اعمال تحریم آن‌ها را در چنین موقعیتی قرار می‌دهند تا به سیاست خارجی مطلوب دست یابند.

1. ابراهیمی، شهرروز؛ فاطمه فهیمی (1389)، دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در غرب آفریقا، **فصلنامه مطالعات آفریقا**، مرکز تحقیقات علوم انسانی.
2. افتخاری، اصغر (1385)، **کالبد شکافی تهدید**، تهران: انتشارات دانشکده فرماندهی و ستاد دانشگاه امام حسین(ع).
3. امیرانتخابی، شهرود (1389)، امواج بدون مرز، همشهری دیپلماتیک، شماره 44.
4. بزرگر، کیهان (1389)، برنامه هسته‌ای و امکان گفت‌گوی استراتژیک میان ایران و آمریکا، **فصلنامه آفاق امنیت**، سال سوم، شماره ششم.
5. بیات، محمود (1385)، **دیپلماسی دیجیتال**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
6. جعفری‌نژاد، مسعود؛ افسانه خسروی؛ محمد نعمت پور(1390)، تعامل هم‌افزای قدرت نرم با دیپلماسی عمومی در برابر جنگ نرم، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا، سال نهم.
7. خرازی‌آذر، رها (1385)، **دیپلماسی رسانه‌ای**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
8. داداندیش، پرویز؛ احدی، افسانه (1390)، جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه روابط خارجی**، سال سوم، شماره اول.
9. سلطانی‌فر، محمد (1384)، **نقش رسانه‌ها در کمک به امنیت جهانی و قدرت و نقش رسانه‌ها در تهدید جهان**، مجموعه مقالات، تهران اداره کل اطلاعات و مطبوعات وزارت خارجه.
10. سیمبر، رضا (1385) کارویژه‌های دیپلماسی مدرن در روابط بین‌المللی: تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌های متقابل، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیستم، شماره 1، بهار 1385.
11. سیمبر، رضا، قربانی‌نشین، ارسلان (1388)، دیپلماسی نوین در روابط خارجی رویکردها و ابزارهای متغیر، **فصلنامه روابط خارجی**، سال اول، شماره چهارم زمستان.
12. عادل، محمد حسین (1390)، بررسی تحریم‌ها در بدنه اقتصادی ایران، گفت‌گو در شهروند امروز.
13. کاظمی، علی اصغر (1370)، **زنجیره تنازعی سیاست در روابط بین‌الملل**، تهران: نشر قومس.
14. ملیسن، ژان (1388)، **دیپلماسی عمومی نوین از تئوری تا عمل**، ترجمه رضا کلهر و سیدمحسن روحانی، تهران: دانشگاه امام صادق.
15. هادیان، ناصر، سعیدی، روح الامین (1392)، از دیپلماسی عمومی سنتی تا دیپلماسی عمومی نوین رویکردی هابرماسی، **راهبرد**، شماره شصت و شش، سال بیست‌ودوم.
16. هادیان، ناصر، احدی، افسانه (1388)، جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی، **فصلنامه روابط خارجی**، سال اول پاییز شماره 3.
17. هیل، کریستفر (1387)، **ماهیت متحول سیاست خارجی**، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی، تهران: مرکز پژوهش‌های دانشکده مطالعات راهبردی.

1. Melissen ،Jan (2005),**The New Public Diplomacy: Soft Power in International Relations**, New York: palgrave Mac Millan
2. Robin Mills (2013), “**Iran’s Oil Industry Presents Challenges for Rouhani**”, foreign policy
3. Cull, Nicholas j (2009), **Public Diplomacy Before Callion ;The Evolution of a phrase in Nancy snow philip Mtaylor**, (Eds) Routledge Hand book of public Diplomacy london and New york ;Routledge
4. Huntington, Samuel (1997),”**the erison of American Dational interest foreign**” Available at: [http: //www.donya-e-eqtasad.com/news](http://www.donya-e-eqtasad.com/news)

تاریخ علیه جامعه

نقد پیش فرض‌های معرفت‌شناسانه طرفداران شیوه تولید آسیایی

در تبیین توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران

مهدی روزخوش*

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

این مقاله به بررسی نظریات سه تن از مهم‌ترین هواداران ایرانی نظریه‌ی شیوه تولید آسیایی پرداخته است. این پژوهشگران بر پایه این نظریه به واکاوی ریشه‌های تاریخی توسعه نیافتگی جامعه ایران پرداخته‌اند، هرچند که این نویسندگان هر یک به سهم خود افزوده‌هایی به روایت کلاسیک این نظریه داشته‌اند؛ اما همگی با پذیرش پیش فرض‌های بنیادین معرفت‌شناسانه نظریه‌ی شیوه تولید آسیایی هم‌چون تفسیر مادی تاریخ و زیربنا بودن مناسبات تولیدی به تحقیق در وجوه مختلف تاریخ و جامعه ایران پرداخته‌اند. در نتیجه ساخت اقتصاد سیاسی را مهم‌ترین مؤلفه تأثیرگذار بر فرآیندهای اجتماعی تلقی کرده‌اند که تعیین‌کننده‌ی سایر وجوه زندگی است و این ساخت نیز به‌نوبه خود متأثر از شرایط اقلیمی ایران هم‌چون کم‌آبی و فاصله زیاد واحدهای تولیدی به‌وجود آمده است. چنین رویکردی جدا از آن که در تحلیل‌نهایی به‌معنای تمکین به‌نوعی جبر جغرافیایی است؛ در نزد این نویسندگان و به‌خصوص در نمونه‌ی کاتوزیان به جبرگرایی «تاریخ‌باورانه» نیز گرفتار شده است. بدین‌شکل که الگوی جامعه‌شناسی تاریخی آنان به‌گونه‌ای است که جامعه کنونی را سخت ملهم از ساختارهای ستبر تاریخی می‌شناسد که گویی در طی هزاران سال تداوم داشته‌اند و بدین‌ترتیب از تاریخ «بار گرانی» ساخته‌اند که رهایی از دست آن را دشوار می‌نمایاند. این مقاله ضمن نقد این دیدگاه‌ها به‌جای جامعه‌شناسی تاریخی کلان‌نگر از نوع کاتوزیان، جامعه‌شناسی با برش‌های مقطعی تاریخی را پیشنهاد می‌کند.

کلید واژه‌ها

توسعه نیافتگی، ایران، شیوه تولید آسیایی، فئودالیسم، استبداد.

*Email: roozkhosh.mehdi@gmail.com

از زمان نخستین آشنایی‌های ایرانیان با تمدن غربی در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی اندیشیدن به چرایی عقب‌ماندگی ایران به مهم‌ترین دغدغه روشنفکران ایرانی تبدیل شد. اگر بخواهیم یک رویداد مشخص تاریخی را به‌عنوان نقطه آغاز مواجهه جدی ایرانیان با غرب برجسته کنیم می‌توانیم از جنگ‌های ایران و روس در حدود دویست سال پیش نام ببریم. جنگ‌هایی که پیامدهای مصیبت‌باری هم‌چون تلفات جانی و مالی بسیار و از دست دادن سرزمین‌های وسیع را برای ایران به‌دنبال داشت. اما این ناکامی‌ها در عین حال ایرانیان را که مدت‌ها بود گویی «تعطیلات در تاریخ»¹ را تجربه می‌کردند از خواب طولانی دوران تعطیلات! با صدای توپ‌های روسی بیدار کرد. هرچند این نحوه‌ی آشنایی (میدان جنگ) با میراث تمدن غربی در چگونگی درک ایرانیان از ماهیت تمدن غربی و برنامه‌ریزی‌های بعدی آنان برای اخذ آن، چه بسا آسیب‌زا بود به‌طوری‌که شکست ایران صرفاً به فقدان و ضعف جنگ افزارهای نظامی نسبت داده شد و نوعی تقلیل تجدد به وجوه تکنولوژیک و فنی را به‌دنبال داشت؛ اما در هر صورت از این مقطع دوران جدیدی در تاریخ ایران آغاز گشت دورانی که به‌تعبیر احمد فردید «صدر تاریخ ما ذیل تاریخ غرب» شد (فردید، 29: 1381). از جمله مصادیق این امر این بود که اندیشه‌وران ایرانی در پی پاسخگویی به پرسش علت عقب‌ماندگی ایران در قیاس با غرب بودند، یکی از طلیعه‌داران این اندیشمندان میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله در همان دوران می‌نویسد «اولین موضوعی که در قیاس احوال مشرق زمینیان و اروپائیان به ذهن ما می‌رسد این است که چگونه اروپا به حد چنین ترقی برجسته‌ای رسیده و حال آن‌که اقوام آسیایی که مروجین اولیه مدنیت بوده‌اند عقب مانده‌اند؟ این سؤال را بارها از اهل معرفت کرده‌ام، اما هیچ‌گاه پاسخ وافی نشنیده‌ام» (اصیل، 1381: 158).

در دوره‌های آتی بسیاری از ایرانیان اهل نظر پاسخگویی به این پرسش ملکم خان را وجهه‌ی همت خود قرار دادند، یکی از مهم‌ترین نظریاتی که خاستگاه دیدگاه‌های پاره‌ای از پژوهشگران ایرانی در تبیین ریشه‌های تاریخی توسعه نیافتگی ایران است نظریه‌ی شیوه تولید آسیایی است. این مقاله درصدد ارزیابی قدرت تبیین‌کنندگی نظریات متفکران ایرانی متأثر از شیوه تولید آسیایی و بازخوانی انتقادی یافته‌های آنان است؛ لذا پرسش‌هایی که سعی شده است به آنان پاسخ داده شود از این قرارند 1- نظریات این نحله از اندیشه‌ورزان تا چه حد می‌توانند توسعه نیافتگی تاریخی جامعه ایران را ریشه یابی علمی کنند؟ و به بیان دیگر آیا از قدرت توضیح‌دهندگی و اقعاع علمی کافی برخوردارند؟ 2- در چارچوب دیدگاه‌های هواداران ایرانی نظریه‌ی شیوه تولید آسیایی چه ظرفیت‌های نهفته و یا آشکاری (ابراز شده) برای برون شد از بن‌بست توسعه نیافتگی تاریخی ایران وجود دارد؟

مباحث نظری

مسئله تفاوت ساختار حکومتی غرب و شرق موضوعی است که از دیرباز مورد توجه اندیشمندان غربی قرار گرفته است؛ چنان‌که فیلسوفان و مورخان و حتی نمایشنامه‌نویسان یونانی در آثارشان وجود تفاوت‌های اساسی میان مناسبات حکومتی یونان و ایران را برجسته کرده‌اند. در یونان باستان شکلی از حکومت قانون - نه به‌معنای امروزی کلمه - وجود داشت که که این متفکران با مقایسه این شکل از «حکومت قانون» با ساختارهای جوامع شرقی همسایه خود و به‌خصوص رقیب نظامی‌شان در شرق یعنی ایران، ساختار حکومتی آنها را استبدادی و خودکامه می‌یافتند. محمد علی

1- این اصطلاح متعلق به داریوش شایگان است که در کتاب «اسکیزوفرنی (دو پارگی) فرهنگی» از آن استفاده نموده است. این کتاب به زبان فرانسه نوشته شده و تا کنون به فارسی ترجمه نشده است. اما محمد منصور هاشمی خلاصه‌ای از مباحث آن‌را در اثر ذیل آورده است «آمیزش آفاق‌ها: منتخباتی از آثار داریوش شایگان»، تهران: نشر فرزنان روز، 1389، «تعطیلات در تاریخ»، ص 268.

همایون کاتوزیان، با اشاره به اینکه در ایران هیچ نوع قانون نوشته و یا نانوشته‌ای بر مناسبات دولت و جامعه حاکم نبوده است در قیاس با ایران وضعیت یونان را چنین توصیف می‌کند: «در یونان [باستان] قانون به‌عنوان یک چارچوب، حقوق دولت و نیز جامعه را تعیین و تعریف می‌کرد و برای استقلال شهروندان و طبقات حاکم توجیهی رسمی، دیرپا و اساساً غیرقابل نقض به‌دست می‌داد» (کاتوزیان، 25: 1385). توجه به این تفاوت در آثار افلاطون، ارسطو، هردوت، گزنفون، توسیدید، پلوتارک، آیسخولوس و... دیده می‌شود. به‌عنوان مثال افلاطون در همپرسه قوانین به مقایسه نظام سیاسی ایران و آتن می‌پردازد در این همپرسه یکی از افراد شرکت کننده در گفت‌گو که «مهمان آتنی» معرفی می‌شود نظام حکمرانی ایران را نظامی خودکامه می‌داند که در آن شاهان «آزادی را از مردمان سلب کردند و خودرأیی و استبداد را به حد اعلا رساندند» و این در حالی است که مشکل آنتیان از نظر «مهمان آتنی» این است که برخلاف ایرانیان به «آزادی بی حد و حصر» عادت کرده‌اند (افلاطون، قوانین 3، 1380: 698-697) و آیسخولوس در نمایشنامه پارسیان، ایران را سرزمین استبداد و یونان را سرزمین آزادی می‌داند (آیسخولوس، 1390: 420-373).

در دوران مدرن نیز برخی از متفکران غربی به دنبال کشف علل این تفاوت‌ها بودند. مونتسکیو به وجود تفاوت‌های اساسی میان انواع مختلف جامعه قائل بود و بر شرایط آب‌وهوایی به‌عنوان علت اصلی این تفاوت‌ها تاکید می‌کرد. او معتقد بود به دلیل شرایط اقلیمی ویژه، روح بندگی و بردگی بر سراسر آسیا و در سراسر تاریخ حاکم بوده است (مونتسکیو، 1370: 486). آدام اسمیت هم با بررسی تاریخ چین و هندوستان معتقد بود که چون دولت در این سرزمین‌ها بیشتر درآمدهای خود را از زمین به‌دست می‌آورد سرشت آن با دولت در غرب متفاوت است (آدام اسمیت، 1357). هگل فیلسوف بزرگ آلمانی نیز به این امر پرداخته است. در دستگاه فلسفی هگل تاریخ جایگاه اساسی دارد؛ تاریخ عرصه «پدیدار شدن روح» است و بسط آگاهی بر آزادی. بر همین اساس هگل تاریخ را به چهار مرحله تقسیم کرده است: 1- مرحله شرق 2- مرحله یونان 3- مرحله روم 4- مرحله ژرمانیک. از نظر هگل در جوامع شرقی تنها یک تن آزاد است که همان پادشاه است. در یونان و روم آگاهی بر آزادی از جوامع شرقی بیشتر بود و تعدادی از انسان‌ها آزاد بودند و در مرحله ژرمانیک آگاهی بر آزادی به بالاترین مرحله خود که همانا اعتقاد به آزادی همه انسان‌ها است رسیده است (هگل، 1356: 173-172). هگل که شرق را به‌صورت یک کل یکپارچه می‌بیند؛ آن‌را منطقه‌ای توصیف می‌کند که واجد آزادی ذهنی نیست؛ هرچند که مردمان شرقی دارای کشور هستند ولی قصد و غایتی که بتوان آن‌را سیاسی خواند ندارند؛ در حالی که از نظر هگل این امر در غرب از همان آغاز در یونان پدیدار شده است (هگل، 1356: 273).

ریچارد جونز اقتصاددان انگلیسی، سرشت خودکامه حکومت‌های آسیایی را بر مبنای نوع متفاوت مالکیت در آسیا در قیاس با اروپا توضیح داد: «مردم در آن‌جا [آسیا] به‌طور کلی اجاره‌دار حاکم هستند که تنها مالک شمرده می‌شود؛ سلب مالکیت از مقامات آن‌ها که گاه حلقه‌های زنجیر وابستگی را برای مدتی در هم می‌شکنند. این وابستگی عام به تاج و تخت برای تأمین زندگی است که بنیاد واقعی خودکامگی پیوسته جهان مشرق زمین را تشکیل می‌دهد، چنان‌که که منبع درآمد حاکمان و شکلی است که جامعه زیر پای آنان به‌خود می‌گیرد» (Jones, 1831: 7-8) در آندرسون، 662: 1390). کارل مارکس اندیشمند بعدی بود که با استفاده از نظریات پیشینیان و ابتکارات خود، وجوه تازه‌ای به این بحث اضافه کرد. مارکس با استفاده از اصل دیالکتیک هگل به تحلیل مادی تاریخ اهتمام ورزید. او معتقد بود که دیالکتیک هگلی را باید بازگونه کرد؛ چرا که هگل تاریخ را به‌گونه‌ای ایده‌آلیستی تفسیر کرده و عامل اندیشه را در تحول تاریخی مهم‌تر از مناسبات مادی دانسته است، حال آن‌که به باور مارکس عامل محرکه تاریخ نه عوامل فکری و فرهنگی بلکه تکامل ابزار تولید مادی و تضاد طبقاتی ناشی از روابط تولیدی است. مارکس بر این پایه، قائل به وجود مراحل مختلفی هم‌چون

کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری در روند تکامل تاریخ بود و پیش‌بینی می‌کرد که نظام سرمایه‌داری نیز در آینده بر اثر تکامل نیروهای تولیدی فرو خواهد پاشید و جامعه کمونیستی تراز نوین ایجاد خواهد شد. اما این تقسیم‌بندی این سؤال را در پی می‌آورد که چرا نظام سرمایه‌داری به‌عنوان آخرین مرحله در روند تکاملی تاریخ تا زمان حاضر، فقط در اروپا شکل گرفت؟ در پاسخ به این پرسش، مارکس و انگلس نظریه‌ی «شیوه تولید آسیایی» را پیشنهاد کردند که بر اساس آن روند تولید در کشورهای آسیایی مسیری متفاوت از تجربه غربی داشته است زیرا برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری هر سه بر مالکیت خصوصی متکی بودند، حال آن‌که در شرق به‌دلیل شرایط اقلیمی ویژه مثل کم‌آبی، دولت نقش موثری در تأسیس و نگهداری شبکه‌های آبیاری داشته است. از این‌رو آن‌چه که در این جوامع بوجود آمده، نه مالکیت خصوصی بلکه مالکیت جمعی و دولتی بر ابزار تولید بوده است. این امر مانع از آن شده است که روند تکامل ابزار تولید و تقسیم کار اجتماعی طی شود و در نتیجه باعث رکود و ایستایی این جوامع شده است. آنها این تعبیر را درباره طیف وسیعی از جوامع انسانی از مناطق خشک صحرای آسیا تا بلندترین ارتفاعات آسیا و سرزمین‌های عربستان، ایران، هندوستان و تاتار (آسیای مرکزی و بخشی از ترکستان) قابل اطلاق می‌دانستند (باتامور، 1370: 129). در مورد نظریه‌ی «شیوه تولید آسیایی» باید در نظر داشت که هرچند این نظریه نخستین‌بار از سوی مارکس و انگلس بیان شد، ولی در عمل مرزهای این نظریه بسیار فراتر از قالب‌های تنگ مارکسیسم کلاسیک است و در بسیاری موارد به تحلیلی غیر مارکسیستی راه می‌برد و به‌ویژه در علت‌شناسی توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم نقطه ثقل بحث را به مناسبات درونی جوامع شرقی و آسیایی منتقل می‌کند. از این‌رو این رویکرد از تحلیل‌های مارکسیستی و شبه‌مارکسیستی که مسئله را عمدتاً با عطف توجه به روابط بین‌المللی در چارچوب مکتب وابستگی و مقوله استثمار توضیح می‌دهند، فاصله می‌گیرد. طرفداران مکتب وابستگی چون پل باران و آندره گوندرفرانک با بهره‌گیری از روش جامعه‌شناسی تطبیقی - تاریخی ریشه توسعه و عقب‌ماندگی را در روابط بین‌المللی جستجو می‌کنند. آنها معتقدند پس از آن‌که به‌دلایلی انباشت سرمایه تجاری در اروپا آغاز گردید، جریان انتقال ثروت از بخشی از جهان به بخش دیگر از طریق استثمار و استثمار بین‌المللی موجب تسریع انباشت سرمایه صنعتی در غرب شد و غارت مازاد اقتصادی سرزمین‌های استثمار شده، توسعه غرب را شتاب بخشید و از پیدایش شرایط توسعه در درون خود آن کشورها جلوگیری کرد (بشیریه، 1375: 10). البته در مورد شیوه تولید آسیایی بین مارکسیست‌ها، اجماعی وجود ندارد. مثلاً در حالی‌که در بین محققان ایرانی متأثر از مارکسیسم از سویی فردی نظیر فرهاد نعمانی ضمن رد نظریه شیوه تولید آسیایی و اعتقاد به وجود نوع خاصی از فئودالیسم در ایران این مدعا را طرح می‌کند که حتی مارکس و انگلس «نیز در سه دهه‌ی آخر قرن نوزدهم تأکید خویش را درباره گمانه‌های مربوط به شیوه تولید جوامع آسیایی را کنار نهادند» (نعمانی، 1358: 426) اما از سوی دیگر فریبرز رئیس‌دانا معتقد است که پذیرش شیوه تولید آسیایی به‌منزله رد مارکسیسم نیست. چراکه این شیوه از تولید به‌عنوان یکی از نظام‌های اجتماعی «آشتی‌ناپذیر» یعنی نظامی که در آن ستیز طبقاتی وجود دارد قابل تفسیر است (رئیس‌دانا، 1386: 68). نظریه «شیوه تولید آسیایی» از دهه 1340 وارد ادبیات سیاسی و علمی ایران شد و تعدادی از صاحب‌نظران ایرانی با تأثیرپذیری از آن به تبیین عقب‌ماندگی ایران پرداخته‌اند که در ادامه نظریات چند متفکر ایرانی را از این گروه بررسی می‌کنیم.

محمدعلی همایون کاتوزیان: جامعه‌کلنگی (کوتاه مدت)

کاتوزیان پژوهشگر و نظریه‌پرداز است که در چارچوب رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه و دولت در ایران را مورد بررسی قرار داده است. کاتوزیان معتقد است مطالعات جدید درباره تاریخ و جامعه ایران اغلب بر اساس نظریه‌هایی صورت گرفته است که برای مطالعه جوامع اروپایی پدید آمده‌اند و این در حالی است که «ویژگی‌های بنیادین جامعه ایرانی و تاریخ منبعث از آنها تفاوت‌های اساسی با جوامع اروپایی دارد». مهم‌ترین این تفاوت‌ها به نظر کاتوزیان ریشه در نظام مالکیت متفاوتی دارد که در این نوع جامعه وجود داشته است (کاتوزیان، 1386: 2). بر اساس باور به تفاوت‌های بنیادین بین تاریخ ایران و غرب، کاتوزیان تلاش می‌کند جامعه ایران را در درازنای تاریخ خود متعلق پژوهش قرار دهد. ایران، همواره جامعه‌ای کم‌آب و پراکنده بوده و در نتیجه جز در یکی دو منطقه کوچک ایران آب کمیاب‌ترین منبع کشاورزی بوده است. کاتوزیان به اقتدای مارکس و انگلس برای همین عامل یعنی کم‌آبی نقش اساسی در شکل دادن به ساختار اقتصاد سیاسی ایران قائل است؛ در چارچوب نظریه کاتوزیان کم‌آبی به ایجاد واحدهای روستایی خودمختاری انجامیده که درست برخلاف جوامع غربی، مازاد تولید هیچ‌یک برای ایجاد یک پایگاه قدرت فئودالی کافی نبوده است، اما با توجه به وسعت جغرافیایی منطقه، مازاد جمعی که توسط کل این واحدهای پراکنده تولید می‌شده است؛ میزان قابل توجهی بوده؛ در صورتی که یک نیروی سازمان یافته «بیرونی» می‌توانسته آن‌را به چنگ اندازد، منبع اقتصادی لازم، برای تأسیس یک قدرت استبدادی سراسری تأمین می‌شده است و سپس دستگاه استبدادی قادر بوده با اتکاء به چنین منابع مالی هنگفتی اراده خودکامه‌اش را بر تمامی طبقات جامعه تحمیل کند؛ چراکه «این مازاد تولید کشاورزی جمعی مستقیم و غیرمستقیم، چنان حجم عظیمی داشت که آن دولت‌های استبدادی را قادر می‌ساخت به صرف هزینه در زمینه حمل‌ونقل، ارتباطات و سازمان نظامی - دیوانی ... هم مالکیت خود را بر اراضی تداوم بخشند و هم مانع از پیدایش بعدی استقلال فئودالی در کشاورزی یا شهروندان بورژوا در شهرها شوند». یکی از ویژگی‌های ساختار اجتماعی ایران در طول تاریخ این کشور - که خود محصول شرایط اقلیمی است - پیدایش سبک زندگی عشایری در ایران است. به اعتقاد کاتوزیان ایلات و عشایر در تاریخ ایران همان نیروی نظامی متحرک «بیرونی» بوده‌اند که با تصاحب مازاد تولید واحدهای پراکنده روستایی به دولت خودکامه و مقتدر تبدیل شده‌اند؛ چنان که «در تاریخ ایران مادها، پارس‌ها (هخامنشیان)، یونانیان (سلوکی‌ها)، پارت‌ها (اشکانیان)، ساسانیان، اعراب مسلمان، ترک‌های غزنوی و بعدها ترکان سلجوقی، ایلخانان مغول، ترکان تیموری، فارس - ترکمن‌های صفوی و بعدها افشاری، لرهای زند و فارس - ترکمن‌های قاجار همگی به‌همین شیوه به حکومت رسیدند و ساقط شدند» (کاتوزیان، 1377: 82-83). بنابراین در طول تاریخ، تفاوت‌های اساسی میان ساختار جامعه و دولت در ایران با جامعه و دولت در غرب وجود داشته است که این تفاوت‌ها از نظر کاتوزیان نتیجه ضعف و ناپایداری مالکیت خصوصی و غلبه مالکیت جمعی و دولتی در ایران بوده است. بر پایه همین ارزیابی کاتوزیان بخشی از این تفاوت‌ها را به‌شکل زیر بر می‌شمارد:

- 1- ایران در طول تاریخ همواره دولت و جامعه‌ای استبدادی داشته است که در آن دولت، طبقات اجتماعی، قانون، سیاست ... صورتی متفاوت با آنچه در تاریخ اروپا مشاهده می‌شود، داشته‌اند.
- 2- در ایران هرگز فئودالیسم اروپایی پدید نیامد؛ زیرا مالکیت در ایران نه حق، بلکه امتیازی بوده که دولت به اشخاص می‌داده است و هر زمان که می‌خواسته می‌توانسته آن‌را پس بگیرد.

3- در ایران طبقه اشراف (آریستوکرات - مالک) که در اروپا نسل بعد نسل، صاحب ملک خود بود پدید نیامد و دولت، نماینده و مقید به رضایت چنین طبقه‌ای نبود. برعکس در ایران قدرت اقتصادی و سیاسی طبقه زمین‌دار، منوط به اجازه و اراده دولت بود.

4- در ایران نقش کارکردی را دولت ایفا می‌کرد، در حالی که در اروپا دولت متکی به طبقات بود و هر چه طبقه بالاتر بود دولت بیشتر به آن اتکا داشت و این درست نقطه مقابل ایران بود که طبقات اجتماعی بر ساخته و زائده دولت‌ها بوده‌اند و با تغییر سلسله حاکم، جایگاه طبقاتی اشخاص نیز بر حسب دوری و نزدیکی به عشیره‌ای که قدرت تازه از درون آن سر برکشیده به سرعت تغییر می‌کرد.

5- قانون، در معنای ضوابطی که حد و مرزی برای اعمال قدرت دولتی باشد و آن را قابل پیش‌بینی کند، در ایران وجود نداشت. اما در اروپا حتی در دوران باستان و قرون وسطا نیز رسوم ریشه‌دار و قوانین نوشته یا نوشته‌ای حاکم بر رابطه دولت و جامعه بوده است. هر چند که از حیث دامنه و محدودیت‌های قدرت دولت، بین دولت شهرهای یونانی و دموکراسی‌های امروزی تفاوت زیادی وجود دارد، اما در اروپا نوعی از قانون همواره وجود داشته است در حالی که جامعه ایران جامعه‌ای پیشا قانون بوده است. چون در جامعه ایران قانون وجود نداشت پس از سیاست هم خبری نبود؛ زیرا سیاست بدون قانون نمی‌تواند وجود داشته باشد.

6- جامعه ایران برخلاف جوامع اروپایی دچار «فقدان تداوم» بوده است؛ زیرا نهادها و طبقات اجتماعی به‌شکلی دائمی در معرض فروپاشی بوده‌اند و بنابراین می‌توان جامعه ایران را جامعه «کوتاه‌مدت» یا «کلنگی» دانست؛ در حالی که جوامع اروپایی به دلیل استقلال طبقات اجتماعی جوامع بلندمدت بوده‌اند.

7- دولت‌های اروپایی چون نماینده طبقات اجتماعی معینی بوده‌اند، پس همواره از میزانی از مشروعیت بهره می‌برده‌اند اما در ایران، دولت در خارج از خود مشروعیت مستمر و مداومی نداشت و «مشروعیت» دولت اساساً ناشی از واقعیت قدرت آن بود.

8- سقوط یک دولت استبدادی در ایران سبب تغییر نظام استبدادی نمی‌شد؛ چون بدیلی برای آن متصور نبود، بلکه سقوط دولت استبدادی سبب هرج و مرج، قتل و غارت می‌شد و کار به جایی می‌رسید که مردم آرزوی بازگشت استبداد را داشتند و بدین ترتیب در تاریخ ایران چرخه استبداد - آشوب - استبداد به‌شکل منظم بازتولید می‌شده است.

9- چون در ایران به دلیل «فقدان تداوم» و عدم استقلال طبقات اجتماعی از دولت امکان انباشت سرمایه وجود نداشته است؛ پس پیدایش کاپیتالیسم و صنعت جدید امکان‌پذیر نبود، چنان‌که حتی فتوئدالیسیم اروپایی نیز در ایران هرگز به‌وجود نیامد (کاتوزیان، 1386: 20-7).

در نظر کاتوزیان، نه تنها دولت، بلکه جامعه ایران نیز سرشتی خودکامه داشته است. «جامعه ایران همواره در وضعیت شورش بالقوه قرار داشت؛ زیرا جامعه، فرمانروایان را بیدادگر می‌دانست و هر زمان که دولت ضعیف می‌شد شورش به‌راه می‌افتاد و تفاوت این شورش‌ها با قیام‌ها و انقلاب‌های اروپا این بود که در ایران جامعه در برابر دولت سر به شورش برمی‌داشت و کل جامعه یا بیشتر آن پشتیبان شورش و بقیه در قبال آن بی‌طرف بودند، در حالی که در جوامع اروپایی به دلیل خاستگاه طبقاتی دولت همواره یک طبقه در برابر طبقه دیگر قرار می‌گرفت و نه هم‌چون ایران کل جامعه در برابر دولت» (کاتوزیان، 1385: 195).

کاتوزیان معتقد است در دوران جدید تاریخ ایران، نفت جایگزین آب شد؛ به این معنا که دولت با اتکا به درآمدهای نفتی منابع مالی مستقل از جامعه به‌دست آورد و «شیوه تولید آسیایی» که متکی بر استبداد آبی بود، جای خود را به «استبداد

نفتی» داد. بنابراین ایران در دوران پهلوی با توجه به ساخت اقتصاد سیاسی نتوانست مدرن شود بلکه «حاکمیت شبه‌مدرنیسم مطلقه» را تجربه کرد (کاتوزیان، 1379: 279-145). صاحب‌نظران دیگری نیز در این مورد با کاتوزیان هم‌عقیده هستند؛ برای مثال هوشنگ ماهرویان می‌نویسد: «کشورهای نفتی از منظری همان کشورهای شرقی‌اند. اگر تمدن‌های شرقی تأسیسات آبیاری را در دست داشتند، کشورهای نفتی هم مهم‌ترین عامل اقتصاد یعنی چاه‌های نفت را در دست دارند. اگر دولت‌های مستبد شرقی با در دست داشتن تأسیسات آبیاری جلوی رشد و استقلال فتودال‌ها را می‌گرفتند و درجه قدرت فتودال‌ها وابسته به نزدیکی‌شان به حکومت بود، دارایی ثروتمندان در کشورهای نفتی هم وابسته به نزدیکی‌شان به حکومت‌ها است» (ماهرویان، 1381: 69).

احمد اشرف: پاتریمونیالیسم و شیوه‌های تولید ایلیاتی و روستایی

احمد اشرف علت اساسی عقب‌ماندگی ایران را بر مبنای عدم پیدایش سرمایه‌داری در ایران تئوریزه می‌کند؛ او مردم‌سالاری را نیز پیامد رشد مناسبات سرمایه‌داری می‌داند. به اعتقاد وی، تجار و اصناف به دو گونه مددکار سیر تحول جوامع غربی از دوران کشاورزی به دوران شهرنشینی و صنعتی جدید بوده‌اند؛ یکی از راه رشد و توسعه تجارت، حمل‌نقل، بانکداری و صنایع جدید و دیگر از راه دگرگون ساختن روابط دیرپای قدرت فتودالی و استقرار مردم‌سالاری یا دموکراسی بورژوازی (اشرف، 1359: 7) و به‌همین دلیل اشرف، به‌دنبال کشف «موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران» است. اشرف از الگوی «پاتریمونیالیسم» در تحلیل ساختار اجتماعی-سیاسی ایران استفاده کرده است؛ پاتریمونیالیسم در مقابل فتودالیسم قرار دارد. پاتریمونیالیسم شکل بسط یافته خاندان فرمانروا است و اطاعت مقامات تحت امرش هم‌چنان بر مبنای اقتدار پدروار و وابستگی فرزندوار استوار است؛ در حالی که در حکومت فتودالی نوعی وفاداری به‌لحاظ قراردادی ثابت و مبتنی بر نظامی‌گری شوالیه‌وار، جانشین مناسبات و روابط فرزندگی می‌شود (بندیکس، 1382: 386). این قبیل تفاوت‌ها میان نظام فتودالی و پاتریمونیالیسم در عرصه قانون نیز بازتاب می‌یابد. فرمانروای نظام پاتریمونیالی نوعاً فرمان صادر نمی‌کند که برای او و مقامات اداری‌اش الزام‌آور باشد. او یا مورد به مورد فرمان صادر می‌کند و بدین ترتیب مانع به‌وجود آمدن مفهوم قانون و حق می‌شود و یا فرمان‌هایی خطاب به مقامات و مأموران صادر می‌کند که تا رسیدن فرامین بعدی ملزم به رعایت آنها در اعمال‌شان هستند (بندیکس، 1382: 393). بدین ترتیب یکی از تفاوت‌های اساسی که بین ساختار پاتریمونیالیسم و فتودالیسم وجود دارد ایده «توافق و قرارداد» است؛ فتودالیسم پیش‌زمینه نظام سرمایه‌داری است. در نظام فتودالی به‌علت توزیع پراکنده قدرت و وجود مالکیت خصوصی و هم‌چنین امنیت مالکیت، شکل‌گیری طبقات مختلف در جامعه امکان‌پذیر می‌شود، امری که در نظام پاتریمونیالیسم (سلطه موروثی) به‌علت تسلط قدرت فرمانروا بر همه بخش‌های جامعه امکان آن منتفی است. اشرف معتقد است شهرهای اسلامی برخلاف شهرهای غربی در عهد باستان و در قرون وسطی دارای موجودیت مستقل سیاسی نبودند و در این شهرها مفهوم شهروند چنان که در شهرهای عهد باستان اروپا بوده و یا مفهوم بورژوازی که در اروپای قرون وسطی دیده می‌شد پدید نیامد و این امر نیز ناشی از حضور قدرت سیاسی در شهر و زور فرمانی حکومت بر جامعه شهری بوده است. شهرهای اسلامی تنها برج و بارو و بازار داشتند، ولی از انجمن‌های مستقل و قوانین اساسی مشخص و دادگاه‌های متشکل از اهالی شهر و حکومت مستقل و برگزیده مردم بی‌بهره بودند. اشرف تأکید دارد که در شهرهای اسلامی - ایرانی برخلاف شهرهای غربی بین سه قدرت سیاسی - نظامی، مذهبی و اقتصادی وحدت و پیوستگی وجود داشته است، به‌گونه‌ای که در شکل معماری شهرهای اسلامی - ایرانی نیز تاثیر گذاشته و در مرکز آنها ارگ و بازار و مسجد را در کنار هم پدید آورده است. او بر این

باور است که برای قرن‌ها خاندان‌های اشرافی نظامی، زمین‌داران، دیوان‌سالاران، علما و تجار بزرگ بر حیات روزانه جوامع محلی تسلط داشتند (اشرف؛ بنوعیزی، 1387: 35).

اشرف شیوه تولید عشایری را نیز دارای پیامدهای نامطلوبی بر روند توسعه ایران می‌داند. به نظر وی هجوم تورانیان به ایران با غلبه سلجوقیان که ایران زمین را در قرن پنجم هجری به روی تورانیان گشودند آغاز گردید و با هجوم قبایل مغول در قرن ششم، ابعاد گسترده و تازه‌ای یافت و با ایلغار تیمور لنگ و تشکیل سلسله‌های آق‌قویونلو و قره‌قویونلو و سلطه قزلباشان تا قرن دهم ادامه پیدا کرد. این قبایل به اتکای سواره نظام پرتحرک خود تا اوایل قرن کنونی تفوق نظامی خود را محفوظ داشتند و منبع اصلی تدارک نیروی نظامی و جنگی کشور را تشکیل دادند و بدین‌گونه سلطه سیاسی و نظامی خود را بر جامعه ایرانی و بر اجتماعات شهری و روستایی کشور به صورت گوناگون تداوم بخشیدند. این تسلط سیاسی و نظامی جوامع ایلی بر اجتماعات شهری و روستایی موجب سکون اقتصادی در جامعه گردید؛ زیرا از یک‌سو مانع رشد تولیدات کشاورزی و سبب کندی جریان آن به اجتماعات شهری شد و از سوی دیگر محدودیت‌هایی برای رشد و توسعه درون‌زای سرمایه‌داری از بطن بازارها فراهم ساخت (اشرف، 1359: 38-35). اشراف نیز هم‌چون کاتوزیان ناپایداری و وابستگی مالکیت خصوصی را در ایران به قدرت سیاسی متذکر می‌شود «قدرت سیاسی و منزلت اجتماعی برای افراد طبقات مسلط ابزار لازم را برای مالکیت و اداره زمین‌های بزرگ فراهم می‌کرد. افراد والارتبه تیول‌دار قادر بودند در ناحیه‌ای که تیول آنها قرار داشت یا در عین تصدی شغل دولتی در ایالات صاحب میزان قابل توجهی زمین شوند» (اشرف؛ بنوعیزی، 1387: 52). به باور اشرف موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری نوین و مردم‌سالاری در ایران به‌طور عمده از ترکیب دو دسته پدیده‌ها و نهادهای داخلی و خارجی سرچشمه می‌گیرند: اول، موانع داخلی رشد سرمایه‌داری که باید آن‌را در خصوصیات شیوه‌های تولید شهری، روستایی و ایلی و نظام سیاسی و اجتماعی حاصل از آن سراغ گرفت و دوم، موانع خارجی که از وضعیت نیمه استعماری و تحولات اقتصادی و سیاسی جامعه ایرانی در شرایط سلطه استعماری مایه می‌گیرند (اشرف، 1359: 126).

اشرف معتقد است شیوه تولید شهری و روستایی در ایران به‌گونه‌ای بود که سبب توسعه نیافتن تقسیم کار اجتماعی میان کشاورزی، بازرگانی و صنعت می‌شد و در نتیجه جامعه را از جدا کردن تولید شهری و روستایی باز می‌داشت و اجتماعات شهری و روستایی را در واحدهای بزرگ‌تر منطقه‌ای که دارای پیوندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دینی بودند گرد می‌آورد و مانع تمایز شهر و روستا و رویارویی آنها با یکدیگر می‌شد. ادغام عشایر پر قدرت در نظام سیاسی به استقرار نوعی توازن میان نهادهای قدرت مرکزی و نیروهای عشایری انجامید و در نتیجه موانع مضاعفی در راه رشد سیاسی سرمایه‌داری ملی در اجتماعات شهری پدید آورد. سلطه عشایر نامنی‌های بازار را دوچندان می‌کرد؛ چراکه آنان هم زیر بار نامنی‌های ناشی از فشار عمال دیوانی در شهرها قرار داشتند و هم بار نامنی‌های ناشی از سلطه عشایر را بر دوش می‌کشیدند. از نظر اشرف دولت مدرن نیز در ایران روابط پرتنش با بازار داشته است او مناسبات دولت پهلوی با بازار را آکنده از تعارض ارزیابی می‌کند؛ تعارضی که ناشی از «مداخلات دولت در فعالیتهای اقتصادی و سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم در قبال بازاریان» بوده است. به‌عنوان نمونه‌هایی از چنین سیاست‌هایی اشرف به اجرای خودسرانه و تبعیض‌آمیز مقررات تجاری و مالیات‌بندی بر بازاریان و اصناف در دهه‌های 1340 و 1350 شمسی اشاره می‌کند (اشرف؛ بنوعیزی، 1387: 144).

اشرف موانع خارجی رشد سرمایه‌داری را نیز نادیده نمی‌گیرد. این موانع از نظر اشرف از پی‌آمدهای پیدایش وضعیت نیمه استعماری و وابستگی اقتصاد سنتی جامعه ایرانی به بازار نوپای جهانی در سده نوزدهم میلادی بود، بدین معنی که

علائق قدرت‌های استعماری در ایران ابتدا متوجه منافع صرفاً سیاسی بود و سپس با پیدایش و گسترش بازار جهانی منافع اقتصادی هم در کنار منافع سیاسی مورد توجه قرار گرفت و همین‌طور گسترش فعالیت‌های اقتصادی به‌عنوان وسیله‌ای برای تحکیم و تثبیت موقعیت سیاسی در نظر آمد. پیدایش وضعیت نیمه‌استعماری، حاصل رقابت و کشاکش دو نیروی متخاصم استعماری (روس و انگلیس) در ایران بود. بدین‌گونه بدون آن‌که نیروهای استعماری مستقیماً اداره امور کشور را به‌دست گیرند آن را هم‌چون حایلی میان خود نگه می‌داشتند و برای تثبیت نفوذ خویش در ایران به رقابت می‌پرداختند. این وضعیت آثار و نتایجی از قبیل حمایت از نهادهای کهن حکومتی و حفظ وضع موجود سیاسی، پاشیدگی بازارهای کوچک و غیر قابل انعطاف محلی رکود صنایع‌دستی و سلطه قدرت‌های استعماری بر مؤسسات اقتصادی مانند بانک‌ها، گمرکات و بازارهای محلی داشته است که همگی موانعی در راه توسعه درون‌زای سرمایه‌داری در ایران بوده‌اند. خوانش اشرف از ساخت تاریخی قدرت در ایران نیز مشابه الگوی تحلیلی کاتوزیان (استبداد - آشوب - استبداد) است. در روایت اشرف، جامعه ایران میان شرایط دوگانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی و نظام خودکامه شه‌پدري (پاتریمونیالیسم) متمرکز از یک‌سو و یا پاشیدگی آن که همراه با سلطه نظام ملوک‌الطوایفی و خانخانی و یا نظام شه‌پدري پراکنده بود از سوی دیگر در نوسان بود (اشرف؛ بنوعیزی، 1387: 129-127).

کاظم علمداری: تداوم وجه تولید آسیایی

علمداری در یک کتاب حجیم به نام «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟» به بررسی مسئله عقب‌ماندگی تاریخی ایران پرداخته است. علمداری روش خود را در تحلیل موضوع، جامعه‌شناسی تاریخی معرفی می‌کند و توضیح می‌دهد که این روش، جامعه را در طول تاریخ هم‌چنان که در حال حرکت و تغییر مداوم است مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین جامعه نه به‌عنوان یک نظام غیرقابل انعطاف (سیستم بسته) که به‌عنوان مجموعه‌ای از روابط زنده جاری میان انسان‌ها در یک بافت اجتماعی شامل مناسب تولیدی، روش حکومت‌داری، عقاید، اعتقادات، علایق، منافع قواعد و... که باهم در حال مرادوند در نظر گرفته می‌شود (علمداری، 1381 «الف»: 51-50).

علمداری معتقد است ریشه عقب‌ماندگی و یا عدم توسعه جامعه ایران را عمدتاً باید در سازمان اقتصادی و شیوه معیشتی جامعه یافت که خود متأثر از وضعیت اقلیمی ایران است. تفسیرها و قرائت‌های متعددی از مارکس وجود دارد و یک تفسیر که مبتنی بر عباراتی از خود مارکس است، اگر چه اهمیت عوامل سیاسی، حقوقی، مذهبی و نظایر آن را انکار نمی‌کند، اما نقش‌آفرینی این عوامل را در چارچوب ضرورت اقتصادی ممکن می‌داند. به این ترتیب حتی وقتی سیاست یا مذهب نقش کلیدی ایفاء می‌کنند و صرفاً روبنایی نیستند، باز هم منطق اقتصادی چنین اقتضایی داشته است و باید دید که در هر مرحله‌ای از نظر اقتصادی - اجتماعی چه شرایطی به‌وجود می‌آید که باعث می‌شود سیاست یا دین نقش اصلی را برعهده بگیرند (کوزر، 1380: 78). بدین ترتیب علمداری عوامل معیشتی و اقتصادی را عوامل زیربنایی می‌داند که نقش تعیین‌کننده دارند و به‌همین دلیل تاریخ اقتصادی ایران را از عصر باستان تا به امروز با روش تطبیقی مورد مطالعه قرار می‌دهد و با ویژگی‌های تاریخ اقتصادی دنیای غرب مقایسه می‌کند؛ تا علل عقب‌ماندگی ایران و پیشرفت غرب را مشخص کند. او از انقلاب کشاورزی به‌عنوان عامل پیدایش تمدن‌های باستان یاد می‌کند که در اثر آن تولید مازاد بر مصرف برای اولین بار منجر به تحول و رشد گردید؛ اما اختلافات موجود در وضعیت اقلیمی کشورها، انواع گوناگون مالکیت را به‌وجود آورد، به این معنا که در سرزمین‌های شرقی که تولیدات کشاورزی مستلزم فراهم آوردن دسته‌جمعی آب بود، مالکیت خصوصی رشد نکرد؛ چرا که تأمین آب به‌عنوان عنصر اصلی تولید از عهده یک فرد برنمی‌آمد، لذا سازمان دولتی و قدرت پشتوانه آن نیز وارد کار تولید کشاورزی گردیدند، به‌طوری که کشاورزی بدون همکاری دولت و

سازمان‌دهی نیروی کار برای تامین آب ممکن نبود. بنابراین به‌جای رشد مالکیت خصوصی، مالکیت جمعی و دولتی رشد کرد که در آن دولت کنترل تولید محصول را در دست گرفت و دولت مستبد از این طریق شکل گرفت (علمداری، 1381 «الف»: 82).

علمداری معتقد است جامعه ایران از ویژگی‌هایی برخوردار بوده است که در مجموع آن را به الگوی شرقی یا آسیایی نزدیک‌تر می‌کند؛ چرا که شکل مالکیت در ایران به‌دلیل کمبود آب جمعی بوده است و نظام تیول‌داری و مالکیت خالصه (دولتی) دست دولت را برای کنترل زمین‌ها و سپردن آنها به وابستگان حکومتی باز می‌گذاشته است و در نتیجه همین عامل نهاد قدرت بسیار متمرکز و از انواع ظل‌اللهی و یا پدرسالارانه (پاتریمونیال) بوده است به‌طوری که در تاریخ ایران شاه، پدر ملت و ملت رعیت (فرمانبردار) شاه محسوب می‌شده‌اند و ادغام دین و دولت در اشکال مختلف که از دوران پیش از اسلام در ایران رایج بوده است ناشی از ضرورت کارآیی بیشتر سیستم متمرکز و تک رهبری بوده است. علمداری تمدن معاصر غرب را محصول رشد مناسبات سرمایه‌داری می‌داند و رشد علوم، انقلاب صنعتی و تحول مدنی و سیاسی و سایر وجوه دیگر این تمدن را از نتایج مستقیم پیدایش سرمایه‌داری در غرب محسوب می‌کند، اما به نظر او این امر (پیدایش سرمایه‌داری) در ایران امکان‌پذیر نبوده است؛ چرا که پیدایش سرمایه‌داری نیازمند مالکیت ارضی آزاد و نظام بازرگانی آزاد بوده است که با توجه به ضعف و ناپایداری مالکیت خصوصی در ایران و سلطه دولت بر زمین‌های کشاورزی وقوع آن مقدور نبوده است و به‌همین دلیل در ایران رقابت به‌عنوان عامل محوری در تولید و کسب سود که به رشد تکنولوژی و تقسیم کار اجتماعی منتهی می‌شده است شکل نگرفته است (علمداری، 1381 «الف»: 259).

علمداری به نقش نهاد دین در عقب‌ماندگی جامعه نیز پرداخته است و معتقد است نه خود دین، بلکه تفسیر ویژه‌ای از دین می‌تواند عامل عقب‌ماندگی مرحله‌ای جامعه باشد، چنان‌که می‌گوید تمدن اسلامی می‌توانست در بطن فرهنگ و تمدن متحول یونانی نه فقط عربستان بلکه ایران را هم در مسیر رشد قرار دهد، ولی برداشت ایستا و جزم‌اندیشانه از دین و تلاش برای انطباق معیار، و ارزش متحول جامعه با سنت‌های گذشته عقب‌ماندگی را به‌صورت پدیده‌ای همیشگی درآورد. او ترکیب دین و حکومت را اساس عقب‌ماندگی عقلی ایران می‌داند؛ چرا که تفکر عقلی و خردگرا نمی‌تواند مشروعیت حکومت ارثی و قدرت استوار بر سنت و اعتقادات دینی تحمیلی را بپذیرد. بنابراین حکومتی که بر دو اصل ارث و سنت استوار باشد، صاحبان تفکر و تعقل (فلاسفه) را تحمل نمی‌کند؛ مگر آن‌که آنها در خدمت او قرار گیرند. اما علمداری در عین حال دیدگاه‌های پاره‌ای از محققان غربی هم‌چون برنارد لوئیس را که پدیده پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی را بر مبنای تفاوت‌های دو دین اسلام و مسیحیت (نظیر امتناع سکولاریزم در اسلام) تئوریزه می‌کنند نادرست می‌داند و این پرسش را طرح می‌کند که در این صورت دلیل عقب‌ماندگی جوامع غیرمسلمان و بعضاً مسیحی نظیر آمریکای لاتین، بخش بزرگی از آفریقا، برخی از کشورهای آسیای دور، هند و... چیست؟ (علمداری، 1381 «ب»: 203).

در یک جمع‌بندی، علمداری وحدت اقتصاد و سیاست در ایران مدرن را از ویژگی‌های برجسته باقی‌مانده از شیوه تولید آسیایی می‌داند و معتقد است وجود درآمدهای آسان نفتی باعث شده است که حامی‌پروری (کلاینتالیزم) به‌ویژگی اساسی قدرت سیاسی در ایران تبدیل شود؛ در نتیجه هم‌چون مانعی جدی بر سر راه توسعه جامعه قرار گیرد (علمداری، 1377) وی تفکیک این دو نهاد (اقتصاد و سیاست) در کنار استقلال نهاد دین و رقابت در عرصه اقتصاد، سیاست و دین را به‌عنوان شرایط لازم برای توسعه ایران و برون‌رفت از عقب‌ماندگی تاریخی ذکر می‌کند (علمداری، 1381 «الف»: 500).

نقد نظریات هواداران ایرانی شیوه تولید آسیایی

نخستین نکته مهمی که از جنبه تحلیلی درباره این متفکران مصداق می‌یابد. سطح تحلیل و نوع نگاه این نویسندگان است. که با یک نظریه کلان، درصدد توضیح و تبیین کل تاریخ ایران بر می‌آیند. اما آیا می‌توان جامه این تئوری‌ها را بر قامت تاریخ و جامعه ایران دوخت؟ این تئوری‌ها که شاید بتوان آنها را ذات‌انگارانه تلقی کرد، عملاً ورای بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی - تاریخی قرار می‌گیرند. برای نمونه همه دگرگونی‌های اجتماعی و تاریخی ایران معاصر در برابر مفاهیم کلان نظریه کاتوزیان رنگ می‌بازند و راهی به این نظریه نمی‌یابند؛ گویی عواملی مانند میزان شهرنشینی، سواد، حضور زنان در جامعه، صنعتی شدن و نظایر آن از اهمیتی آن‌چنان برخوردار نیستند که بر واقعیت‌های اصلی و اساسی جامعه ایران تأثیر بگذارند و به این ترتیب گویا همان نظریه‌ها و مفاهیمی که به کار تحلیل جامعه ایران در عصر سامانیان یا صفویان می‌آیند، اکنون نیز کمابیش به همان شکل کاربرد دارند. باید یادآوری کنیم که نکته‌ی پیش گفته، لزوماً به مساله درست یا غلط بودن این‌گونه نظریه‌ها ربط نمی‌یابد، بلکه به سطح و نوع تحلیل و میزان کاربرد چنین نظریه‌هایی مربوط می‌شود. چه بسا پاره‌ای این نظریه‌ها (مانند نظریه کاتوزیان و اشرف و علمداری) واجد سویه‌هایی از حقیقت هم باشند و حتی پرده از نکات مهمی درباره تاریخ و جامعه ایران بردارند، اما چنان‌که امروز مرسوم شده است، نمی‌توان در هر متنی و در هر تحقیقی و در هر تحلیلی از آنها استفاده کرد. تغییرات گسترده ساختاری هم‌چون افزایش جمعیت شهرنشین و رشد آموزش عالی، افزایش مشارکت زنان در عرصه فعالیت‌های اجتماعی، رشد ارتباطات و تکنولوژی‌های مدرن که که به‌ویژه از دوران مشروطیت در ایران رخ داده است و در سال‌های اخیر متأثر از روند جهانی شدن تشدید شده است؛ سیمای کاملاً متفاوتی در مقایسه با ایران دوره قاجار و پیش از آن به جامعه ایران داده است که نمی‌توان به راحتی با به کار بردن عقب‌ماندگی در توصیف هر دو جامعه تحولات صد سال گذشته را نادیده گرفت و جامعه را در این مدت دچار رکود و ایستایی تصور نمود.

به‌طور کلی در مورد نظریه «شیوه تولید آسیایی» باید توجه داشت که هر چند این نظریه تا حدی می‌تواند در تشریح خاستگاه تاریخی تفاوت‌های جوامعی هم‌چون ایران با جوامع غربی کارآمد باشد؛ اما نباید این نظریه را (هم‌چون سایر نظریه‌ها) عین واقعیت بیرونی تصور کرد و در قابلیت توضیح دهندگی آن مبالغه نمود. این نظریه صرفاً بر عوامل اقلیمی و شیوه‌های تولید مادی تکیه دارد و از نقش اندیشه‌ها و عوامل فرهنگی - دینی و تعامل این موارد با واقعیت‌های مادی در آن اثری نیست و به‌همین دلیل در تحلیل نهایی گرفتار نوعی جبر جغرافیایی و تقلیل‌گرایی¹ اقتصادی است که نمی‌توان با تکیه صرف بر آن واقعیت‌های پیچیده تاریخی را توضیح داد. کاتوزیان، اشرف، علمداری و... به‌رغم تفاوت‌هایی که در برخی از موارد باهم دارند اما در تحلیل نهایی همگی به تئوری‌های جامعه‌شناسانه غیر تفهیمی متوسل شده‌اند. این پژوهشگران به تحلیل مادی تاریخ اعتقاد داشته که بر اساس آن شرایط اقلیمی ویژه‌ای مثل کم‌آبی و فاصله زیاد واحدهای تولیدی به ایجاد «شیوه‌های تولید» خاصی منجر شده که این شیوه‌های تولیدی به‌نوبه خود تعیین‌کننده نظم سیاسی - اقتصادی و رونب‌های فکری - عقیدتی بوده‌اند. کاربست غیرانتقادی و مقلدانه شیوه تولید آسیایی در مورد تحولات تاریخی ایران صرفاً با توجه به اقلیم کم آب این سرزمین نمی‌تواند بسیاری از پیچیدگی‌ها و گره‌های تاریخی را تبیین کند. به‌طور مثال مشخص نیست اقتدار نظامی - سیاسی دوره هخامنشیان در ایران باستان یا عصر زرین فرهنگی ایران پس از اسلام (سده‌های سوم تا ششم هجری) در حالی که گویا در تمامی ادوار تاریخی یک شیوه تولیدی حاکم بوده و این شیوه تولیدی در تحلیل نهایی تعیین‌کننده سایر جنبه‌های مرتبط با حیات انسان و جامعه انسانی بوده است، چگونه قابل توضیح است. جان فوران با اشاره به اینکه صورتبندی اجتماعی ایران در طول تاریخ آن مرکب از شیوه‌های تولیدی متمایز و در عین حال دارای کنش متقابل است، استفاده از مفهوم شیوه تولید آسیایی را به‌جای فتوئالیسم در توضیح

تحولات تاریخی ایران چندان کارآمد ارزیابی نمی‌کند و می‌نویسد: «تولید آسیایی در صورتی بهتر از فئودالیسم بود که در ایران تنها یک شیوه تولید وجود می‌داشت» (فوران، 1385: 74). حتی اگر بپذیریم شیوه تولید در ایران تغییری نکرده است؛ نمی‌توان بر مبنای آن تحولات تاریخی را توضیح داد. تاریخ ایران، همان‌طور که سید جواد طباطبایی در آثار خود بر آن تأکید می‌کند از دیرباز با دگرگونی‌های فرهنگی آن آمیخته شده است. طباطبایی حتی ریشه عوامل اجتماعی و تاریخی و فراز و نشیب‌های تاریخ ایران را نیز در قلمرو اندیشه می‌داند. بنابراین اگر دگرگونی در این عرصه صورت پذیرفته است، از نظر وی قابل تبیین از مجرای دگرگونی‌هایی بوده که در قلمرو اندیشه رخ داده است. در روایت طباطبایی: «تاریخ ایران زمین، از بنیاد، تاریخ اندیشه ایرانیان و به سخن دیگر تاریخ پیوستگی‌های عمل و نظر است، به این معنا که هیچ حادثه تاریخی وجود ندارد که با اندیشه گره نخورده و به واسطه اندیشه تعینی جدید پیدا نکرده باشد» (طباطبایی، 1380: 462).

جامعه‌پدیداری است تاریخی، به این معنا که در گذر زمان منظم‌اً دستخوش تغییر و تحول می‌شود و در تاریخ کشورها هیچ قانونی وجود ندارد که ثابت بوده و در همه زمان‌ها اعتبار خود را حفظ کرده باشد. بنابراین جامعه‌شناسی تاریخی که یک پارادایم علمی برای تبیین تحولات تاریخی با مدد از الگوهای جامعه‌شناختی است؛ نباید به الگوهای فراتاریخی جامعه‌شناسی برسد که گویی در طی چند هزار سال تغییر نکرده‌اند «فراروایت»‌هایی که با تعمق در جزئیات تاریخی بسیاری از آنها قابل مناقشه‌اند؛ تئوری‌های کاتوزیان از مصادیق بارز چنین «فراروایت»‌هایی هستند. به‌عنوان مثال کاتوزیان سراسر تاریخ ایران را بر مبنای چرخه استبداد - آشوب - استبداد توضیح می‌دهد و بر این باور است که نهادهای محدود کننده قدرت در ایران هرگز پا نگرفته‌اند. چرا که در ایران نقش کارکردی همواره با دولت بوده است و طبقات اجتماعی در برابر قدرت خودکامه دولت فاقد هر نوع مصونیت بوده‌اند. در حالی که پژوهشگری هم‌چون طباطبایی که از منظر تاریخ اندیشه به تاریخ ایران می‌نگرد؛ بین ایران پیش از حمله مغولان و دوران متعاقب آن به‌ویژه پس از صفویه تفاوت اساسی می‌بیند و اندیشه‌ی ایرانی‌شهری را در جهت مخالف خودکامگی می‌داند. طباطبایی با اشاره به دریافت متفکران یونانی از سرشت قدرت سیاسی ایران باستان، که آن‌را خودکامه و استبدادی توصیف کرده‌اند؛ این توصیف را محل تردید جدی دانسته و می‌نویسد: «برابری مردم و این که قدرت از آنان ناشی می‌شود... از مفاهیم بنیادین اندیشه یونانی است هم‌چنان که دفاع از نوعی شاهی آرمانی نیز شالوده اندیشه پارسیان باستان را تشکیل می‌داده است و نیازی به گفتن نیست که هر دو این دریافت‌ها با نظام حکومتی خودکامه نسبتی نداشته است» (طباطبایی، 1387: 41).

به اعتقاد طباطبایی به‌دنبال یورش مغولان روایتی از تصوف عامیانه جانشین اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری شد و با تبدیل آن به الگو و نظام گفتاری مسلط اندیشه در ایران، همه عناصر و مفردات اندیشه ایرانی با توجه به منطوق آن مورد تفسیر قرار گرفت و در نتیجه اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری جنبه‌های آرمانی خود را از دست داد و تبدیل به نظریه سلطنت مطلقه شد. امری که به‌ویژه با ادغام نظریه سلطنت مطلقه در ترکیب تشیع - تصوف - سلطنت در دوره صفوی تثبیت شد و دریافت عرفانی اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری نیز یکسره در خدمت سلطنت مطلقه درآمد و نظریه سلطنت مطلقه جانشین اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری شد (طباطبایی، 1380: 314-313). طباطبایی برخلاف دیدگاه کاتوزیان به وجود نهادهای محدود کننده قدرت در ایران باستان اشاره می‌کند: «در شاهی آرمانی ایران زمین و اندیشه ایرانی‌شهری نیز از سویی، بزرگان یا اعیان عامل عمده تحدید قدرت بودند و از سوی دیگر نهاد وزارت و وزیر به‌عنوان «عقل منفصل» پادشاه عمل می‌کرد» (طباطبایی، 1380: 173). هرچند که روایت طباطبایی اغراق‌آمیز به‌نظر می‌رسد؛ اما صرف‌نظر از صحت و سقم نتایجی که طباطبایی گرفته است، می‌توان این ارزیابی را پذیرفت که در دوره‌هایی که سلطنت در یک سلسله به‌مدت طولانی تداوم

داشته، نقش تأثیرگذار اشرافیت تقویت شده است. زیرا به‌ویژه ما در دوره ساسانیان شاهد شکل‌گیری یک نظام کاستی تمام عیار هستیم که در درون آن امکان تحرک طبقاتی به حداقل می‌رسد؛ این نظام کاستی مبتنی بر نوعی نگرش فلسفی ودینی بوده است که بر این باور تکیه داشته است، در نظام خلقت هر فرد جایگاه مشخصی دارد و هر نوع عدول از این نظم به‌مثابه آسیب و ناهنجاری تلقی می‌شده است. بنابراین ما با یک ساخت طبقاتی با مرزهای متصلب مواجهه بوده‌ایم که نظام حقوقی و مبنای ارزشی-ایدئولوژیک خود را نیز داشته است. قصه کفش‌دوزی که از انوشیروان تقاضای تحصیل فرزندش را کرد و پادشاه «عادل» تقاضای او را رد کرد؛ به‌خوبی میزان سخت‌جانی و عدم انعطاف این نظام را نشان می‌دهد که حتی پادشاه عادل نمی‌توانست اجازه دهد فردی از طبقات فرودست اجتماع در امتیازات انحصاری و موروثی اشراف شریک شود.

بنابراین حتی پادشاه نیز قادر نبوده معیارهای نظام طبقاتی را به‌هم بریزد؛ پس امتیازات اشرافیت حتی از دست‌اندازی شاه نیز ایمن بوده. بنابراین اشرافیت ایران مانند طبقه آریستوکرات در جامعه‌های اروپایی دارای میزانی از استقلال بوده است، با این تفاوت که استقلال اشرافیت در غرب با تغییر سلسله حکومتی هم برقرار می‌مانده است. علاوه بر آن ما در طول تاریخ ایران شاهد اعمال نفوذ مؤثر روحانیت در مقاطع تاریخی مختلف بوده‌ایم. به‌طوری‌که قبل از اسلام در دوره ساسانیان موبدان زرتشتی به چنان مرتبه‌ای از قدرت رسیده بودند که عملاً شاهان بدون موافقت آنان قادر به‌عملی کردن خواسته‌هایشان نبودند و بعد از اسلام و به‌ویژه در دوره صفویه نفوذ روحانیت به مرحله‌ای می‌رسد که این علامه مجلسی است که تاج سلطنت را بر سر شاه سلطان حسین می‌گذارد. در دوره قاجار، میرزای شیرازی با فتوای تحریم مصرف توتون و تنباکو شاه را مجبور به تغییر تصمیم خود می‌کند؛ البته رابطه روحانیت و سلطنت بر حسب شرایط دچار تحول شده است. مقصود این است که شاه نیز در تاریخ ایران حاکم ما برید و فعال ما یشاء نبوده است و همه طبقات اجتماعی نیز برخلاف نظر کاتوزیان الزاماً مقهور اراده خودکامانه وی نبوده‌اند. برخی از جامعه‌شناسان اساساً اطلاق عنوان استبداد را به حکومت‌های دوران پیشامدرن تاریخ ایران نادرست می‌دانند؛ ابراهیم توفیق بر همین نظر پای می‌فشارد: «در دورنمای بلند تاریخی به جرأت می‌توان ادعا کرد، که در ایران پیشامدرن سرشت رابطه قدرت را نه حکومت‌های مرکزی «خودکامه و استبدادی» بلکه حکومت‌های غیر متمرکز محلی رقم می‌زده‌اند. ابتدا با شکل‌گیری دولت مدرن در هیئت سلطنت پهلوی است که این رابطه معکوس می‌شود. یعنی در پناه تشکیل ارتش متحد و بوروکراسی متمرکز است که دولت پهلوی به مرور موفق به در انقیاد آوردن و فروپاشی ساختارهای منطقه‌ای قدرت می‌شود» (توفیق، 1381: 150). نظریه دیگر کاتوزیان در مورد این که چون دولت‌ها در غرب برخلاف ایران نماینده طبقات اجتماعی معینی بوده‌اند پس به‌همان میزان دارای مشروعیت بوده‌اند نیز درست به‌نظر نمی‌رسد. چرا که این نظریه که دولت نماینده طبقه مسلط برای تداوم منافع آن است صرفاً نظریه مارکسیستی دولت است تدا اسکاچپول در رد این نظریه دولت را یک ساختار خود سامان می‌داند ساختاری «با منطق و منافع خاص خود، که لزوماً با منافع طبقه مسلط جامعه یا مجموعه کامل گروه‌های عضو جامعه سیاسی مترادف نیست و الزاماً با آن ارتباط ندارد» اسکاچپول توضیح می‌دهد که دولت نه نماینده و مظهر سلطه طبقاتی یک بخش از جامعه بلکه کلان ساختاری است که شاکله اش را «مجموعه سازمان‌های اداری و نظامی تشکیل می‌دهند و یک مقام اجرایی در رأس سازمان است یا کم‌وبیش امر هماهنگی را بر عهده دارد» (Skocpol, 1979: 27-29). بدین ترتیب دولت نه نماینده منافع یک طبقه بلکه بیشتر نماینده منافع بوروکرات‌هایی است که ساختار آن را تشکیل می‌دهند. علاوه بر آن مشروعیت (حقانیت) دولت‌ها نیز بر حسب پایگاه طبقاتی‌شان تعیین نمی‌گردد. در گذشته حکومت‌ها عمدتاً مشروعیت خود را بر دین و سنت‌های قومی و اسطوره‌ها استوار می‌ساختند و امروزه رضایت شهروندان

معیار مشروعیت دولت‌ها محسوب می‌شود. جامعه کوتاه مدت مفهوم دیگری است که از ابداعات کاتوزیان محسوب می‌شود اما به نظر نمی‌رسد کوتاه‌مدت بودن را بتوان ویژگی جامعه ایرانی در وجوه متفاوت آن دانست. در پاره‌ای عرصه‌ها تداومی را که تاریخ ایران به خود دیده است؛ در کمتر کشوری می‌توان یافت. تداوم شگفت‌انگیز فرهنگی ایران (مثل بقای زبان فارسی، به‌رغم هجوم اقوام بیگانه و تداوم بسیاری از رسوم و نموده‌های فرهنگی در طی هزاران سال) شاهدی بر این مدعاست. آن‌چه شرح دادیم نشان می‌دهد که باید با یافته‌ها و نتایجی که این متفکران به آن دست یافته‌اند مواجهه انتقادی داشت. آن‌چه که از مجموعه نظریات این گروه از متفکران قابل استنباط است این است که برای گذار به‌سوی توسعه ساختار مالی دولت باید تغییر کند، این دیدگاه در نمونه‌های نظیر علمداری به صراحت ابراز شده و در نمونه کاتوزیان به‌عنوان تالی طبیعی آن‌چه که علت توسعه‌نیافتگی ذکر شده قابل استنتاج است؛ چرا که وقتی که ریشه مسئله در ساخت اقتصاد سیاسی جستجو شود، راه برون‌رفت نمی‌تواند خارج از آن باشد؛ اما هیچ‌کدام را حل مشخصی ارائه نمی‌دهند.

نتیجه‌گیری

مسئله این پژوهش، بررسی دیدگاه‌های متفکران متأثر از شیوه تولید آسیایی درباره ریشه‌های توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران بود. این متفکران در پژوهش‌های خود به نکات ارزنده‌ای در باره ریشه‌های تاریخی تفاوت‌های ایران و به‌طور کلی جوامع شرقی با غرب رسیده‌اند. اما در علت‌شناسی آنها از موضوع، سهم عوامل فکری و معرفتی چندان ادا نشده است. مضافاً اینکه تحولات اجتماعی ایران معاصر در نظریات بنیادین این روشنفکران چندان بازتاب نیافته است. در مواردی نیز که به این تحولات پرداخته‌اند آن‌را یا هم‌چون متغیر نفت در اقتصاد ایران بازتولید مشکل اساسی گذشته یعنی شیوه تولید آسیایی دانسته‌اند یا همان فرمول‌هایی را که برای تبیین تحولات تاریخی گذشته ایران ابداع کرده‌اند به دوره معاصر نیز تممیم داده‌اند؛ چنان‌که کاتوزیان معتقد است تاریخ ایران از دوره هخامنشیان تا دوره معاصر عرصه بازتولید مداوم چرخه استبداد - آشوب - استبداد است و در همه این دوره‌ها جامعه‌ای کوتاه‌مدت بوده است بدین‌سان این متفکران جامعه کنونی ایران را چنان تخته‌بند بار سنگین گذشته آن کرده‌اند که پویای درونی جامعه کنونی ایران را با گره زدن آن به گذشته‌ای مجهول نادیده گرفته و یا بر مبنای گرایشی تاریخ باورانه این پویاها را به‌گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که در برابر میراث گذشته بی‌اهمیت است و نمی‌تواند خللی در سد سکندر خصوصیات مهم جامعه که گویی تاریخ بروز آنها را پیشاپیش تعیین کرده است ایجاد کند.

این اندیشمندان «بار گرانی»¹ از تاریخ ساخته‌اند که راه‌هایی را بسیار دشوار می‌کند. بدیهی است که این به‌معنای نفی پژوهش تاریخی نیست بلکه نفی نوعی «دترمینیسم تاریخی» آشکار و نهانی است که در آثار این محققان دیده می‌شود. جبرگرایی که بر مبنای آن راز مشکلات و نارسایی‌های کنونی جامعه ایران ریشه در گذشته آن دارد؛ در حالی که بهتر است برای درک و برون‌رفت از مسائل امروز ایران به‌جای اتکا به تئوری‌های کلان جامعه‌شناسی تاریخی به مطالعه جامعه کنونی بر مبنای برشی کوتاه‌مدت و مقطعی پرداخت. از سوی دیگر نباید تصور کرد که ساخت اقتصاد سیاسی تنها عامل تأثیرگذار یا عامل زیربنایی در تعیین روابط دولت و جامعه است بلکه باید در چارچوب رویکردی بین‌رشته‌ای سایر عوامل را در نظر گرفت.

1- این تعبیر متعلق به محمدرضا نیکفر است که آن‌را در مقام نقد نظریات فلسفی (و نه جامعه‌شناسی) که در باب انحطاط تاریخی ایران بحث کرده‌اند استفاده نموده است. نیکفر دیدگاه‌های افرادی هم‌چون سیدجواد طباطبایی، عبدالکریم سروش و آرامش دوستدار را مشمول نوعی جبرگرایی تاریخ باورانه می‌داند. به اعتقاد ما این موضوع در مورد نگرش‌های جامعه‌شناختی از نوع کاتوزیان بیشتر صادق است؛ چرا که به‌طور مثال در روایت طباطبایی از تاریخ ایران بر اساس فراز و فرودهای اندیشه‌ای از عصر نوزایش و انحطاط، دوران گذار تاریخ ایران ... سخن رفته است؛ اما کاتوزیان روایتی خطی و یک‌دست از تاریخ ایران دارد که در چارچوب آن ویژگی‌هایی نظیر کوتاه مدت بودن، پیشا قانون و پیشا سیاست بودن، استبدادی و کوتاه مدت بودن ... از نظر وی به یکسان در مورد همه ادوار تاریخی ایران صادق است (نک، محمدرضا نیکفر، بار گران تاریخ، در نقد آگاه، 1388: 33-12).

1. اسمیت، آدام (1357)، **ثروت ملل**، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، تهران: پیام.
2. اشرف، احمد؛ بنوعزیزی، علی (1387)، **طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران**، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.
3. اشرف، احمد (1359)، **موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران**، تهران: زمینه.
4. اصیل، حجت‌الله (1381)، **رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم الدوله**، تهران: نی.
5. افلاطون (1380)، **قوانین**، کتاب سوم، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
6. آندرسون، پری (1390)، **تبارهای دولت استبدادی**، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: ثالث.
7. آیسخولوس (1390)، **مجموعه آثار**، ترجمه: عبدالله کوثری، تهران: نی.
8. باتامور، تی. بی (1370)، **جامعه‌شناسی**، ترجمه سیدحسن منصور و سیدحسن حسینی کلجاهی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
9. بشیریه، حسین (1375)، **ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی**، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
10. بندیکس، راینهارد (1380)، **سیمای فکری ماکس وبر**، ترجمه محمود رامبد، تهران: هرمس.
11. توفیق، ابراهیم (1381)، **مفهوم استبداد**، در کتاب توسعه، ویراسته‌ی جواد موسوی خوزستانی، تهران: توسعه.
12. رئیس دانا، فریبرز (1386)، **سوسیالیسم و آزادی**، تهران: نشر دیگر.
13. طباطبایی، سیدجواد (1380)، **دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران**، تهران: نگاه معاصر.
14. طباطبایی، سیدجواد (1387)، **درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران**، چاپ نهم، تهران: کویر.
15. علمداری، کاظم (1381) «الف»، **چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟**، چاپ هفتم، تهران: نشر توسعه.
16. علمداری، کاظم (1381) «ب»، **بحران جهانی و نقدی بر نظریه برخورد تمدن‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها**، چاپ دوم، تهران: توسعه، اسفند.
17. علمداری، کاظم (1377)، **گذار از پوپولیسم به کلینتالیسم در ایران: حامی پروری**، مشخصه قدرت سیاسی، **ایران فردا**، سال هفتم، شماره 44، تیر ماه.
18. فردید، احمد (1381)، **دیدار فرهنگی و فتوحات آخرالزمان**، به کوشش محمد مددپور، تهران: مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر.
19. فوران، جان (1385)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، چاپ ششم، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
20. کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (1379)، **اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی**، چاپ هفتم، تهران: مرکز.

21. کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (1385)، **تضاد دولت ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران**، ترجمه علیرضا طیب، چاپ چهارم، تهران: مرکز.
22. کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (1386)، **دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار استقرار پهلوی**، ترجمه حسن افشار، چاپ دوم، تهران: مرکز.
23. کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (1377)، **نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران**، نفت و توسعه اقتصادی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز.
24. کوزر، لوئیس (1380)، **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی**، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ نهم، تهران: انتشارات علمی.
25. ماهرویان، هوشنگ (1381)، **تبارشناسی استبداد ایرانی ما**، تهران: بازتاب نگار.
26. مونتسکیو (1370)، **روح‌القوانین**، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
27. نعمانی، فرهاد (1358)، **تکامل فنودالیسم در ایران**، تهران: خوارزمی.
28. نیکفر، محمدرضا (1388)، **«بار گران تاریخ» در نقد آگاه: در بررسی آراء و آثار، تهران: آگاه.**
29. هاشمی، محمد منصور (1389)، **آمیزش افق‌ها، منتخباتی از آثار داریوش شایگان**، تهران، فرزانه روز. هگل (1356)، **عقل در تاریخ**، ترجمه حمید عنایت، انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر.

(ب) لاتین

1. Theda, skocpol (1979), **states and social revolutions, a comparative analysis of France, Russia, and china**, Cambridge university press.

همکاری‌های بین‌المللی اینترنتی و امنیت بین‌المللی

سروش امیری*

استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم انتظامی امین

چکیده

جنایت‌های سازمان یافته بین‌المللی، تهدیدی برای امنیت جامعه جهانی و به‌خصوص بشریت به‌شمار می‌آید. این نوع جنایت‌ها و عوامل آن در خارج از محدوده مرز یک کشور این نوع جنایات را دارای خصیصه‌ی فراملی بروز نموده و این مساله به‌عنوان یکی از معضلات اصلی، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی ذی‌ربط را در جهت حفظ و تأمین امنیت بین‌المللی به فعالیت واداشته است؛ در پاسخ به این مساله یکی از مهم‌ترین اقدامات در جهت مبارزه با این‌گونه جنایات، همکاری و تصویب «کنوانسیون بین‌المللی مبارزه با جنایات سازمان یافته فرامرزی» معروف به کنوانسیون پارمو توسط سازمان ملل متحد در دسامبر سال 2000 میلادی می‌باشد که نمود تعامل بین‌المللی در این حوزه است. در این بین نقش اینترنتی در راستای حفظ امنیت و مبارزه با شکل‌گیری و توسعه این نوع جنایت‌ها، اهمیت بسزایی دارد. این مقاله به‌صورت تحلیلی-توصیفی و روش گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ایی می‌باشد.

کلید واژه‌ها

اینترنتی، جنایت‌های سازمان یافته فرامرزی، کنوانسیون پارمو، امنیت بین‌المللی.

* Email: amiri114@yahoo.com

طرح مساله

یکی از خطرناک‌ترین جنایت‌های که امنیت جامعه جهانی را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با تهدید مواجه می‌سازد، جنایات سازمان یافته فراملی است که هم‌زمان با پیشرفت علوم و تکنولوژی در گستره جهانی، مظاهر آن با اشکال نوین خودنمایی نموده و فعالیت این گروه از مجرمین اثرات مخربی بر جامعه بین‌المللی و به‌ویژه دولت‌ها می‌گذارد. جرایم بین‌المللی، ناقض اصول و ارزش‌های والای انسانی است که لازمی صلح میان افراد بشر در جامعه بین‌المللی می‌باشد. زندگی در جامعه بین‌المللی تنها با همکاری دولت‌ها در زمینه مبارزه با پدیده مجرمانه و مهار آن در سطح جامعه جهانی، امکان‌پذیر است و تجربه نشان داده که رویکردها و روش‌های سنتی مبارزه با جرم و کنترل آن از جمله اعمال مجازات‌های کیفری و یا اصلاح بزهکاران نتیجه مؤثری در بر نداشته است. به‌طور کلی، نهادهای عدالت کیفری غالباً پس از وقوع جرم نمی‌توانند آن‌گونه که باید و شاید، آن‌را مدیریت کنند و پاسخگوی آن باشند. از این‌رو، نظام‌های سیاست جنایی، پیشگیری از وقوع جرم را مناسب‌ترین و مهم‌ترین رویکرد تلقی و به‌لحاظ جایگاه خاص و مزیت‌های آن، اکثر دولت‌ها تلاش می‌کنند در مدیریت پدیده مجرمانه از مطالعات و یافته‌های جر شناسی استفاده نمایند. کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل، قرن بیست‌ویکم را آغاز عصر پیشگیری نامیده است. اینترپل که از نمایندگان پلیسی و حقوقی کشورهای جهان و با شخصیت حقوقی مستقل تشکیل شده است، به‌عنوان یک سازمان بین‌المللی و بنابر اساسنامه خود با الهام از روح اعلامیه جهانی حقوق بشر و با همکاری اعضای خود بدون هیچ‌گونه دخالت در امور سیاسی، مذهبی، نظامی، نژادی سعی در ایجاد عزم بین‌المللی در مواجهه با جرایم و استرداد مجرمان دارد. استرداد به مفهوم بازگرداندن و تحویل مجرم یا متهم به ارتکاب جرم از طرف کشوری که در آن دستگیر شده به کشوری که در آن مرتکب جرم شده بنا به تقاضای این کشور است. هدف از استرداد مجرمین ممانعت از بی‌کیفر ماندن است. در گذشته‌های دور استرداد مجرمین فقط در مورد جرایم سیاسی و نظامی اعمال می‌شد. با گسترش روابط بین‌المللی، تسهیل حمل‌ونقل میان کشورها، توسعه فناوری‌ها و گسترش دامنه این رفتار به سایر مجرمین به‌خصوص مرتکبان جرایم عمومی، اقدامات بین‌المللی میان کشورها جهت مقابله با آن ضرورت یافت. بدین ترتیب ضمن اینکه کشورها در قوانین داخلی خود استرداد مجرمین را به‌صورت قانونی درآوردند از طریق انعقاد قراردادهای دوجانبه و چندجانبه میان خود متعهد به استرداد مجرمین کشور طرف تعهد در صورت تقاضا شدند.

پلیس بین‌الملل جهت تنظیم همکاری‌های بین‌المللی میان نیروهای پلیس کشورها ایجاد گردیده است. در حقیقت این نقش از طریق تبادل اطلاعات، ارائه راهکار و شناسایی مجرمان فراری به نیروهای پلیس کشورها در جهت مبارزه با جرایم فراملی به‌خصوص جنایات سازمان یافته فراملی، تروریسم، جرایم سایبری، جرایم بین‌المللی مالکیت معنوی و.... می‌باشد. طبق بند 1 و 2 از ماده 4 قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، مأموریت و وظایف این نیرو عبارتند از: استقرار نظم و امنیت و تأمین آسایش عمومی و فردی و هم‌چنین مقابله و مبارزه قاطع و مستمر با هرگونه خرابکاری، تروریسم، شورش و عوامل و حرکت‌هایی که محل امنیت کشور باشد.

مقاله به بحث و بررسی در خصوص مسایل حقوقی بین‌المللی پیرامون موضوع، شناسایی گروه‌هایی که اقدام به این نوع جنایات می‌کنند و در نهایت مصادیق مندرج در کنوانسیون پارلمو به‌عنوان جرم سازمان یافته و راهکارهای عملی پلیس بین‌الملل در جهت پیشگیری و جلوگیری از بروز جرایم سازمان یافته فرامرزی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

پلیس بین‌الملل و جنایات سازمان یافته فراملی

در سال 1914 میلادی به دعوت آلبرت اول پادشاه موناکو، نخستین کنگره بررسی مسائل پلیسی با شرکت 188 نفر از افسران عالی رتبه‌ی پلیس و حقوقدانان 24 کشور جهان در کشور مذکور تشکیل شد، در سپتامبر سال 1923 دومین کنگره بین‌المللی پلیس جنایی در شهر وین اتریش به مدت پنج روز برگزار شد و در آن کنگره رؤسای پلیس کشورهای مختلف؛ از جمله کشورهای اتریش، بلژیک، مصر، آلمان، فرانسه، یونان، مجارستان، ایتالیا، هلند، لهستان، رومانی، سوئد، سوئیس، آمریکا و یوگسلاوی شرکت داشتند (بی‌نام، 1381: 6-10).

در جریان برگزاری این کنگره، کمیسیون بین‌المللی پلیس جنایی¹ تأسیس شد. اساسنامه آن نوشته و مقر مرکزی آن در شهر وین مستقر شد. در سال 1956 اسم سازمان از کمیسیون بین‌المللی پلیس جنایی به سازمان بین‌المللی پلیس جنایی تغییر یافت و اساسنامه آن مورد تجدیدنظر قرار گرفت و در سال 1989 ساختمان دبیرخانه کل به لیون فرانسه منتقل شد. باید توجه داشت که این سازمان تابع هیچ‌یک از سازمان‌های بین‌المللی دیگر همانند سازمان ملل متحد نیست و شخصیت حقوقی مستقلی دارد و چون بر اثر توافق یا قرارداد و تعهد دولت‌ها به وجود نیامده، از نظر حقوقی یک سازمان بین‌الدولی تلقی نمی‌شود، بلکه چون توسط مسئولان پلیس کشورها تشکیل شده و به صورت جهانی درآمده، از نظر حقوقی یک سازمان «بین‌المللی» است و این امر عامل مؤثری برای بی‌طرفی و استقلال عمل این سازمان به شمار می‌آید (مخدوم، 1387: 96-95).

سازمان اینترپل عمده‌ترین مأموریت خود را در سه محور خلاصه کرده است:

1. شبکه ارتباط جهانی پلیس: اینترپل به واسطه استفاده از یک شبکه ارتباطی بین‌المللی، پلیس کشورها را به هم مرتبط و اعضا را به تبعیت از یک قاعده کلی ملزم و از این طریق اطلاعات مهمی را در خصوص مجرمان مبادله می‌کند.
2. تهیه بانک اطلاعاتی جنایی و خدمات پژوهشی: این بخش یعنی بانک اطلاعات جنایی درصدد فراهم کردن زمینه دسترسی پلیس تمامی کشورهای عضو به آخرین اطلاعات مربوط به مجرمان و مبارزه با جنایات است که اطلاعاتی از قبیل نام و آثار انگشتان مجرمان و نحوه دسترسی به آنان و اموال مسروقه مانند گذرنامه و وسایل نقلیه و اطلاعات فنی را در اختیار اعضا قرار می‌دهد.
3. خدمات پلیس اجرایی: اینترپل با پشتیبانی آموزشی و اجرایی از اعضا، این امکان را فراهم می‌کند تا در صورت لزوم در زمینه جرم‌های اولویت‌دار مانند مجرمان فراری، امنیت عمومی، تروریست، مواد مخدر، جنایات سازمان یافته، قاچاق انسان، جرائم اقتصادی و جرائم پیشرفته مرتبط با فناوری روز، آموزش لازم و خدمات مربوط را دریافت کنند (مخدوم، 1387: 99-98).

اهداف سازمان اینترپل

طبق ماده 2 اساسنامه، اهداف سازمان به شرح زیر است:

1. تأمین و توسعه حداکثر امکان همکاری متقابل بین ادارات پلیس جنایی کشورهای عضو.
 2. تأسیس و توسعه کلیه مؤسساتی که جهت پیشگیری از وقوع جرائم عمومی ضرورت دارد.
- به موجب ماده 3 اساسنامه، سازمان اینترپل و کشورهای عضو در چارچوب همکاری‌های پلیسی متقابل، از هرگونه مداخله در اموری که ماهیت سیاسی، نظامی، مذهبی و نژادی داشته باشد، منع شده‌اند. «پل نزبیت» اهل کشور هنگ کنگ

زمانی که ریاست گروه جرایم سازمان یافته سازمان پلیس جنایی (اینترپل) را عهده‌دار بود، در خصوص تفکیک این نوع جرایم دسته‌بندی را در سه مقوله مطرح کرده است که عبارتند از: اولین مقوله، حالت سنتی است، برخی از سازمان‌های معروف نظیر مافیا و کارتل‌های کلمبیایی و نیز گروه ژاپنی یاکوزا، گروه چینی تراپاد و گروه فرشتگان جهنمی الهام گرفته از آمریکا را می‌توان در زمره گروه سنتی قرار داد. دومین دسته جنایات سازمان یافته فراملی امروزه، چیزی است که نزبیت آن را «حرفه‌ای‌ها» می‌نامد. حرفه‌ای‌ها دارای سلسله مراتب فرماندهی هستند؛ اما دارای سازمان دائمی نیستند. آنها برای انجام کاری ویژه یا کارهایی شکل می‌گیرند و سپس برای همیشه ناپدید می‌شوند و یا چنانچه در آینده برای انجام کار مشابهی فراخوانده شوند، یعنی دوباره تشکیل گروه می‌دهند. دسته سوم جنایات سازمان یافته فراملی امروزی از گروه‌های قومی جدید هستند که قطعاً در صحنه بین‌المللی گسترش می‌یابند. آنها از حمایت‌های قوم خود برخوردار هستند (بیابانی، 1388: 8).

به منظور اجرای پاسخ حقوقی و پلیسی در سطوح وسیع بین‌المللی، اینترپل با استفاده از امکانات و ظرفیت‌های فراوان و داشتن تعاملات و همکاری‌های گسترده با نهادها و ارگان‌های مختلف بین‌المللی مثل سازمان ملل، اتحادیه اروپا، دادگاه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، نقش مهمی در تأمین زمینه‌های همکاری و افزایش هماهنگی میان کشورهای عضو ایفا می‌کند. در سازمان پلیس جنایی بین‌المللی این تعاملات از طریق دفاتر ملی مرکزی یا همان ادارات اینترپل و ایجاد شبکه ارتباطی بین دبیرخانه کل و کشورهای عضو و دیگر نهادهای بین‌المللی انجام می‌گیرد (ICPO, 1991: 23).

نقش اینترپل در پرتو اسناد بین‌المللی

کشورهای جهان با آگاهی از امکانات و ظرفیت‌های این سازمان به نقش مهم آن در اجرای پاسخ حقوقی در کنوانسیون‌های مختلف بین‌المللی اشاره کردند و بیشتر به نقش محوری انتقال درخواست‌ها و مبادله اطلاعات به‌خصوص در مواقع ضروری پرداخته‌اند؛ هرچند به جزئیات بحث وارد نشده‌اند. در زیر به چند کنوانسیون مهم اشاره می‌شود:

کنوانسیون سازمان ملل علیه قاچاق مواد مخدر

بند هشتم از ماده هفت کنوانسیون مورد اشاره به نقش کلیدی اینترپل در انتقال درخواست‌ها به‌خصوص در مواقع ضروری این‌گونه اشاره می‌کند: هرگونه ارتباط پیشگیری قضایی دو طرفه بین اعضای این کنوانسیون باید از طرق مصرحه در آن انجام گرفته و در مواقع ضروری نیز ارتباطات از طریق سازمان پلیس جنایی بین‌المللی انجام می‌گیرد (UN, Viena 1998: Article 7, B).

پیش‌نویس کنوانسیون بین‌المللی رفع حمایت از تروریسم (مصوب 1999)

بند چهارم از ماده هیجدهم کنوانسیون مورد اشاره و ماده 187 اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در این خصوص بیان می‌دارند: انتقال درخواست‌ها و مبادله اطلاعات در زمینه مبارزه با تروریسم می‌تواند از طریق اینترپل یا هر سازمان منطقه‌ای دیگر انجام گیرد (UN: 1999, A. C. 6/58/C. 16, Article 18).

کنوانسیون تشکیل یوروپل

بند دوم از ماده 42 اساسنامه تشکیل پلیس کشورهای عضو اتحادیه اروپا بیان می‌دارد: یوروپل در راستای وظایف بیان شده در ماده 3 اساسنامه می‌تواند روابط خود را با دولت‌ها و سازمان‌های دیگر از جمله اینترپل جهت مبارزه با جرایم و پیشگیری از آنها برقرار کند (Europol, 1995: Article 92/2).

کنوانسیون اروپایی انتقال دادرسی مسائل جزایی (استراسبورگ، 1972)

بند دوم ماده 13 کنوانسیون فوق‌الذکر در خصوص نقش اینترپل در انتقال درخواست‌ها بیان می‌دارد: در موارد ضروری درخواست‌ها و ارتباطات ممکن است از طریق پلیس جنایی بین‌المللی به کشورهای متقاضی عنه فرستاده شود (Convention on Transfer of proceeding sin criminal matters Strasburg, 1992).

حالات استرداد

از وظایف اصلی اینترپل در استرداد این است که دفاتر ملی مرکزی و دبیرخانه کل باید مقدمات استرداد را فراهم کرده و سپس به شناسایی، تعقیب و دستگیری افراد مورد تقاضا پرداخته شود (قربان حسینی، 1370: 64) امروزه تنها استرداد مجرمان، مور نظر سازمان نیست و به‌علت سرقت‌ها و قاچاق اشیای ارزشمند از داخل کشورها و موارد دیگر غیر از اشخاص، نیاز به تدوین مقررات جدید در مورد استرداد اشیاء بیش از پیش احساس می‌شود. می‌توان حالت‌های زیر را برای استرداد مجرمان در نظر گرفت:

1- مشخص بودن محل حضور شخص

در این حالت می‌بایست احکام، اسناد و مدارک صادره از مقامات قضایی از لحاظ شکلی بر اساس آن‌چه در توافقات چندجانبه، کنوانسیون‌های بین‌المللی یا معاهدات متقابل تصریح شده در آیند و پس از آن درخواست‌ها از طریق دفاتر ملی مرکزی مستقر در کشورهای عضو و دبیرخانه کل به کشور متقاضی عنه فرستاده و استرداد پس از هماهنگی با پلیس کشورهای مسیر انتقال صورت می‌گیرد.

2- مشخص نبودن محل حضور شخص

مرحله اول: اعلام مشخصه‌های هویتی از جمله عکس، آثار انگشتان، مدارک و احکام بازداشت از طریق دفاتر ملی مرکزی کشور متقاضی به دبیرخانه کل. مرحله دوم: بررسی مسئله در خصوص اینکه موضوع سیاسی، مذهبی، نژادی و نظامی نباشد که این بررسی توسط دبیرخانه کل و نمایندگان کشورهای متقاضی و متقاضی عنه صورت می‌گیرد. مرحله سوم: انتشار و پخش واندتهای قرمز که مربوط به کسانی است که می‌بایست دستگیر شوند و به کشور درخواست کننده مسترد شوند. در این آگهی بین‌المللی جزییات دستور بازداشت، جرم ارتكابی، مشخصات مجرم و آثار انگشتان او موجود م باشد (عباسی، 1374: 95). مرحله چهارم: بعد از انتشار واندتد مربوطه، دفاتر ملی مرکزی از طریق هماهنگی با مبادی ورودی و خروجی و انجام چک‌های شناسایی محسوس و غیر محسوس به‌جهت وجود فرد مور نظر پرداخته و در صورت لزوم با هماهنگی مقامات قضایی دستور توقیف یا ممنوع الخروج بودن فرد صادر خواهد شد. پاسخ‌های صریح در خصوص وجود یا عدم وجود فرد در کشورهای عضو باید با سرعت از طریق دفاتر ملی مرکزی به دبیرخانه کل جهت انعکاس به کشور متقاضی ارسال گردد. مرحله پنجم: اینترپل از طریق دفاتر ملی مرکزی هماهنگی‌های لازم را برای اعزام افسران تحقیق یا مقامات قضایی و پلیسی کشورهای میزبان به‌عمل می‌آورد و به‌منظور جلوگیری از تداخل کار زمینه‌های مسافرت آنها را فراهم می‌کند.

بررسی یکی از مصوبات مجمع عمومی اینترپل که عالی‌ترین مرجع سازمان محسوب می‌شود، دیدگاه و نحوه استرداد مجرمان را توسط سازمان بهتر مشخص می‌کند. در مصوبه مجمع به‌منظور توجه بیشتر در خصوص استرداد موارد زیر مورد تأکید قرار گرفت:

- 1- تشویق کشورها به ایجاد پیشگیری چندجانبه و الحاق به کنوانسیون‌های بین‌المللی و منطقه‌ای استرداد از طریق مقامات پلیسی و قضایی.
- 2- توجه دادن مقامات کشور به نقش مهم شبکه ارتباطی گسترده اینترپل در موقعیت‌یابی سریع افراد و انتقال درخواست‌ها و مدارک.
- 3- تشویق کشورها به الگوبرداری از طرح کشورهای اروپایی درباره استرداد با توجه به جامعیت آن.
- 4- به‌منظور هماهنگی در انجام استرداد از لحاظ شکلی درخواست‌های استرداد باید شامل مشخصات مجرم، جزئیات جرم، حداکثر مجازات آن در قوانین مربوط، احکام بازداشت، شماره حکم و زمان مشخص شده برای استرداد باشد.
- 5- ارسال قوانین و معاهدات مربوط به استرداد کشورهای عضو به آرشیو دبیرخانه کل برای بهره‌برداری سایر کشورها.
- 6- تعیین آمارهای دقیق و انتدهای اعلام شده و زمان صدور آنها و نتایج حاصله به‌منظور ثبت در آرشیوها (Antalya, 1996).

بند یک - نقش اینترپل در پاسخ‌های اداری

از نمونه‌های مهم پیشگیری و همکاری‌های بین‌المللی در مراحل مختلف کشف، تعقیب و دستگیری مجرمین، پیشگیری پلیسی است. بعد از جنگ جهانی دوم و با شروع جنگ سرد و افزایش جرایم فراملی، ضرورت همکاری بین‌المللی در زمینه‌های پلیسی آشکارتر شد و همین امر نیز باعث شروع به‌کار مجدد سازمان اینترپل گردید.

ارکان پاسخ‌های اداری پلیسی

اجرای پاسخ‌های پلیسی کمک مؤثری در اجرای سریع و دقیق عدالت خواهد کرد و در واقع زیربنای پاسخ‌های حقوقی نیز اجرای پاسخ‌های اداری پلیسی است. در این گفتار ضمن تعیین ضرورت انجام پیشگیری پلیسی در اسناد بین‌المللی به ذکر اصول و اهداف حاکم بر انجام آن خواهیم پرداخت.

1- ضرورت اجرای پاسخ‌های اداری پلیسی در اسناد بین‌المللی

ماده 27 کنوانسیون سازمان ملل علیه جرایم سازمان یافته فراملی بیان می‌دارد انجام تحقیقات راجع به جرایم این کنوانسیون و همکاری با سایر دولت‌ها در زمینه‌های زیر انجام می‌گیرد:

- 1- شناسایی هویت اشخاص مظنون به دخالت در ارتکاب جرم.
- 2- مبادله اطلاعات با دولت‌های عضو در مورد وسایل و شیوه‌های مورد استفاده مجرمان و مسیرها و وسایل نقلیه و اوراق هویتی مجعول مورد استفاده.
- 3- گسترش فعالیت‌ها و همکاری‌های دولت‌های عضو سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و نهادهای مجری قانون و پلیس به‌منظور مقابله با جرم.

همان‌طور که از دقت در ماده فوق مشخص می‌شود، موارد ذکر شده از مصادیق بارز پاسخ اداری محسوب می‌شود. ماده 14 کنوانسیون پالرمو (سازمان ملل) در خصوص ضرورت مبادله اطلاعات که از موارد مهم همکاری‌های پلیسی محسوب می‌شود مقرر داشته است: نهادهای مجری قانون، پلیس و دیگر مقامات مؤثر در مبارزه با پولشویی می‌بایست در سطوح ملی و بین‌المللی بر اساس شرایط مندرج در قانون داخلی به مبادله اطلاعات و همکاری در مبارزه با پولشویی بپردازند (Un convention Against curruption, Merida- 2003: Article 19,b).

ماده 31 اساسنامه اینترپل نیز با تأکید بر اهمیت اجرای پاسخ‌های اداری پلیسی بیان می‌دارد: به‌منظور رسیدن به اهداف نهایی سازمان، نیاز به همکاری دائمی و وسیع در امور پلیسی با اعضای خود بر اساس امکانات و قوانین داخلی کشورها ضروری است. نحوه انجام این پیشگیری از طریق دفاتر ملی و دبیرخانه کل انجام می‌شود.

2- اصول و اهداف پاسخ‌های اداری پلیسی

2-1- احترام به حاکمیت ملی

سازمان پلیس جنایی بین‌المللی در چارچوب اساسنامه خود و با احترام به منشور سازمان ملل و الهام از روح حاکم بر اعلامیه جهانی حقوق بشر، بر اساس اصل احترام به قوانین داخلی کشورهای عضو و منع مداخله در امور داخلی کشورها سعی در ارتقا همکاری‌ها در سطح بین‌المللی دارد. در واقع، بر اساس ماده دوم اساسنامه، از اهداف تشکیل این سازمان ارتقا همکاری متقابل بین مقامات پلیسی در چارچوب قوانین داخلی از طریق دفاتر ملی مرکزی است که رؤسای آن از طریق مقامات کشورهای عضو معرفی می‌شوند (فیشوبویل؛ ایزابل؛ موسه مارک، 1385: 439).

2-2- رعایت حقوق بشر

امروزه نظام بین‌الملل در سطح گسترده‌ای متأثر از اصول حاکم بر نظام حقوق بشر بوده و این امر تأثیر خود را در همه ابعاد حقوقی، پلیسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره گذاشته است. اینترپل نیز ضمن تأثیرپذیری از این اصل، مبنای کارش را در ماده دوم اساسنامه خود، لحاظ قرار دادن روح حاکم بر اعلامیه جهانی حقوق بشر دانسته است. ضمناً به‌منظور حفظ آزادی‌های فردی و اجتماعی در ماده سوم اساسنامه، این سازمان از مداخله در امور مذهبی، سیاسی، نظامی و نژادی منع گردیده است. لازم به ذکر است با توجه به این که سازمان نقش مهمی در شکل‌گیری رویه و رفتار پلیسی در سطح بین‌المللی دارد، نهادینه کردن اصول حقوق بشر در رفتارهای پلیسی مثل بازجویی‌ها و توقیف‌ها در سطح بین‌الملل از اصول راهبردی سازمان مذکور محسوب می‌شود. (فیشوبویل، ایزابل و موسه مارک، 1385: 439).

2-3- پیشگیری از جرایم و اجرای قوانین جزایی

بر اساس مواد 2، 3 اساسنامه سازمان به‌منظور پیشگیری از ارتکاب جرم و اجرای قوانین جزایی با اراده جامعه، بین‌الملل به‌وجود آمده و این تنها اصلی است که کل کشورهای عضو در مورد آن اتفاق نظر دارند. صرف ایجاد جو ناامنی و ترس در سطح بین‌المللی برای مجرمان و اشاعه این تفکر بین ایشان که در اثر مشارکت‌های هماهنگ پلیسی و حقوقی بالاخره به چنگال عدالت گرفتار خواهند آمد؛ خود نقش پیشگیرانه قوی در مقابل جرایم بین‌المللی خواهد داشت.

2-4- برخورداری از حقوق یکسان

کشورهای عضو سازمان اینترپل سالانه در مجمع این سازمان که عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیرنده است شرکت می‌کنند و هر یک از نمایندگان نیز طبق ماده 13 اساسنامه از حق رأی یکسانی برخوردارند؛ ضمن این که دبیرخانه مکلف به ارائه خدمات یکسان به اعضا می‌باشد. هرچند بر اساس ماده 52 اساسنامه چنان‌چه هر یک از کشورهای عضو به تعهدات مالی خود که توسط مجمع عمومی بر اساس تولید ناخالص ملی و جمعیت کشور عضو تعیین می‌شود عمل نکند از حق رأی در جلسات مجمع عمومی محروم می‌شود؛ ولی سازمان در هر صورت خود را موظف به ارائه خدمات به تمام کشورها به‌منظور بسط و اجرای عدالت می‌داند.

5-2- جهان شمولى

هر عضو سازمان به‌منظور بسط همکاری‌ها می‌تواند از طریق دفاتر ملی مرکزی مستقر در آن کشور به‌طور مستقیم با دفاتر ملی مرکزی کشورهای دیگر و یا دبیرخانه کل ارتباط داشته باشند و از ظرفیت‌های موجود در آن نهاد ملی یا بین‌المللی استفاده کاملی را ببرد. ارتباط با دبیرخانه کل این مزیت را در پی دارد که اعضا می‌توانند تعاملات خود را با نهادهای بین‌المللی مرتبط با اینترپل همانند اداره گمرک بین‌المللی، واحد پست بین‌المللی، سازمان ملل و غیره به‌نحو وسیعی حفظ کرده و از توان و ظرفیت‌های نهادهای مختلف بین‌المللی در مقابله با جرایم استفاده نمایند.

بند دو-مصادیق پاسخ‌های اداری اینترپل

الف- تشخیص هویت

مجموع علوم و دانش‌هایی که برای کشف جرم و تشخیص هویت مجرمین مورد استفاده قرار می‌گیرد علوم جرم‌یابی نام گرفته است (محسنی، 1370: 125). در واقع، می‌توان گفت علم تشخیص هویت زیرمجموعه‌ای از علم جرم‌یابی است و هویت مجموعه صفات و مشخصاتی است که موجب تشخیص یک فرد از فرد دیگر یا یک شی از شی دیگر می‌شود (شرقی، 1377: 5). لازمه تعقیب مجرمین و اجرای عکس‌العمل‌های اجتماعی این است که در مرحله اول این جرایم کشف و مجرمان شناخته شوند و سپس آنها مورد تعقیب قرار گیرند. ضرورت انجام تشخیص هویت به‌دلایل زیر می‌باشد:

- 1- لزوم رعایت اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری و جلوگیری از اشتباه در تعیین هویت افراد.
 - 2- لزوم آگاهی مراجع قانونی از سوابق اشخاص به‌منظور تکمیل تحقیقات و تصمیم قضایی مناسب.
 - 3- شناسایی اشخاص و اجساد مجهول الهویه.
 - 4- شناسایی هویت واقعی افراد مراجعه کننده به بانک‌ها و مؤسسات خدمت‌رسانی.
 - 5- شناسایی و تحت نظر قرار دادن مجرمان حرفه‌ای (نجاتی، 1381: 18-15).
- سیستم تشخیص هویت اینترپل در واقع دو مسئولیت مهم را برعهده دارد:
- 1- شناسایی مجرمین که از هویت جعلی استفاده می‌کنند و اثر انگشت خود را در محل جا گذاشته‌اند.
 - 2- شناسایی اجسادى که هنوز شناسایی نشده است.
- اهداف کلی این واحد طبق مصوبه مجمع عمومی به‌شرح زیر می‌باشد:
- 1- تهیه و ارائه حمایت استراتژیکی و تکنیکی برای افزایش ظرفیت اعضا در استفاده از روش DNA
 - 2- به‌روز کردن اطلاعات آرشیو مربوطه از طرق مبادله به‌روز اطلاعات توسط اعضا (ICPO, 1989: No 810, 25).

ب- سجل کیفری مجرمان

در ماده 22 کنوانسیون پالرمو به این امر تأکید گردیده که قانون‌گذاری و سایر اقدامات مقتضی برای ملحوظ کردن سوابق محکومیت به ارتکاب جنایات فراملی باید در کشورهای دیگر لحاظ گردد. بدیهی است محکومیت کیفری یاد شده، باید محکومیت قطعی غیرقابل تجدیدنظر باشد (UnDoc. A/551383/Add).

سازمان پلیس جنایی بین‌المللی با اطلاع از این ضرورت و با بهره‌گیری از امکانات تشخیص هویت و اطلاعاتی که از دفاتر ملی مرکزی کشورهای عضو واصل می‌گردد اقدام به تشکیل مرکز سجل کیفری برای مجرمان حرفه‌ای و فراملی

نموده است. لازم است که اطلاعات واصله به منظور تأثیرگذاری و بهره‌برداری مفیدتر به روز بوده و همکاری سایر کشورها را می‌طلبد. در این مرکز موارد زیر به تفکیک نگهداری می‌شود:

ثبت و حفظ سابقه کامپیوتری از اسامی مجرمین و اسامی مستعار آنها.

حفظ سابقه کامپیوتری از اشیا یا اسناد گمشده یا مسروقه.

حفظ سابقه کامپیوتری از جنایات و تقسیم‌بندی آنها و محدوده فعالیت سازمان‌های بزهکار.

مجموعه کامل از آثار انگشتان، DNA، سوابق مجرمان و عکس آنها.

ج- مبادله اطلاعات

مبادله سریع و به‌موقع اطلاعات در عصر معروف به IT نقش بسیار مهمی در همه زمینه‌ها به‌خصوص مسائل حقوقی و پلیسی ایفا می‌کند. از این جهت که اینترنت تنها کانال رسمی ارتباط بین مراجع پلیسی بسیاری از کشورهاست و با توجه به امکانات و زمینه‌های فراوان آن در مبارزه با جرایم می‌توان از این سازمان به‌عنوان نمادی مهم در هماهنگی برای مبارزه با جرایم بین‌المللی نام برد، سه عامل سرعت، امنیت و وسعت انتشار در امر تبادل اطلاعات اهمیت بسزایی دارد. به این منظور سازمان اقدام به استفاده از وسایل مخابراتی پیشرفته مانند سیستم‌های ای‌اس‌اف¹ در سطح کشورهای عضو کرده است. سیستم پیشرفته I-24/7 است که به‌طور 24 ساعته آماده سرویس‌دهی به اعضا می‌باشد. این سیستم در سال 2003 با پیوستن کانادا شروع به کار کرد و در سال 2007 با پیوستن سومالی حلقه اتصال اعضا به آن تکمیل گردید. این سیستم مخابراتی پیشرفته این امکان را برای کشورهای عضو فراهم می‌کند که به‌صورت متقابل بتوانند از پایگاه داده‌های دبیرخانه کل و کشورهای دیگر استفاده نمایند. بدین منظور، تبادل اطلاعات از طریق صدور اعلامیه یا وانتد در دبیرخانه کل می‌باشد. در زیر به چند نوع وانتد مهم اشاره می‌گردد:

1- اعلان آبی (استعلام)²

اگر فردی تحت نظر پلیس یک کشور باشد و آن کشور بخواهد اطلاعات کاملی درباره شگردهای ارتکاب جرم توسط او به‌دست آورد از دبیرخانه کل و یا دفاتر ملی کشورهای عضو به‌منظور بهره‌گیری از بهترین روش پیشگیری و مبارزه درخواست اطلاعات خواهد نمود که این درخواست به‌وسیله اعلان آبی در بین اعضا منتشر می‌گردد.

2- اعلان سبز (هشدار)³

برای اینکه پلیس کشورهای عضو از وضعیت مجرمی که محکومیت خود را گذرانده و ممکن است در کشورهای دیگر مبادرت به ارتکاب جرم نماید مطلع شوند، دبیرخانه کل با صدور اعلان سبز، نوع ارتکاب جرم و شیوه‌های کار و دیگر اطلاعات مورد نظر را به اطلاع کشورهای دیگر می‌رساند.

3- اعلان زرد (گمشدگان)⁴

این اعلان در خصوص افراد گم شده از محل زندگی خود با درخواست کشورهای عضو صادر می‌شود و به این منظور مشخصات و عکس فرد گم شده توسط کشور متقاضی به دبیرخانه کل فرستاده می‌شود و به‌وسیله صدور این اعلان مراتب به سایر کشورها ارسال می‌شود.

1- Automated Search Facilities
2- Blue Notice (enquiry)
3- Green Notice (Warning)
4- Yellow Notice (missing persons)

4- اعلان مشکی (اجساد شناسایی نشده)¹

از طریق صدور این اعلان می‌توان از کشورهای عضو اینترپل که تعداد زیادی هم هستند نسبت به استعمال در خصوص اجساد که به دلایل مختلف از جمله قاچاق غیرقانونی در نقاط مختلف دنیا کشف می‌شوند کمک گرفته و از این طریق گامی مهم در جهت تسلی خاطر بازماندگان برداشت.

5- اعلان قرمز (تحت پیگرد)²

این اعلان در مورد افرادی که تحت تعقیب جامعه بین‌المللی هستند صادر می‌شود و در آن باید علاوه بر مشخصات هویتی، اطلاعات قضایی نیز درج شود. مدت اعتبار این اعلان 5 سال است که می‌بایست از طریق کشور متقاضی به روزرسانی شود.

بر اساس مصوبه مجمع عمومی دو نوع اعلان قرمز در اینترپل شناسایی گردیده است که حسب مورد ممکن است در دادگاه‌های ملی یا بین‌المللی صادر شده باشد. یک نوع آن مربوط به دستور جلب صادره از مراجع قضایی در مرحله تعقیب به منظور کشف جرم و جلوگیری از فرار متهم صادر می‌شود و نوع دوم هم مربوط به مجرمانی است که در دادگاه محکوم شده و می‌بایست محکومیت خود را تحمل کنند (Resolution, No/AGN/66/Res/7/Newdehl, 1997).

6- اعلان نارنجی³

برای هشدار به پلیس، عموم مردم و سایر سازمان‌های بین‌المللی در رابطه با تهدیدهای ممکنه با سلاح‌های مخفی، بمب‌های دست‌ساز و دیگر موارد خطرناک از این اعلان استفاده می‌شود.

7- اعلان ویژه سازمان ملل و اینترپل

جدیدترین اعلانی که در پی قطعنامه 1617 شورای امنیت صادر شد؛ دبیر کل سازمان ملل را موظف می‌کند به منظور ایجاد شرایط بهتر برای کمک به اجرای دستورات 1267 شورای امنیت با اینترپل همکاری کند. این دستورات شامل مسدود کردن دارایی‌ها، ممنوع الخروج کردن افراد، ممنوع کردن فروش اسلحه به مرتببان یا طالبان و موارد مشابه می‌شود.

د- تشکیل واحد هوشمند آنالیز جرم⁴

یک اقدام مهم و ابتکاری سازمان، تشکیل واحد آنالیز جرم در دبیرخانه کل می‌باشد. مجمع عمومی ضمن تصویب این موضوع با تأکید بر اهمیت مدیریت تجزیه و تحلیل اطلاعات پراکنده و نقش این موضوع در کشف جرم به کشورهای عضو توصیه کرد که واحد مذکور را در سطح ملی و بین‌المللی تشکیل دهند و خواستار همکاری وسیع اعضا با این واحد و در اختیار قرار دادن تجربیات خود به دیگر اعضا و ضرورت استفاده از افراد آموزش دیده و متخصص بدین منظور گردید. در این راستا دبیرخانه کل موظف گردید در خصوص شبکه‌سازی وسیع بین اعضا و استانداردهای روش‌ها و تکنیک‌های مورد استفاده اقدامات لازم را انجام دهد. در ضمن به کشورهای عضو پیشنهاد گردید استفاده از GIS یا سیستم اطلاعات جغرافیایی که یک سیستم رایانه‌ای جهت مدیریت، هماهنگ‌سازی و تجزیه و تحلیل داده‌های مرجع

1- Black Notice (unidentified persons)

2- Red Notice (wanted)

3- Orang wanteu

4- (ACIU) Analytical criminal intel-ligenunit

است و همچنین استفاده از هسته مشاورین و یا متخصصین دیگر را در این زمینه سرلوحه کارهای خود قرار دهند. استفاده از این واحد و هماهنگی کشورها در مبارزه با جرایم دارای نتایج بسیار مفید بوده است.

شناسایی قربانیان و حمایت از بزه‌دیدگان

حمایت از بزه‌دیدگان جرایم با توجه به عدم برابری امکانات و توانایی آنها در مقایسه با مجرمان و ارتباطات مجرمان بین‌المللی با مقامات دولتی فاسد و حاکمیت رعب و هراس بر فعالیت‌های آنان در مقایسه با جرایم دیگر، امری ضروری است. بزه‌دیدگان به‌خصوص زنان و کودکان که بیشتر در معرض خطر قرار دارند در سه بعد باید مدنظر قرار گیرند، جبران خسارات ناشی از جرم، تعقیب کیفری و مجازات مجرم، تأمین امنیت بزه‌دیدگان از تعرضات اجتماعی. گاهی اوقات که عامل جرم مشخص نیست و امکان جبران خسارت وجود ندارد، جبران خسارات باید از طریق دولت‌ها به‌صورت جمعی انجام گیرد. این نوع جبران خسارت اکثراً در جرایم فراملی و سازمان یافته انجام می‌پذیرد. جبران خسارات جمعی قربانیان جرم، معمولاً در مواردی که مباشر جرم مشخص نیست یا اینکه قادر به پرداخت خسارت نیست، صورت می‌گیرد. در واقع، فلسفه جبران خسارت جمعی هم بستگی جامعه با بزه‌دیده است. (ICPO International criminal police reriwT, 1992: No 438-4) در این راستا به‌منظور بهبود پیشگیری پلیسی، لزوم تخصص و منطقه‌ای کردن فعالیت‌های پلیسی با توجه به تنوع جرایم فراملی در مناطق خاص، امری ضروری به‌نظر می‌رسد. برای مثال، کشورهای عضو سازمان اقتصادی اکو گرفتار جرایم مربوط به قاچاق مواد مخدر با توجه به همسایگی با افغانستان می‌باشند. لذا تشکیل پلیس کشورهای اکو که در زمینه مبارزه با مواد مخدر تخصص بیشتری داشته باشند نتایج مفیدتری را به‌دست خواهد داد. (ICPO International criminal police reriwT, 1992: No 438-4) این موضوع، یعنی اهمیت تشکیل پلیس منطقه‌ای و قاره‌ای از جمله اکوپل، آسه آن پل و یوروپل و همکاری آنها با سازمان پلیس جنایی بین‌المللی از موضوعات مورد تأکید مجمع عمومی اینترپل می‌باشد.

مصادیق جنایات سازمان‌یافته فراملی مندرج در کنوانسیون پالمو

همکاری بین‌المللی در جهت سرکوب این جنایات حائز اهمیت است و بدون این همکاری تابعان حقوق بین‌الملل و به‌خصوص دولت‌ها کارایی لازم را در جهت مبارزه با این جنایات ندارند. کنوانسیون‌های بین‌المللی بر این نکته اتفاق نظر دارند که برای رفع این معضل باید موارد مندرج در این کنوانسیون‌ها را در حقوق داخلی وارد کرده و با جرم‌انگاری آنها همکاری لازم را در جهت اجرای آنها به‌عمل آورند (خطیبی، 1391: 63).

کنوانسیون ملل متحد علیه جنایات سازمان‌یافته فراملی¹ بر اساس قطعنامه 55/25 مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ 15 نوامبر سال 2000 میلادی در شهر پالمو ایتالیا به‌تصویب رسیده و در دسامبر 2000 برای امضای دولت‌ها مفتوح گردید. این کنوانسیون اصلی‌ترین سند بین‌المللی در مبارزه علیه جنایات سازمان‌یافته فراملی می‌باشد. ماده اول این کنوانسیون، هدف از این کنوانسیون را تقویت همکاری جهت مقابله و مبارزه مؤثر با جنایات فراملی اعلام می‌نماید (دلخوش، 1390: 58).

کنوانسیون پالمو به‌تعریف جنایات سازمان‌یافته فراملی نپرداخته است، لیکن ماده 5 کنوانسیون صرفاً به جرم‌انگاری مشارکت در یک گروه جنایت‌کارانه سازمان یافته پرداخته که علت این امر را باید در ارتباط تام جنایات سازمان یافته

1- United Nation Convention Against Transnational Organized Crime, 2000.

فراملی و گروه جنایت‌کارانه سازمان یافته جستجو کرد که این دو لازم و ملزوم هم می‌باشند. ماده 5 مقرر می‌دارد: هر دولت متعاهدی اقدامات قانون‌گذاری و سایر اقداماتی که ضروری باشند اتخاذ خواهد نمود که اعمال زیر را جرم جنایی تلقی کند، در صورتی که به‌طور عمدی ارتکاب یابند:

الف) هر یک از دو جرم جنایی زیر یا هر دو جرم صرف‌نظر از اینکه شروع به فعالیت جنایت‌کارانه باشد یا جرم تام باشد.
1- توافق با یک یا چند شخص دیگر برای ارتکاب یک جنایات شدید در صورتی که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم به‌منظور تحصیل یک نفع مالی یا نفع مادی دیگری باشد و در صورتی که حقوق داخلی چنین اقتضا کند، متضمن عملی باشد که یکی از شرکا در انجام توافق به‌عهده گرفته باشد یا یک گروه جنایت‌کارانه سازمان یافته در آن دخیل باشد.
2- رفتاری کسی که با علم بر هدف و فعالیت جنایت‌کارانه عمومی یک گروه جنایت‌کارانه سازمان یافته یا با علم بر قصد ارتکاب جنایات مورد بحث، شرکت فعال کند در:

الف - فعالیت‌های جنایت‌کارانه گروه جنایت‌کارانه سازمان‌یافته.

ب - فعالیت‌های دیگر گروه جنایت‌کارانه سازمان یافته با علم بر این که مشارکت وی در نیل به هدف جنایت‌کارانه موصوف مؤثر است.

ج - سازماندهی، هدایت، کمک، مساعدت، تسهیل یا مشاوره دادن در ارتکاب جنایت شدیدی که یک گروه جنایت‌کارانه سازمان یافته در آن دخیل باشد.

1- علم، قصد، هدف، مقصود یا توافق مورد اشاره در بند 1 این ماده را می‌توان از اوضاع و احوال موضوعی عینی استنباط کرد.

2- دولت‌های متعاهدی که حقوق داخلی آنها برای تحقق جرایم مندرج در بند 1 الف (1) این ماده وجود یک گروه جنایت‌کارانه سازمان یافته را لازم می‌دانند، تضمین خواهند کرد که حقوق داخلی آنها تمام جنایات ارتكابی توسط گروه‌های جنایت‌کارانه سازمان‌یافته را شامل شود. چنین دولت‌های متعاهدی که حقوق داخلی آنها وجود عملی را برای تحقق توافق انجام شده در راستای ارتکاب جرایم مندرج در بند مذکور لازم می‌دانند، چنین امری را موقع امضا یا تودیع سند تصویب، پذیرش، تصدیق یا الحاق به این کنوانسیون به دبیر کل ملل متحد اطلاع خواهند داد (سلیمی، 1382: 33 - 32).

طبق ماده 2 کنوانسیون پالمو گروه مجرم سازمان یافته عبارت است از یک گروه تشکل یافته، متشکل از سه نفر یا بیشتر، که برای یک دوره زمانی مشخص وجود داشته و با هدف ارتکاب یک یا چند جرم شدید یا اعمال مجرمانه مندرج در این کنوانسیون به‌منظور تحصیل مستقیم یا غیرمستقیم منفعت مالی یا سایر منافع مادی به‌صورت هماهنگ فعالیت می‌کند (اسعدی، 1386: 71).

کنوانسیون پالمو مصادیق جرایم سازمان یافته را به‌شرح زیر اعلام می‌نماید:

تطهیر درآمدهای نامشروع (پولشویی): یکی از مصادیق جنایات سازمان یافته در کنوانسیون پالمو جرم پولشویی است که مبارزه و مقابله با آن از چالش‌های مورد اهمیت کشورهای عضو این کنوانسیون می‌باشد.

با عنایت به کنوانسیون پولشویی شورای اروپا مصوب 1988، پولشویی فرآیندی است که به‌موجب آن فرد عالمأ و به‌قصد رهایی از عواقب رفتار مجرمانه، منبع اصلی درآمدهای حاصل از اعمال مجرمانه را مخفی نگه داشته و به این درآمدها جلوه‌های پاک و حاصل از اعمال قانونی می‌بخشد (باقرزاده، 1388: 31). در جهت مقابله با پولشویی نهادی بین‌المللی که

اصطلاحاً نیروی ویژه اقدام مالی علیه پولشویی¹ نام دارد؛ در سال 1989 ایجاد شد. عمده وظایف این سازمان به شرح زیر می‌باشد:

نظارت بر نحوه پیشرفت کمی و کیفی کشورهای عضو در اجرای مقررات پولشویی.

بررسی و گزارش روند شیوه‌های اعمال شده و پیشنهاد ضوابطی برای مقابله با پولشویی.

تشویق کشورها به پذیرش و اجرای مقررات و استانداردهای جهانی (تجلی، 1390: 29-28).

قاچاق غیرمجاز اسلحه: تولید و قاچاق سلاح‌های گرم نه تنها منافع غیر قانونی کلانی را عاید گروه‌های سازمان یافته جنایت کار می‌کند، بلکه در تقویت این گروه‌ها و سایر گروه‌های جنایت کار به‌ویژه تروریست‌ها و همچنین تقویت افراد جنایت کار نقش اساسی دارد. به شرحی که نمایندگان برخی دولت‌ها در اجلاس پالمو تأکید کردند که گسترش قاچاق تسلیحات موجب افزایش انواع جنایات و حتی خودکشی می‌گردد. در زمینه قاچاق تسلیحات، سند استنادی، پروتکلی است که تحت عنوان «پروتکل علیه تولید غیرقانونی و قاچاق سلاح‌های گرم، قطعات و اجزای آنها و مهمات» مکمل کنوانسیون پالمو تنظیم شده است (سلیمی، 1382: 97). طبق ماده 5 این پروتکل موارد زیر جرم‌انگاری شده است:

هر دولت متعاهدی اقدامات قانون گذاری و اقدامات دیگری که برای جرم جنایی تلقی نمودن اعمال زیر وقتی که به‌طور عمدی ارتکاب بیابند، اتخاذ خواهد نمود:

الف) تولید غیرقانونی سلاح‌های گرم، قطعات و اجزای آنها و مهمات.

ب) جعل یا امحا غیرقانونی، از بین بردن یا تغییر مارک‌های روی سلاح‌های گرم که حسب ماده 8 این پروتکل، وجود آنها لازم است.

هر دولت متعاهدی همچنین اقدامات قانون گذاری و اقدامات دیگری که برای جرم جنایی تلقی نمودن رفتارهای زیر ضروری باشد اتخاذ خواهد نمود:

الف) طبق مفاهیم اساسی سیستم حقوقی خود، شروع به ارتکاب یا مشارکت در ارتکاب جرم مقرر در بند 1 این ماده.

ب) سازمان دهی، هدایت، کمک، تشویق کردن، تسهیل نمودن یا هم‌فکری در ارتکاب یک جرم مقرر در بند 1 این ماده (تجلی، 1390: 98).

3) قاچاق زنان و کودکان: پروتکل الحاقی جلوگیری، سرکوب و مجازات قاچاق انسان، به‌ویژه زنان و کودکان به کنوانسیون جنایات سازمان یافته فراملی، کلیدی ترین و مهم ترین سند عملی سازمان ملل متحد در مقابل زنان و کودکان است.

علل عمده قاچاق زنان و کودکان عبارتند از شرایط اقتصادی و اجتماعی (فقر، اشتغال)، سنت و فرهنگ، بلایای طبیعی و یا مخاصمات مسلحانه، جهانی شدن و پیامدهای آن بر حوزه‌های مختلف می‌باشد. به‌صورت اختصار اشکال استثمار ناشی از قاچاق انسان، به‌ویژه زنان و کودکان عبارتند از: 1- استثمار جنسی؛ استثمار جنسی تجاری؛ ازدواج زود هنگام و اجباری؛ 2- کار کشاورزی، فعالیت‌های غیر قانونی مانند موادمخدر؛ استثمار کودکان در بازی‌ها و سرگرمی‌ها مانند مسابقات شتر سواری در کشورهای حاشیه خلیج فارس و.....؛ 3- شرکت کودکان در مخاصمات مسلحانه و 4- فرزند خواندگی غیرقانونی.

پیامدهای قاچاق زنان و کودکان، دارای 1- آثار فردی از جمله افسردگی، مشکلات بازگشت به خانه به‌ویژه پیامدهای استثمار جنسی، قاچاق اندام، بیماری‌های مقاربتی، کودکان سرباز و..... 2- آثار اجتماعی از جمله نقض حقوق بشر، کاهش

1- (FATF) Financial Action Task Force on Money Laundering.

رشد اقتصادی و توسعه جامعه و..... می‌باشد. پروتکل مذکور بر مقابله دولت‌های عضو با قاچاق زنان و کودکان تأکید ویژه‌ای دارد (مصفا، 1390: 3-1).

قاچاق مهاجران: پروتکل الحاقی کنوانسیون پالمو با عنوان «قاچاق مهاجران از طریق زمینی، دریایی و هوایی» مکمل کنوانسیون ملل متحد علیه جنایات سازمان‌یافته فراملی، تدوین گردید و مینا و مستند این عنوان جنایی شد. مطابق این پروتکل، قاچاق مهاجران، عبور غیر قانونی از مرز خواه بدون سند هویت یا گذرنامه و هواه با اسناد جعلی، تقلب، ارتشا و یا استفاده شخص از گذرنامه دیگری می‌باشد. طبق کنوانسیون پالمو و پروتکل‌های الحاقی آن، قاچاق اشخاص در کشورهای دنیا، قابل تعقیب است و همه کشورها صالح به رسیدگی قضایی و تعقیب متهمین در این خصوص می‌باشند (سلیمی، 1390: 17).

فساد مالی (ارتشا): در فرهنگ حقوقی بلاک، در تعریف فساد مالی آمده است: «عملی که به قصد دادن امتیاز مغایر با حقوق و وظیفه رسمی دیگران انجام می‌گیرد». فساد مالی شامل اعمال مختلفی از قبیل دادن و گرفتن رشوه و حق و حساب، فرار از مالیات و.... می‌شود. در کنوانسیون پالمو، فساد مالی (ارتشا) به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جنایات سازمان یافته فراملی؛ در ماده 8 بدین شرح تعریف شده است: هر دولت متعاهدی اقدامات قانون‌گذاری و اقدامات دیگری که برای جرایم جنایی تلقی نمودن اعمال زیر ضروری باشد اتخاذ خواهد کرد، هنگامی که به‌طور عمدی ارتکاب یابند: الف) وعده، پیشنهاد، دادن یک نفع ناروا به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم به یک مأمور خدمات عمومی برای خود مأمور یا شخص یا نهاد دیگری به‌منظور اینکه مأمور نامبرده در اعمال و وظایف رسمی خودش کاری را انجام دهد یا از انجام کاری امتناع کند.

ب) درخواست یا پذیرش یک نفع ناروا توسط مأمور عمومی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم یا توسط شخص یا نهاد دیگری به‌منظور اینکه مأمور نامبرده در اعمال و وظیفه رسمی خود عملی را انجام دهد یا از انجام عمل خودداری کند (سلیمی، 1382: 86-85). دولت‌های عضو کنوانسیون پالمو متعهد می‌گردند تا اقدامات لازم را جهت جرم‌انگاری مشارکت در ارتکاب فساد مالی و معاونت در آن را انجام دهند.

علاوه بر موارد فوق که محور اصلی مصادیق جنایات سازمان یافته فراملی و پروتکل‌های الحاقی را در کنوانسیون پالمو شکل می‌دهد، مصادیقی از قبیل قاچاق مواد مخدر، سرقت آثار و اشیاء فرهنگی، هنری و تاریخی و قاچاق آنها، سرقت مالکیت معنوی افراد، اعمال تجاری ممنوع سودآور داخلی و بین‌المللی، قمار و تأسیس قمارخانه‌های غیر قانونی، قاچاق مواد رادیو اکتیو و هسته‌ای، خرید و فروش اعضای بدن انسان، خرید و فروش حیوانات نایاب، داروها و مواد سمی نایاب، سرقت در اشکال مختلف، قتل‌های قراردادی و اعمال خشونت، هواپیماربایی، دزدی دریایی، جرایم علیه محیط زیست، جعل و ضرب سکه تقلبی، چاپ اسکناس در اسناد بین‌المللی مختلف و بعضاً در قوانین داخلی کشورها به‌عنوان جنایات سازمان یافته فراملی جرم‌انگاری شده است (دلخوش، 1390: 59-58).

لازم به توضیح است که جمهوری اسلامی ایران از ابتدای تصویب کنوانسیون پالمو در سال 2000 جزو کشورهای امضا کننده آن بوده است؛ لیکن تا به امروز در مرجع قانونی خود (مجلس شورای اسلامی) این کنوانسیون را به تصویب نرسانده است. با عنایت به اینکه طبق ماده 9 قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران «مقررات عهدی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است»؛ لذا در می‌بایم متن کنوانسیون پالمو و پروتکل‌های الحاقی آن تا کنون در حکم قانون داخلی نبوده، در نتیجه قابلیت اجرایی نخواهد داشت. البته جمهوری اسلامی ایران در

مورد بسیاری از مصادیق مندرج در کنوانسیون پالمو اقدام به وضع قوانین از جمله قانون مبارزه با پولشویی، قانون مبارزه با مواد مخدر و..... نموده است.

نتیجه‌گیری

جرم سازمان یافته، حتی به شکل داخلی، خطرات فراوانی را برای جوامع مختلف ایجاد می‌نماید. با توجه به جمع شدن امکانات، استعدادها و نیروها در یک نقطه و انسجام و تشکیلی که مجرمین سازمان یافته از آن برخوردارند و قدرت و ثروتی که این گونه سازمان‌های تبهکار می‌توانند پس از مدتی فعالیت به‌دست آورند و از آن در جهت اشاعه فعالیت‌های مجرمانه خود بهره‌گیرند، تاثیر سوء این نوع جرم بر امنیت جوامع و اقتصاد آنها و حتی اساس حکومت‌ها و بنیان‌های اخلاقی جوامع بسیار فراتر از تاثیر اندک جرایم فردی است (صادرقی، 1386: 191). با عنایت به این که معمولاً این جرایم با انگیزه منفعت‌طلبی یا انگیزه‌های سیاسی برای کسب قدرت انجام می‌شود؛ لذا عزم نیروهای پلیس و پلیس بین‌الملل در جهت مبارزه با آن از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. جامعه جهانی با احساس نیاز و همچنین با آگاهی از تاثیرات مخرب جنایات فراملی و به‌منظور حفظ اصول حاکمیتی کشورها، سازمانی را با عنوان پلیس بین‌الملل جنائی تشکیل داده است. این سازمان با داشتن پتانسیل‌های فراوان، ضمن افزایش همکاری‌ها بین مقامات امنیتی و انتظامی کشورهای مختلف از طریق تعامل با سازمان‌های ملی و بین‌المللی و گسترش علوم انتظامی، سعی در اجرای سیاست جنائی به‌منظور مبارزه با جنایات و پیشگیری از وقوع آنها در سطوح ملی و بین‌المللی دارد. در همین راستا شناخت ظرفیت‌ها و نقاط ضعف و قدرت پلیس بین‌الملل در مبارزه با جنایات فراملی به‌خصوص از نوع سازمان یافته امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

پیشنهادات

- 1) لازم است که سازمان با توجه به استفاده مجرمان از فنون تکنولوژی جدید در ارتکاب جرم، زمینه‌ای را فراهم کند که حداکثر تعامل میان نهادهای تحقیقاتی، پژوهشی و دانشگاهی و پلیس برقرار شود.
- 2) با توجه به وضعیت حقوقی خاص حاکم بر اینترپل و اهمیت بین‌المللی آن، شایسته است که اینترپل به‌عنوان یکی از نهادهای سازمان ملل قرار گیرد. این مسئله از آن جهت مورد تأکید است که بسیاری از تصمیمات اینترپل دارای ضمانت اجرای قوی نیست.
- 3) اینترپل از هرگونه عملیات پلیسی در خاک کشورهای عضو به‌منظور حفظ حاکمیت دولت‌ها منع‌گردیده است، لذا لازم است تمهیداتی هر چند با تغییر اساسنامه اندیشیده شود که در صورت نیاز به همکاری و هماهنگی پلیس کشورهای عضو اینترپل بتواند به‌صورت مستقیم وارد عرصه استرداد شوند.
- 4) ارائه مشاوره حقوقی به مقامات پلیسی کشورها در مبارزه با جنایات سازمان یافته فراملی.
- 5) برگزاری کارگاه‌های آموزشی لازم به نیروهای پلیس کشورهای عضو در جهت پیشبرد اهداف مقرر در کنوانسیون پالمو و پروتکل‌ها الحاقی آن و جلوگیری از بروز این جنایات.
- 6) انتشار سالانه گزارشات در خصوص اقدامات و مبارزات پلیس کشورهای عضو.
- 7) تلاش در جهت جرم‌انگاری جنایات سازمان یافته فراملی مندرج در کنوانسیون پالمو در قوانین داخلی کشورها.
- 8) همکاری بیس از پیش پلیس کشورهای عضو و به‌خصوص پلیس منطقه‌ای در مقابله با این نوع جنایات.
- 9) برگزاری کنفرانس‌های توجیهی در کشورهایی که سازمان‌های تبهکار فعالیت بیشتری در آن حوزه دارند.

- 10) اطلاع‌رسانی هدفمند به مردم جهت آگاهی از انواع مدل‌های جدید این نوع جنایات به‌خصوص بحث قاچاق اندام و قاچاق زنان و کودکان.
- 11) ایجاد بانک اطلاعاتی مبتنی بر فناوری نوین در جهت تعقیب و شناسایی مجرمین حرفه‌ای.
- 12) ایجاد یک ستاد مرکزی برای هماهنگی نیروهای اقدام‌کننده علیه جنایات فراملی.

1. اردبیلی، محمدعلی (1382)، **حقوق جزای عمومی**، جلد اول، نشر میزان، چاپ دوم.
2. اردبیلی، محمدعلی (1382)، **پیشگیری قضایی و استرداد مجرمین**، نشر میزان.
3. اسعدی، سید حسن (1386)، **جرایم سازمان یافته فراملی**، تهران: نشر میزان.
4. آقایی، بهمن (1378)، **فرهنگ حقوقی بهمن انگلیسی به فارسی**، Black s Law Dictionary 3، تهران: نشر گنج دانش.
5. باقرزاده، احد، (1388)، **پولشویی در حقوق ایران وانگلستان واسناد بین المللی**، تهران: نشر میزان، چاپ دوم.
6. بیابانی، غلامحسین، پاییز (1388)، **جرائم سازمان یافته و همکاری‌های جنایی، فصلنامه نظم و امنیت انتظامی**، شماره سوم، سال دوم.
7. بی‌نام (1381)، **بولتن چگونه اینترنتی به وجود آمد**، اداره کل پلیس بین الملل.
8. تجلی، سیدآیت‌الله (1390)، **مبارزه با پولشویی و تأمین مالی تروریسم در بانک‌ها**، تهران: انتشارات آراد کتاب.
9. تقی‌زاده انصاری، مصطفی (1388)، **سازمان جهانی پلیس جنایی (اینترپل)**، تهران: انتشارات جنگل، جاودانه.
10. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (بی‌تا)، **ترمینولوژی حقوق**، چاپ دوم، تهران، بی‌نا.
11. خطیبی، عبدالکریم (1391)، **مصادیق بارز جرم سازمان یافته در قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه حقوقی قضایی آیین دادرسی**، سال هشتم، شماره 16 و 17.
12. دلخوش، علیرضا (1390)، **مقابله با جرایم بین المللی: تعهد دولت‌ها به همکاری**، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
13. سلیمی، صادق (1382)، **جنایات سازمان یافته فراملی**، تهران: انتشارات تهران: دا.
14. سلیمی، صادق (1390)، **سخنرانی استاد سلیمی در دوره آموزشی نقش سازمان ملل متحد در مقابله با جنایات سازمان یافته فراملی: قاچاق زنان و کودکان در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**.
15. شرقی، عباس (1372)، **علم انگشت‌نگاری**، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
16. عباسی، محمود (1374)، **پلیس بین الملل**، انتشارات مجد.
17. مصفا، نسربین (1390)، **جزوه دوره آموزشی نقش سازمان ملل متحد در مقابله با جنایات سازمان یافته فراملی: قاچاق زنان و کودکان**، تهران: انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد.
18. محسنی، مرتضی (1370)، **حقوق جزای عمومی**، تهران: انتشارات گنج دانش.
19. مخدوم، حمیدرضا (1387)، **نقش اینترپل در زمینه استرداد مجرمین و راه‌های بهینه کردن آن، فصلنامه کارآگاه**، دوره دوم، شماره 4.
20. صادقی، حسین (1386)، **حقوق جزای بین الملل**، تهران: نشر میزان، چاپ دوم.

21. میری دلماس مارتی (1381)، **نظام‌های بزرگ سیاسی جنایی**، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرنآبادی، ج اول، چاپ میزان.
22. نجاتی، مهدی (1381)، **پلیس علمی و کشف علمی جرایم**، تهران: انتشارات سمت.

ب) لاتین

1. Cario - **Resolution** No/ AGN/670Res/16 (1998).
2. **Convention** of the setting up of a European police office (Europol) Brussels', 1995, Article92/2.
3. **Convention** on Mutual Assistance and cooperation between customs Administration, brusselsT, 1997, article 10.
4. **Convention** on Transfer of proceeding sin criminal matters (Strasburg, 1992).
5. **Draft international convention** for the suppertion of terrorist Financing (1999) (A. C. 6/58/C. 16) Article 18.
6. **ICPO** - international criminal police reriwT 1992-No 438.
7. **ICPO** - international criminal police Review, 1989- No 810
8. **ICPO** - international criminal police review, 1991-no 433.
9. Lombois(c). (1971), **Droit penal international ·pans**, Dalloz.
10. **Model Treaty Extradition** New York 14 December 1990 Article 9(1).
11. **Resolution** no/ AGN/63/Res/16(Antalya- 1996).
12. **Resolution** no/ AGN/65/Res/12(Antalya- 1996) Model Treaty Extradition New York 14 December 1990 Article 9(1). Convention on Transfer of proceeding sin criminal matters
13. **Resolution** no/ AGN/65/Res/12(Antalya- 1996).
14. **Resolution** No/AGN/66/Res/7/Newdehl, 1997.
15. **Resolution** No/AGN/670Res/16 (Cario-1998).
16. **Rome of the international criminal court** (Rome- 1998) Article 68.
17. **Scheme relations mutual Assistance in criminal Matters within the common wealthT Hare** 1989, as Strasburg, 1992.
18. **Scheme relations mutual Assistance in criminal Matters within the common wealthT Hare** 1989, as amended 1990.
19. UN **convention** against curruption (Merida- 2003) Article 19(b).
20. UN **convention** against Itlieit trafficking inter narcotic Drags and psycho tropic substances (Viena).
21. UN **convention** against Itlieit trafficking inter narcotic Drags and psycho tropic substances (Viena 1998) Article 7(B).
22. **UN treaty on mutual Assistance in criminal matters**, network, 19 December 1990, Article 11.
23. UnDoc. A/551383/Add/.
24. United Nation **Convention** Against Transnational Organized Crime, 2000.

نقش دیپلماسی عمومی نوین در تأمین منافع ملی جمهوری اسلامی ایران

سید محمدجواد موسوی خورشیدی*

دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی

چکیده

دیپلماسی عمومی به‌عنوان یکی از ابزارهای به‌کارگیری قدرت نرم نشان داده است که نقش و تأثیر بسزایی در تقویت و حصول منافع ملی کشورها دارد. از آنجا که یکی از محورهای اصلی در مبحث منافع ملی کشورها موضوع کسب قدرت و وجهه ملی است، لاجرم دیپلماسی عمومی کارآمد می‌تواند در نایل آمدن به این هدف مثمرتر واقع گردد. امروزه، دیپلماسی عمومی به‌دلیل تأثیر پایدار و کم هزینه‌ای که در به‌دست آوردن اهداف سیاست خارجی می‌تواند داشته باشد، به‌عنوان بدیلی در برابر دیگر منابع سنتی قدرت، از جمله قدرت نظامی و اقتصادی، جایگاه عمده‌ای در سیاست خارجی کشورها یافته است. در این میان، کشور ایران به‌دلیل غنای منابع ادبی، فرهنگی و تاریخی، دارای منابع بالقوه‌ای است که می‌تواند با به‌کارگیری این منابع، در جهت نیل به منافع خود گام بر دارد. از این‌رو، مقاله حاضر قصد دارد به‌دنبال پاسخی به این سؤال باشد که دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران چگونه در عصر جهانی شدن ارتباطات بر تأمین منافع ملی این کشور تأثیرگذار است. در پاسخ به این سؤال این فرضیه عنوان می‌شود که با تغییر در ماهیت قدرت و تنوع در بازیگران بین‌المللی و با اهمیت یافتن مؤلفه‌های قدرت نرم در عصر جهانی شدن و انقلاب اطلاعات، دیپلماسی عمومی نقش مهمی در تأمین منافع ملی جمهوری اسلامی ایران ایفا می‌کند.

کلید واژه‌ها

دیپلماسی عمومی نوین، ارتباطات شبکه‌ای، قدرت نرم، جهانی شدن ارتباطات، منافع ملی.

مقدمه و طرح مسئله

دیپلماسی فعالیتی است که افراد از همان زمانی که ارتباطات پا به عرصه وجود نهاد؛ به‌طور آگاهانه یا ناآگاهانه درگیر آن بوده‌اند. پس از برقراری تماس میان گروه‌های اجتماعی اولیه، تفکر دیپلماتیک بر حفظ روابط در جهان جمعی و احتمالاً درگیر منازعه متمرکز بوده است (Sharp, 2009: 10). به‌طور سنتی دیپلمات‌ها از طریق ارتباطات، پیام‌رسانی، مذاکره و نمایندگی با همتایان خود به تعامل می‌پرداخته‌اند. لیکن این مفهوم با تغییراتی که در سیاست جهانی به‌موجب پدیدار شدن کنش‌گران و مسائل جدید در عرصه بین‌المللی شده است مورد چالش قرار گرفته است. در واکنش به این تحول، ایده تعامل مستقیم با شهروندان خارجی توسط کارگزاران سیاست خارجی اهمیت ویژه‌ای یافته است.

دیپلماسی عمومی اصطلاح نسبتاً جدیدی است که در خلال جنگ سرد و به‌ویژه پس از پایان آن محبوبیت روزافزونی در میان سیاست‌گذاران، دانشگاهیان و اصحاب رسانه یافته است. این اصطلاح اول بار در سال 1965 توسط ادموند گولینون¹ رئیس دانشکده حقوق و دیپلماسی فلچر دانشگاه تافتز برای توصیف فرآیندی به‌کار گرفته شد که طی آن کنش‌گران بین‌المللی به دنبال تحقق اهداف سیاست خارجی خود از طریق برقراری ارتباط با عموم مردم در خارج از کشور هستند. تاچ از دیپلماسی عمومی به‌عنوان «فرآیند ارتباط‌گیری یک حکومت با عامه خارجی در تلاش برای ایجاد درک از ایده‌ها و ایده‌آل‌های ملت خود، نهادها و فرهنگ‌ها و همچنین اهداف ملی و سیاست‌های جاری خود» یاد می‌کند (Tuch, 1990: 3).

دیپلماسی عمومی اغلب به‌عنوان عمل روابط عمومی یا بازاریابی یک دولت-ملت نسبت به مخاطبان خارجی تعریف می‌شود. در واقع بسیاری از اصطلاحات و استراتژی‌های رایج در رشته روابط عمومی در دیپلماسی عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرند. عمده‌ترین این اصطلاحات و استراتژی‌ها، ایده‌ی مدیریت برند یک محصول یا خدمت می‌باشد. در رابطه با موضوع دیپلماسی عمومی، این محصول‌ها همان حکومت و سیاست‌های آن بوده و شهرت آن حکومت «برند ملی» نامیده می‌شود. سیمون آنهولت متخصص برندسازی ملی، برند ملی را به‌عنوان «بافت و زمینه‌ای که پیام‌ها در قالب آن دریافت می‌شود و نه خود پیام‌ها» تعریف می‌کند (Anholt, 2007: 272). وی معتقد است که عموم مردم نه تخصص و نه تمایل به تامل درباره‌ی یک حکومت خارجی دارند و پاسخ‌های آنها به سیاست‌های اتخاذ شده توسط حکومت‌ها به‌طور کلی توسط برداشت‌های قبلی آنها از آن کشور شکل می‌گیرد.

در حالی که قدرت‌های بزرگ به‌طور مشخصی از منابع عظیم قدرت سخت، یعنی نیروی نظامی و اقتصادی، در مقایسه با کشورهای کوچک‌تر برخوردار هستند، به برکت تحولات جدیدی که در پی انقلاب در ارتباطات در عرصه روابط بین‌الملل به‌منصه ظهور رسیده است، برای اولین بار در تاریخ جهان این روزنه برای کشورهای کوچک و متوسط (به‌لحاظ اقتصادی-نظامی) گشوده شد تا بتوانند در صورت به‌کارگیری درست از ابزارهای قدرت نرم در روند تحولات و فرآیند تصمیم‌سازی در صحنه بین‌الملل نقش ایفا کنند. با توجه به این‌که تحقیقات انجام گرفته در زمینه دیپلماسی عمومی اغلب از دیدگاه قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ایالات متحده که خاستگاه این مفهوم نیز بوده است صورت گرفته است، این مقاله به بررسی این موضوع می‌پردازد که آیا در عصر جهانی شدن ارتباطات دیپلماسی عمومی ابزار موثری در تأمین منافع ملی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌رود یا خیر.

بدین منظور پس از ارائه چارچوب مفهومی، بحث در امتداد سه بخش اصلی جریان می‌یابد. ابتدا، دیپلماسی عمومی نوین به لحاظ کارکردهای آن در مقایسه با دیپلماسی سنتی یا دیپلماسی عمومی سنتی تبیین می‌گردد. سپس این بحث دنبال می‌شود که دیپلماسی عمومی «نوین» چگونه به اهداف خود یعنی کسب منافع ملی از رهگذر ترغیب و نفوذ نایل می‌گردد. سرانجام، پس از مشخص گردیدن فرآیندهای دخیل و ماهیت دیپلماسی عمومی نوین این تحقیق به پیامدهای این موضوع برای جمهوری اسلامی ایران خواهد پرداخت. در جمع‌بندی عنوان خواهد شد که دیپلماسی عمومی شبکه‌ای با به‌کارگیری ابزار نوین ارتباطی می‌تواند جمهوری اسلامی ایران را یاری رساند تا نقش فعال‌تری در عرصه بین‌الملل ایفا نموده و از این رهگذر به منافع ملی خود نایل آید.

چارچوب مفهومی: دیپلماسی عمومی و منافع ملی

پس از پایان جنگ سرد عرصه بین‌الملل شاهد تغییری بنیادین از رهیافت ورود به جنگ به‌عنوان راهی برای کسب امتیاز و توسعه سرزمینی به‌سمت منع کاربرد زور یا تهدید مبتنی بر زور بوده است، موضوعی که ذیل بند 4 ماده 2 منشور ملل متحد منعکس شده است (Zacher, 1998: 2). علاوه بر این تغییر اساسی، جهان در حال تجربه انقلاب عظیم اطلاعاتی و توسعه اقتصادی است که چهره روابط بین‌الملل را دگرگون ساخته است. تمامی عوامل مذکور را می‌توان در کاهش درگیری خشونت‌آمیز میان دولت‌ها موثر دانست. اگرچه کاهش در تعداد جنگ میان دولت‌ها را نمی‌توان امری بدیهی و متغیری ثابت در عرصه بین‌المللی تلقی نمود، اما نضج گرفتن نگرشی متفاوت نسبت به حصول منافع ملی از طریق به‌کارگیری روش‌های نرم اعمال نفوذ مبتنی بر ترغیب و نه اجبار نسبت به دوره‌ی پس از جنگ دوم جهانی و حتی پایان جنگ سرد، ویژگی بارز و برجسته عصر پسامدرن کنونی است.

یکی از محورهای اصلی در بحث منافع ملی کشورها کسب منابع قدرت و وجهه ملی است. در یک تعریف کلی از قدرت گفته می‌شود که قدرت توانایی تغییر رفتار دیگران به‌منظور تمکین از خواسته‌های خود به‌شمار می‌رود. به‌طور کلی سه راه برای این کار متصور است: 1- اجبار (سیاست چماق)، 2- تطمیع (سیاست هویج) و 3- جذابیت (قدرت نرم) (Nye, 2009). قدرت نرم یک کشور از سه منبع حاصل می‌گردد: 1- فرهنگ (چنانچه برای دیگران دارای جذابیت باشد)، 2- ارزش‌های سیاسی (زمانی که یک کشور در داخل و خارج به آنها پایبند باشد) و 3- سیاست‌های خارجی یک کشور (زمانی که مشروع بوده و دارای مبنای اخلاقی باشند) (Nye, 2009).

دیپلماسی عمومی یک زمینه تحقیقاتی و عملی جدیدی است که در نیمه دوم قرن بیستم زمانی که فعالیت‌های دیپلماتیک در کنار دیگر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی تحت نظارت رسانه‌ها و افکار عمومی قرار گرفت توجه زیادی را به‌خود جلب نموده است. در خلال جنگ سرد دو طرف دعوا یعنی ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی سابق در تلاش برای جلب حمایت و برقراری موازنه حساس تسلیحات هسته‌ای و همچنین در تلاشی سخت برای پیروزی در نبرد ایدئولوژیک میان نظام کاپیتالیسم و کمونیسم توجه ویژه‌ای به این امر مبذول داشتند. دیپلماسی عمومی طی جنگ سرد الهام‌بخش مطالعات کثیری از ابزار مختلفی بود که دو ابرقدرت و دیگر دولت‌ها برای نایل شدن به اهداف خود به آنها متوسل می‌شده‌اند. اما پس از واقعه 11 سپتامبر 2001 فصل جدیدی در مطالعات دیپلماسی عمومی آغاز شد. چالش‌ها و الزامات جدید دیپلماسی عمومی در دوره‌ی پس از جنگ سرد یا به‌طور دقیق‌تر پس از 11 سپتامبر تحت تاثیر سه تحول مرتبط به هم در ارتباطات جمعی، سیاست و روابط بین‌الملل بوده است (Gilbao, 2008).

انقلاب در فناوری‌های ارتباطاتی موجد دو اختراع عمده یعنی اینترنت و شبکه‌های خبری جهانی هم‌چون CNN، BBC و الجزیره بوده است که تقریباً قادر به پوشش خبر به‌طور زنده در هر نقطه از جهان هستند. اینترنت و شبکه‌های خبری جهانی به منبع اطلاعاتی عمده در مورد امور و مسائل جهانی بدل گشته‌اند. اینترنت فرصت‌های بی‌شماری برای تبادل افکار و عقاید در مورد مسائل جهانی در اختیار دولت‌ها، سازمان‌های غیر دولتی، جوامع، موسسات و حتی افراد قرار می‌دهد. تحولات اخیر در حوزه سیاست نیز بسیاری از جوامع را از رژیم‌های استبدادی به نظام‌های دموکراتیک رهنمون گشته و باعث مشارکت توده مردم در فرآیندهای سیاسی شده است. تغییرات در اولویت‌های روابط بین‌الملل نیز اهداف و ابزار سیاست خارجی را دستخوش تحولات اساسی کرده است. کسب وجهه مطلوب و محبوبیت در اطراف جهان از طریق جذابیت و ترغیب به موضوعی مهم‌تر از ملاحظات سرزمینی و مواد اولیه که به‌طور سنتی از طریق اقدامات نظامی و اقتصادی تأمین می‌شدند مبدل شده است.

تحقیقات موجود در زمینه دیپلماسی عمومی دارای چندین نقاط ضعف اصلی هستند. اغلب مطالعات تاریخی بوده و اغلب به تجارب ایالات متحده در خلال جنگ سرد می‌پردازند. گزارش‌های تاریخی از دیپلماسی عمومی مشروط به آن‌که تحلیلی بوده و صرفاً بازگو کننده مسائل کلی نباشند، مفید است؛ اما کمک مطالعات موجود به بسط و توسعه نظریه و روش‌شناسی در زمینه دیپلماسی عمومی اغلب اندک و محدود بوده است. هم‌چنین به دلیل عدم توجه به کشورهای دیگر به‌جز ایالات متحده آمریکا و به کنش‌گران جدید بین‌المللی هم‌چون سازمان‌های غیر دولتی، گروه‌های جامعه مدنی و افراد، مطالعات انجام گرفته دارای محدودیت هستند.

تعریف دیپلماسی عمومی

ارتباطات رسمی متمرکز بر عامه مردم¹ همواره وجود داشته‌است، اما در یک زمینه جدید، این امر معنای جدیدی نیز یافته است. تعاریف زیادی از دیپلماسی عمومی به‌عمل آمده است که در ذیل به آنها اشاره خواهد شد. بنا بر تعریفی که مرکز مورگو² در صفحه وب خود به‌دست می‌دهد «دیپلماسی عمومی به تأثیر نگرش‌های عمومی در شکل‌دهی و اجرای سیاست‌های خارجی پرداخته و شامل ابعادی از روابط بین‌الملل می‌گردد که ورای دیپلماسی سنتی قرار می‌گیرند: کاشت و پرورش³ افکار عمومی در کشورهای دیگر توسط حکومت‌ها؛ تعامل گروه‌ها و صاحبان منافع در یک کشور با کشور دیگر؛ گزارش امور خارجی و تأثیر آن بر سیاست؛ ایجاد پیوند و ارتباط میان آنهایی که سروکارشان با ارتباطات است هم‌چون دیپلمات‌ها و خبرنگاران خارجی و فرآیند ارتباطات بین فرهنگی». گرگوری با تأکید بر نقش دیپلماسی عمومی در قرن 21 عقیده دارد «دیپلماسی عمومی به‌مثابه‌ی ابزاری است که دولت‌ها و برخی کنش‌گران فروملی و غیردولتی توسط آن فرهنگ‌ها، نگرش‌ها و رفتار را درک می‌کنند؛ روابط را ساخته و مدیریت می‌کنند و به نفوذ در اندیشه‌ها و بسیج اقداماتی برای پیشبرد منافع و ارزش‌های خود می‌پردازند» (Gregory, 2011).

از دیدگاه حکومتی هم به‌عنوان مثال ایالات متحده مأموریت دیپلماسی عمومی آمریکا را «حمایت از حصول اهداف سیاست خارجی ایالات متحده، پیشبرد منافع و ارتقای امنیت ملی از رهگذر اطلاع‌رسانی و اعمال نفوذ بر شهروندان خارجی و هم‌چنین از طریق توسعه و تقویت ارتباط میان مردم و حکومت ایالات متحده با شهروندان دیگر کشورهای جهان» می‌داند. به‌طور کلی می‌توان گفت که دیپلماسی عمومی تلاش یک دولت برای تأثیرگذاران بر افکار عمومی،

1 - Publics
 2 - Murrow Center
 3 - Cultivation

ارزش‌ها و نگرش‌های شهروندان دولت دیگر به‌منظور پیش‌برد منافع ملی خود می‌باشد. اهداف دیپلماسی عمومی بستگی به اولویت‌های سیاست خارجی یک کشور دارد. این اهداف می‌تواند طیف گسترده‌ای از موضوعات را از ارتقای دموکراسی و حقوق بشر گرفته تا ترمیم چهره‌ی گذشته یک کشور، ملاحظات اقتصادی و جذب توریسم در بر گیرد.

در پی تازه‌ترین تحولات پیرامون دیپلماسی عمومی، مفهوم جدیدی تحت عنوان دیپلماسی عمومی نوین با تأکید بر نقش فناوری‌های جدید ارتباطاتی با به عرصه وجود گذاشته است. مقاله حاضر قصد دارد تا در این قسمت به بررسی دو موضوع پردازد؛ اول این‌که مولفه‌های اصلی و فرضیات بنیادین دیپلماسی عمومی «نوین» را کشف نماید؛ دوم، به این موضوع پردازد که آیا دیپلماسی عمومی می‌تواند در کسب منافع ملی کشورهای در حال توسعه هم‌چون ایران نقش موثری ایفا کند. بدین‌منظور نخست مفهوم دیپلماسی عمومی نوین در مقایسه با دیپلماسی سنتی بررسی می‌شود. سپس نحوه‌ی عمل‌کرد دیپلماسی عمومی «نوین» در نیل به اهداف آن‌که همان ترغیب و اعمال نفوذ باشد مورد کنکاش قرار می‌گیرد.

کارکردها و ویژگی‌های دیپلماسی عمومی نوین

اگرچه ایده دیپلماسی عمومی یعنی اعمال نفوذ و اثرگذاری بر شهروندان کشورهای دیگر در کنار حفظ تعامل سنتی با هم‌تایان حکومتی، توجه قابل ملاحظه‌ای را از سوی دانشگاهیان و متصدیان امر به‌خود جلب نموده است، اما دیپلماسی عمومی «نوین» یا شبکه‌ای، مفهومی نسبتاً جدید است. این بخش به ارتباط این مفهوم با دیپلماسی سنتی و مفاهیم مربوطه می‌پردازد.

دیپلماسی عمومی، دیپلماسی سنتی و مفاهیم مرتبط

طیف گسترده‌ای از تعاریف راجع به دیپلماسی عمومی وجود دارد، اما تمامی این تعارف حول این نکته که دیپلماسی عمومی همانا تعامل با شهروندان خارجی به‌قصد اعمال نفوذ بر افکار آنها به‌جای ارتباطات، مذاکره و نمایندگی بین حکومتی سنتی است اشتراک نظر دارند (Melissen, 2005: 5).

دیپلماسی عمومی بازتاب دهنده توجه ویژه به «تصویر» در سیاست بین‌الملل بوده و دغدغه‌هایی هم‌چون پاسخ‌گویی دموکراتیک، پیامدهای ارتباطات اجتماعی گسترده و رای مرزها، پیشرفت‌های حاصله از فناوری ارتباطات و تأثیر رسانه‌های شبانه‌روزی جهانی را شامل می‌شود (Hocking, 2005: 31). بنابراین، برنامه‌های مبادله‌ای نمونه کلاسیک دیپلماسی عمومی هستند چرا که در پی ارتباط مستقیم با مخاطبان معین خارجی بوده تا برای آنها تجربه‌ای دست اول از کشور مبدا فراهم نموده، فهم و درک متقابل برقرار ساخته و بدین‌ترتیب رهبران فکری پدید آورند که آنها بتوانند اطلاعات موردنظر را در کشور مقصد منتشر نمایند (Smith, 2009: 50). دیگر نمونه‌های رایج شامل خیرپرانی بین‌المللی، بیانیه‌های مطبوعاتی، برگزاری سمینار و سخنرانی‌های عمومی، تورهای فرهنگی، بحث‌های اینترنتی و غیره می‌گردند.

دیپلماسی عمومی را می‌توان از لحاظ فرآیند، مولفه و جدول زمانی تقسیم‌بندی کرد. دیپلماسی عمومی شامل سه فرآیند اصلی می‌شود که عبارتند از تک‌گفتاری¹ یعنی بیان صریح موضع یک حکومت نسبت به موضوعی معین بدون امکان بازخورد؛ گفت‌وگو² یعنی روشی که طی آن افراد از ورای مرزها وارد بحث و تبادل نظر با یکدیگر می‌شوند و تشریح

مساعی¹ یعنی پل زدن بر اختلافات از طریق پروژه‌های مشترکی که امکان ایجاد یک رابطه پایدار را فراهم می‌سازد (Arsenault & Cowan, 2008: 10-30).

از لحاظ مولفه‌ها، دیپلماسی عمومی شامل شنیدن و گوش سپردن به محیط بین‌الملل از طریق گردآوری اطلاعات راجع به افکار عمومی خارجی، حمایت از خط‌مشی‌ها یا منافع، انتشار دستاوردهای فرهنگی، برنامه‌های مبادله‌ای و خبرپراکنی بین‌المللی به‌منظور برقراری ارتباط با شهروندان خارجی، خصوصاً از طریق به‌کارگیری رسانه‌های جدید می‌باشد (Cull, 2008: 31-51). به‌طور کلی دیپلماسی عمومی بر اساس سه جدول زمانی عمل می‌کند: در کوتاه مدت به‌دنبال تبیین بافت و محیطی که تصمیمات سیاست خارجی و داخلی در آن اتخاذ می‌گردد است؛ در میان مدت می‌تواند تلاشی برای کسب مشروعیت و محبوبیت برای سیاست‌های ارزشمندانه خارجی باشد و در طولانی مدت در پی ایجاد روابط پایدار است (Nye, 2008: 94-109). بنابراین پرواضح است که دیپلماسی عمومی یک مفهوم چندوجهی بوده و در عمل متفاوت است و به‌هیچ وجه مفهوم یکپارچه‌ای نیست.

به‌علاوه ضروریست تا وجوه افتراق میان دیپلماسی عمومی و دیگر مفاهیمی که ممکن است به‌نظر مشابه برسند برشمرده شود. در خود ادبیات موجود نیز در مورد ماهیت دقیق ارتباط میان تبلیغات، روابط عمومی و برندسازی ملی و دیپلماسی عمومی اختلاف است. برخی از تعاریف عامی که از دیپلماسی عمومی ارائه می‌شود ممکن است با تعاریف عام تبلیغات² تلافی یابند. در حالی که تبلیغات سعی دارد به مردم بگوید چگونه فکر کنند و ذهن خود را بسته نگاه دارند، دیپلماسی عمومی یک ارتباط دو طرفه بوده و به آن‌چه مخاطب می‌گوید گوش فرا می‌دهد (Mellisen, 2005: 18-19). تفاوت دیپلماسی عمومی با روابط عمومی کمی پیچیده‌تر است، چرا که از لحاظ جهت، هدف و کانال‌های پیام‌رسانی اغلب دارای هم‌پوشانی هستند، اما اختلاف اساسی بین این دو در این است که روابط عمومی نهایتاً اعمال نفوذ بر مردم به‌منظور جا انداختن یک محصول یا خط‌مشی است؛ در حالی که دیپلماسی عمومی فی‌نفسه در پی ایجاد ارتباط به‌مثابه یک ارزش است. سرانجام، اگرچه برندسازی و دیپلماسی عمومی رویکردهایی طولانی مدت با ابعادی داخلی هستند، اما برندسازی نمایانگر رویکردی جامع‌تر با اهدافی گسترده‌تر است، در حالی که دیپلماسی عمومی صرفاً یک استراتژی برای شکل‌دهی به ادراکات خارجی است (Mellisen, 2005: 19-21). این قبیل تمایزات ما را به‌سمت ویژگی‌های دیپلماسی عمومی «نوین» رهنمون می‌سازند.

دیپلماسی عمومی «نوین»

اگرچه دیپلماسی عمومی به رویه‌ای جا افتاده برای دیپلمات‌ها بدل گشته‌است، اما ایده دیپلماسی عمومی «نوین» پدیده‌ای است که اخیراً در سایه انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات وارد بحث‌های کارشناسی شده‌است. اگرچه این دو مفهوم مکمل یکدیگر بوده و در برخی موارد ویژگی‌های «نوین» در واقع نتیجه تاکید و تمرکز بر فعالیت‌های قدیمی است، اما تفاوت اصلی در این است که دیپلماسی عمومی نوین نمایانگر تغییر در رویکرد از «توزیع اطلاعات در میان مخاطبان خارجی به‌سمت تماس مستقیم با آنها» (Mellisen, 2005: 13-14) است.

این امر نتیجه تغییر در اوضاع و احوال محیط بین‌المللی بود. نخست آن‌که ما شاهد ظهور دولت پسامدرنی هستیم که تنها بخشی از شبکه چند لایه روابط با دیگر کنش‌گران را شکل می‌دهد، اگرچه باید پاسخگوی پیامدهای آن نیز باشد. این تغییر همراه شده است با ظهور سپهر عمومی جهانی که در آن جامعه عمومی جهانی در تلاش برای برخورد با مشکلات

1 - Collaboration
2 - Propaganda

مشترکی هم‌چون محیط زیست، حقوق بشر و عدالت اجتماعی در عرصه بین‌الملل بوده که این خود مرهون پیشرفت‌های حاصله در فناوری‌های ارتباطات و حمل‌ونقل می‌باشد. سرانجام، همان‌طوری که نای خاطر نشان می‌سازد «در عصر اطلاعات، قدرت نیز درباره این است که داستان چه کسی پیروز می‌شود» (Nye, 2009). بدین‌معنا که انتشار پیام به‌صورت یک‌طرفه از سوی حکومت‌ها در حال تبدیل شدن به یک استراتژی شکست خورده در جهان شبکه‌ها است. تمامی این شرایط بر ساختارهای سنتی دیپلماتیک فشار وارد می‌سازند تا خود را با یک نظام غیر سلسله‌مراتبی وفق داده، بر تشریک مساعی و استراتژی‌های جمعی متمرکز شده و شهروندان خارجی را نه به‌عنوان یک هدف بلکه به‌عنوان کنش‌گران ذی‌نفوذ و دارای نقش فعال در نظر بگیرند.

شاخص‌ترین تفاوت میان دیپلماسی عمومی سنتی و دیپلماسی عمومی نوین در رویکرد ارتباطی آنها نهفته است، به این معنا که دیپلماسی عمومی سنتی، سلسله‌مراتبی و توده‌محور است، در حالی که دیپلماسی عمومی نوین شبکه‌محور است. مدل سلسله‌مراتبی که عمدتاً طی جنگ سرد توسط ایالات متحده آمریکا توسعه یافت به‌لحاظ مفهومی به تبلیغات نزدیک‌تر بوده و از «دیپلماسی عمومی استراتژیک» جهت انتقال جریان‌های اطلاعات بالا به پایین به مخاطبان هدف استفاده می‌کند (Hocking, 2005: 36-37).

بنابراین، دیپلماسی عمومی سنتی بر پایه یک فرآیند دو مرحله‌ای استوار است، یعنی با تاثیرگذاری بر افکار عمومی خارجی که به‌نوبه خود بر سیاست خارجی کشورها تاثیر خواهد گذارد، به اهداف خود نایل می‌آید. از این‌رو، این نوع دیپلماسی از یک مدل ارتباطی حمایت می‌کند که از طریق انتقال اطلاعات دستچین شده به‌طور تهاجمی در پی ترغیب است. با این‌حال، این مدل حکومت‌ها را نسبت به نتایج کارشان پاسخگو می‌دارد (Metzl, 2001: 2). از طرف دیگر مدل شبکه‌ای واکنشی است نسبت به تغییر در محیط بین‌المللی که صفت مشخصه آن تنوع فرهنگی، ظهور کنش‌گران جدید و پیدایش رسانه‌های تعاملی است (Zaharna, 2007: 213). این مدل تمرکز زدوده¹ بوده و بنابراین کنترل کمتری در دست داشته و بر نیاز به شکل‌گیری ارزش‌ها و استانداردها و نه حفظ اقتدار مطلق تاکید می‌کند. در مواجهه با مشکلات فراملی مشترک، این مدل به‌دنبال ایجاد روابط حول منافع مشترک به‌منظور ترغیب عمل در حوزه‌هایی است که حکومت‌ها به‌تنهایی قادر به ایفای نقش نیستند. این مدل لزوماً مبتنی بر عضویت پراکنده‌تر و سازماندهی غیر سلسله‌مراتبی‌تر برای گنجاندن کنش‌گران جدید و به‌کارگیری موثر دانش تخصصی آنهاست. بدین‌ترتیب، دیپلماسی شبکه‌ای مستلزم تغییر در استراتژی ارتباطاتی و رهاسازی رویکرد ارتباطات توده‌محور مبتنی بر به‌کارگیری خبرپراکنی بین‌المللی برای انتقال پیام‌های گلچین شده به مخاطبان وسیع ولی در عین‌حال ایستا و بی‌تحرك برای حصول اهداف سیاسی می‌باشد. در عوض دیپلماسی عمومی نوین بر رویکرد ارتباطات شبکه‌ای تاکید می‌کند که مبتنی بر ایجاد روابط پایدار با شهروندان خارجی، فی‌نفسه به‌عنوان یک هدف و متعاقباً مبتنی بر تبادل پیام، گفت‌گویی دو طرفه و تعامل بوده و تا حدی از اعمال کنترل بر پیام نهایی صرف‌نظر کند.

نفوذ و ترغیب در دیپلماسی عمومی نوین

دیپلماسی عمومی نوین تاثیر خود را از ماهیت شبکه‌ها و فناوری‌های ارتباطی جدید کسب می‌کند. این نوع دیپلماسی هم‌چنین ارتباط نزدیکی با مفهوم قدرت نرم و تلاش برای کسب اعتبار در جهان پسامدرن دارد. با این حال ضروری است مسائل خاصی را که این نوع دیپلماسی با آن مواجه است مدنظر قرار داد.

شبکه‌ها و نفوذ

ساختار شبکه‌ای واجد ویژگی‌های خاصی است که به خودی خود بر کیفیت اقتاعی آن می‌افزاید. ویژگی اصلی ساختار شبکه‌ای این است که به‌جای ارسال یک طرفه پیام به مخاطبان در برگیرنده شرکای نسبتاً هم‌سانی است که همگی در تولید یک پیام سهیم هستند. از این‌رو تمامی کنش‌گران، قدیم و جدید، نقشی برای ایفا نمودن دارند و مهم‌تر آن که نظرات آنها در واقع شنیده شده و در فرآیند سیاست‌گذاری لحاظ می‌گردد.

این امر در بردارنده دو مزیت آشکار است؛ نخست، احتمال پذیرش آن‌چه که شخص خود در تولید و توثیق آن نقش داشته است بیشتر است. به‌علاوه، کارکردن درون ساختار شبکه‌ای متضمن آن خواهد بود که «معنا» به‌طور گروهی ایجاد شده و بنابراین کمتر در معرض تحریفات فرهنگی قرار گرفته و در صورت بروز چنین مسأله‌های نیز آسان‌تر رفع و رجوع خواهد شد. بنابراین شبکه به‌عنوان ساختاری برای ارتباط موثر در نظر گرفته می‌شود که در درون آن «روایت‌های میان فرهنگ‌ها به‌طور جمعی تولید می‌گردد» (Nye, 2010).

دومین مزیت آن است که با گنجاندن تنوع و هزینه‌های تعاملی اندک در جریان اطلاعات، شبکه‌ها موجب تبادل اطلاعات و تقویت نوآوری می‌گردند و بدین‌ترتیب است که شبکه به‌واسطه ساختار آن منشا هم‌افزایی می‌گردد (Zaharna, 2009: 91-93). اما این مزایا بستگی به کیفیت شبکه‌ای دارد که گفت‌گو و مشارکت درون آن رخ می‌دهد. این امر مستلزم دو تغییر اساسی در رویکرد دیپلماسی عمومی سنتی می‌باشد: نخست، به‌جای توسعه استراتژی پیام‌رسانی، دیپلماسی عمومی نوین باید فقط محیط ارتباطی موثری فراهم آورده و به مشارکت کنندگان اجازه دهد خود به بسط پیام بپردازند؛ دوم این‌که باید عموم مردم را به‌عنوان شرکت کنندگان فعال در نظر بگیرد. بنابراین شبکه بر فرآیند و مشارکت تأکید می‌کند نه بر ارائه و محصول نهایی. از آنجا که قوت شبکه در ارتباطات مستحکم و پایدار نهفته است، دیپلماسی باید پیوندهای جدیدی را شناسایی، تقویت و ایجاد نموده و به‌عنوان عاملی تسهیل‌کننده در گفت‌گو عمل کند. این مهم می‌تواند از طریق برنامه‌های مبادله‌ای، نهادهای فرهنگی یا طرح‌های شبکه‌سازی غیر سیاسی و هم‌چنین توسط ائتلاف‌سازی با دیگر کشورها و کنش‌گران حاصل گردد.

فناوری‌های جدید ارتباطاتی و حمل‌ونقل

شبکه‌ها و گفت‌گو به برکت پیشرفت در ارتباطات و حمل‌ونقل میسر گشتند، هرچند که پیامدهای خاصی نیز به‌دنبال دارند. به‌ویژه به این دلیل که فناوری‌های ارتباطی صرفاً مجراهای شفاف نیستند و در حالی که آنها به‌وجود آورنده ایده‌ها و رفتارهای اجتماعی جدیدی نیستند، اما می‌توانند برخی موانع را از میان برداشته و موانع دیگری بر سر راه ایجاد نمایند (Deibert, 2002: 21). بنابراین، کاهش چشم‌گیر در هزینه فناوری‌های ارتباطی که گاهی از آن به‌عنوان «انقلاب صنعتی سوم» یاد می‌شود به پخش شدن نظارت، کنش‌گران غیر دولتی و به‌دلیل حجم روزافزون اطلاعات به «تناقض فراوانی» منتهی شده است (Nye, 2002: 40-43). به‌علاوه این تحول منجر به فراملی شدن تولید، جهانی شدن سرمایه‌گذاری، ظهور شبکه‌های جامعه مدنی فراملی و رویکردهای پسامدرنی و هم‌چنین گذار به مفهوم امنیت درون سیاره‌ای¹ شده است (Deibert, 2002: 40-43).

سرانجام، ظهور رسانه‌های جهانی زمان واقعی¹ نه تنها توانایی دیپلمات‌ها را در تدوین دستور کار و همگام شدن با رویدادها تحلیل برده است، بلکه به طور چشم‌گیری شفافیت سیاست بین‌الملل را افزایش داده و بدین ترتیب نقش مهم‌تری به افکار عمومی بخشیده است. علاوه بر پیشرفت در ارتباطات، کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل در حال تقویت جمعیت مهاجر با تجربه‌های دست اول از حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در کشور میزبان است، جمعیتی که به هنگام بازگشت به وطن برداشت‌های خود را مستقیماً با شبکه‌های ارتباطی خود در میان می‌گذارند. این قبیل تحولات فناورانه پیامدهای خاصی برای دیپلماسی به همراه داشته و می‌توانند حتی انقلابی در امور دیپلماتیک ایجاد کنند. حال آسان‌تر می‌توان دریافت که چگونه پیشرفت در فناوری ارتباطات که خود موجب به وجود آمدن دیگر کنش‌گران غیر دولتی که حال دیپلمات‌ها باید برای برخورد با مسائل فراملی با آنها وارد مذاکره و هماهنگی شوند، تأثیری مستقیم بر دیپلماسی به جای گذاشته است.

دیپلماسی عمومی نوین و قدرت نرم

اغلب در متون دانشگاهی، دیپلماسی عمومی صرفاً به عنوان سازوکاری برای به کارگیری قدرت نرم قلمداد می‌گردد. همان‌گونه که جوزف نای (Nye, 2002: 6) عنوان می‌کند «قدرت نرم به معنای واداشتن دیگران به خواستن آنچه شما می‌خواهید» یا مجذوب نمودن آنها از طریق جذابیت و نه مجبور ساختن آنها توسط اعمال زور است. به طور مشخص قدرت نرم حاصل تقویت ارزش‌ها و داشتن فرهنگی جذاب و همین‌طور سیاست‌های خارجی مشروع است، ولی در عین حال این مفهوم با قدرت سخت و توانایی در تدوین دستور کار در پیوند است. لیکن در حالی که دیپلماسی عمومی با عنصر قدرت در پیوند است؛ اما دیپلماسی عمومی سنتی لزوماً درباره قدرت نرم نیست. با این حال منابعی که دیپلماسی عمومی از طریق فعالیت‌های خود، فرهنگ و ارزش‌ها تجهیز می‌کند، اغلب شبیه منابع قدرت نرم است، تا بدانجا که برخی دیپلماسی عمومی را به عنوان «سیاست رسمی برای به فعلیت درآوردن منابع قدرت نرم» تلقی می‌کنند (Gilboa, 2008: 61). اگرچه این دو مفهوم به طور تنگاتنگی با یکدیگر در ارتباط هستند؛ اما یک تفاوت اساسی در این میان وجود دارد: در حالی که دیپلماسی عمومی سنتی در واقع راهی برای اعمال قدرت نرم است دیپلماسی عمومی نوین در پی برقرار ساختن یک گفت‌گوی خلاق و مشارکتی است که فی‌نفسه راهی برای «خلق قدرت نرم» محسوب می‌گردد (Zaharna, 2007: 221).

اعتبار و اعتماد رمز موفقیت دیپلماسی عمومی نوین

موفقیت دیپلماسی عمومی نوین بستگی به موفقیت در ایجاد اعتبار و اعتماد در مخاطبین دارد. از آنجا که کنش‌گران مختلف این فرصت را پیدا می‌کنند که خود در ایجاد پیام سهیم بوده و در عوض به دلیل مشارکت در تولید پیام مشروعیت آن را نیز پذیرا باشند، این امید وجود دارد که در سایه ارتباطات شبکه‌ای اعتبار و اعتماد، به طور موثر حاصل گردد. به علاوه ارتباطات شبکه‌ای از رهگذر گفت‌گویی معنادار و تعامل رودررو و مستقیم می‌تواند در درازمدت اعتمادسازی کند. هرگونه تلاش جهت تحمیل معنا و ارزش منجر به آن خواهد شد تا طرف مقابل دست به مقابله به مثل زده و لاجرم این فرآیند به نفعی درک متقابل منتهی گردد. البته نباید فراموش کرد که اعتماد و اعتبار از یک محیط به محیط دیگر فرق کرده و موضوعی پویا می‌باشد. بنابراین «حفظ اعتبار تلاشی مداوم می‌طلبد» (Gass & Seiter, 2009: 154-165). به طوری که می‌توان مشاهده کرد «سیاست جهانی به‌صحنه‌ی رقابت برای کسب اعتبار تبدیل شده است».

تأثیر قدرت نرم برای دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران

دیپلماسی تاریخی طولانی در فراهم آوردن ابزار لازم جهت اعمال قدرت نرم برای کشورها دارد (Nye, 2008). در این قسمت سعی خواهد شد تا در یک زمینه تاریخی قدرت نرم ایران را پس از وقوع انقلاب مورد بررسی قرار گیرد. در ادامه بحث نشان داده خواهد شد که چگونه قدرت نرم ایران از طریق یک سیاست خارجی مستقل در قالب سیاست «نه شرقی نه غربی» و همچنین از رهگذر رویکردها و ابتکارهای فرهنگی نهادهای رسمی این کشور و در راس آنها «سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی» اعمال می‌گردد.

قدرت نرم ایران پس از انقلاب

در پی وقوع انقلاب در سال 1357 سیاست خارجی ایران در قالب تفکر اسلامی بسط و توسعه یافت. شعار معروف «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» که بر سر در وزارت خارجه ایران نقش بسته است، از همان ابتدای کار سنگ بنای سیاست خارجی ایران را شکل داده است. در دهه اول انقلاب، دیپلماسی ایران عمدتاً دغدغه صدور انقلاب را در سر داشت. اما با درگرفتن جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، دولت‌مردان ایران در مواجهه با الزامات جدید داخلی و خارجی و صیانت از بقای نظام خود، از هدف صدور انقلاب چشم‌پوشی کردند، اما همواره سیاست «نه شرقی، نه غربی» را با محوریت تفکرات اسلامی در سرلوحه‌ی عمل خود در سیاست خارجی قرار داده و به آن پایبند بوده‌اند. با پی‌گیری هدف ایجاد یکپارچگی در میان ملت‌های اسلامی، ایران نوع تازه‌ای از یک نظام سیاسی را برای جهان به نمایش گذارد که با تکیه بر فرهنگ ایرانی و داشتن ریشه در تفکرات اسلامی در پی گسترش نفوذ فرهنگی خود و رای مرزهایش بود. این بعد اخلاقی در سیاست خارجی، منبع عظیمی از قدرت نرم در جهان اسلام را در اختیار ایران قرار می‌داد.

پس از پایان جنگ ایران و عراق، ایران تلاش‌های خود را بر بازسازی اقتصادی کشور معطوف ساخت. این دوره نمایانگر عمل‌گرایی در سیاست خارجی ایران است که طی آن رییس‌جمهور آقای هاشمی رفسنجانی سعی کرد تا با اتخاذ سیاست تنش‌زدایی به عادی‌سازی روابط با کشورهای منطقه و غرب بپردازد. پس از هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی با تصدی مقام ریاست‌جمهوری توانست با تداوم سیاست تنش‌زدایی روابط نسبتاً گرمی با کشورهای منطقه برقرار نموده و به‌ویژه در بحث مذاکرات هسته‌ای با کشورهای اروپایی، گفت‌وگوهای انتقادی را به سطح گفت‌وگوهای سازنده ارتقا دهد. با مطرح ساختن ایده «گفت‌گویی تمدن‌ها» محمد خاتمی توانست نقش مولفه‌های فرهنگی در سیاست خارجی ایران را در سطح جهان برجسته نماید. با گشودن باب تنش‌زدایی و گفت‌گو در سیاست خارجی و با بهبود بخشیدن به وضعیت جامعه مدنی در داخل به‌عنوان بخشی از جریان اصلاح طلبی، محمد خاتمی موفق شد تا طی 8 سال زعامت ریاست‌جمهوری به سیاست خارجی قدرت و پویایی دهد. در واقع در این دوره است که مفهوم دیپلماسی عمومی به‌طور جدی وارد واژگان سیاسی ایران می‌گردد.

گفت‌گویی تمدن‌ها

در پاسخ به نظریه «جنگ تمدن‌ها»ی هانتینگتون، نظریه «گفت‌گویی تمدن‌ها» بر همکاری و درک متقابل میان فرهنگ‌ها به‌جای اجتناب‌ناپذیر بودن ستیز تاکید می‌کند. خاتمی با بهره‌گیری از این مفهوم به‌عنوان یک ابزار سیاست خارجی، موفق شد تا پارادایم نوینی در عرصه روابط بین‌الملل معرفی نماید. این نظریه محتملی بود برای مطرح ساختن غنای تمدنی که از هویت ایرانی - اسلامی نشأت می‌گرفت.

با این توصیف تاکید خاتمی بر نقش مبادله‌های فرهنگی و هنری در خارج و ایجاد جامعه مدنی در داخل را می‌توان نقطه عطفی در تفکر سیاست خارجی ایران با تاکید بر مولفه‌های فرهنگی قلمداد نمود. جامعه مدنی مورد حمایت خاتمی مفهومی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و هویت ایرانی بود که در پی صیانت از حقوق مردم در ایران با پشتیبانی از آزادی بیان و مطبوعات بود. این‌گونه تلاش‌ها جهت توسعه جامعه مدنی در داخل نتیجه مبارک دیگری در ورای مرزها داشت و آن کمک به ایجاد و تسهیل مبادله‌های فرهنگی و تعامل با خارج بود. این تلاش‌ها با این دیدگاه نای هم‌خوانی دارد که ارزش‌های سیاسی برای توانایی‌ها و قابلیت‌های قدرت نرم یک کشور مهم بوده و یکی از منابع مهم آن به‌شمار می‌روند (Nye, 2008). اگرچه ایران نتوانست به‌طور اساسی از این قابلیت بهره‌برداری نماید اما تلاش‌های خاتمی در توسعه یک سیاست اسلامی مدرن و اصلاح‌طلبانه تأثیری مثبت بر وجهه بین‌المللی ایران برجای گذاشت، موضوعی که محققان ایرانی بر آن صحنه گذاشته‌اند (Barzegar, 2001). هرسیچ و ملایی با اشاره به افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در ایران در این دوره به‌عنوان دلیلی آشکار بر مزایای چنین رویکردی عنوان می‌دارند که چگونه بهره‌گیری از فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی همگام با تلاش‌های خاتمی در درانداختن بحث درباره‌ی جامعه مدنی در داخل ایران و سیاست تنش‌زدایی و گفت‌گو در جهان، به تقویت وجهه و جایگاه ایران در جهان کمک کرده است. هم‌چنین هرسیچ، نویسندگانی و جعفری به افزایش طرح‌های فرهنگی ایران در خارج از طریق سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی طی این دوره و به توسعه ارتباطات با مناطقی هم‌چون آسیای مرکزی و خاورمیانه که ایران می‌توانست در آن از قرابت‌های فرهنگی خود به‌عنوان ابزاری برای توسعه و بسط روابط استفاده کند اشاره می‌کنند. در سطح بین‌المللی ابتکار گفت‌گوی تمدن‌ها در روابط ایران با کشورهای دیگر به‌عنوان وارثان تمدن‌های بزرگ مورد استفاده قرار می‌گرفت.

با برگزاری مبادلات و کارگاه‌های فرهنگی متعدد با کشورهای دیگر حول محور گفت‌گوی تمدن‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نقش فعال و عمده‌ای در دیپلماسی خارجی ایران ایفا کرد. ایده گفت‌گوی تمدن‌ها با نطق افتتاحیه خاتمی در مجمع عمومی سازمان ملل در سال 1998 مطرح گردید. خاتمی در سخنرانی خود از مجمع عمومی خواست تا سال 2001 به‌عنوان «سال گفت‌گوی تمدن‌ها» از سوی سازمان ملل نامیده شود. این ابتکار متعاقباً تصویب شد و موفقیت چشم‌گیری در سیاست خارجی ایران رقم زد، چرا که حمایت جهانی از این ابتکار ایران را به همراه داشت. در این تلاش خاتمی در پی بهره‌گیری از دارایی‌های قدرت نرم ایران به‌عنوان ابزاری برای «جذب دیگران از طریق ارزش‌ها و منابع مشترک» (Nye, 2004: 5) و تدوین دستورکار در سیاست جهانی از رهگذر مشارکت‌دهی و ترغیب مردم و نه از طریق اجبار بود. این امر شاهدهی بر این مدعای نای است که فرهنگ و ارزش‌های سیاسی می‌تواند به‌عنوان منبع قدرت نرم و ابزاری جهت کسب منافع ملی در سیاست بین‌الملل مورد استفاده قرار گیرد.

به‌طور کلی در فضای سیاسی دوران ریاست جمهوری خاتمی سه مجموعه روایت‌ها بر تفکرات و ملاحظات سیاست خارجی ایران حاکم بوده‌اند که عبارتند از روایت‌های نظم بین‌الملل (درباره این که جهان چگونه ساختار یافته‌است - درمورد خاتمی در واحدهای تمدنی)؛ روایت‌های ملی (استفاده خاتمی از هویت ایرانی - اسلامی خاصی که به جهان معرفی می‌شد)؛ و روایت‌های موضوعی (طراحی و تدوین ایده‌ها و خط‌مشی‌هایی که مطلوب تصور می‌شد و این که چگونه می‌بایست اجرا گردد، یعنی از طریق گفت‌گوی تمدن‌ها). هر یک از این مجموعه روایت‌ها به‌عنوان منبع قدرتی تصور می‌شد که از طریق دیپلماسی عمومی ایران به منصف ظهور می‌رسید (Roselle & Miskimmon & O'Loughlin, 2014: 76).

دوران هشت‌ساله‌ی ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد یکی از جنجالی‌ترین دوره‌های سیاسی در تاریخ سیاسی جمهوری اسلامی ایران در داخل و خارج محسوب می‌شود. بارزترین ویژگی حکومت در دوره‌ی زمامداری او را می‌توان بازگشت به شعارها و ایده‌آل‌های انقلابی دانست، به طوری که پشت پا زدن به سیاست‌های تنش‌زدایی موجب شد تا پرونده هسته‌ای ایران از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت ارجاع شود و رجزخوانی او در برابر اسرائیل باعث تضعیف وجهه ایران در غرب گردد. جوزف نای نیز در مصاحبه با خبرنگاری فارس بر این نکته تأکید کرد که اگرچه توانایی قدرت نرم ایران در قبال موضع او در برابر اسرائیل بعضاً در جهان اسلام افزایش یافته‌است اما به‌طور کلی قدرت نرم ایران در نتیجه این سیاست تضعیف شده است (نای، 1393/10/11). محمود سریع‌القلم نیز عمل‌کرد هشت ساله سیاست خارجی این دوره را احساسی و مبتنی بر «کم‌دانشی و بی‌دانشی» دانسته و سکانداران سیاست خارجی را در این دوره به این متهم کرد که «نسبت به محیط بین‌المللی حس داشتند، نه شناخت». به‌عقیده وی «این دولت با عصبانیت و بدون بررسی‌های لازم فکری، سراغ واقعه‌ای حدود هفتاد سال پیش در آلمان رفت و این خود محرکه‌ای شد تا 34 قطعنامه توسط اتحادیه اروپا، سازمان ملل و آمریکا علیه ایران صادر شد و وضع اقتصاد ما را به شرایط امروز رساند» (سریع‌القلم، 1393/9/1).

اما به‌رغم رویارویی ایران و غرب بر سر مساله هسته‌ای، دیپلماسی فرهنگی در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد فعال بود. طی این دوره، ایران با تأکید بر مشترکات زبانی و فرهنگی سعی کرد تا با استعانت از منابع قدرت نرم روابط خود را با کشورهای آسیای مرکزی، به‌ویژه افغانستان و تاجیکستان توسعه دهد. در همین راستا ایران با دعوت از سران کشورهای منطقه برای شرکت در اولین جشن بین‌المللی نوروز در سال 1389 و تاسیس «اتحادیه ملت‌های فارسی زبان» میان سه کشور فارسی زبان منطقه، سعی نمود تا با تأکید بر پیوندهای فرهنگی به‌عنوان ابزاری برای توسعه همکاری در جهت منافع ملی خود گام بردارد.

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به‌عنوان برترین نهاد متولی دیپلماسی فرهنگی در سال 1374 جهت انسجام بخشیدن به شبکه‌های فرهنگی مختلفی که قبل از تاسیس آن وجود داشته‌اند تاسیس شد. این سازمان مسئول هماهنگی طرح‌ها و ابتکارات فرهنگی دوجانبه ایران با دولت‌های دیگر بوده و از برخی لحاظ می‌توان آن را قابل مقایسه با نهادهای بریتیش کاونسل¹ در بریتانیا، کنفوسیوس در چین و گوته در آلمان دانست. این سازمان وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بوده و فعالیت‌های خود را تحت رهنمودهای رهبر ایران که مستقیماً 5 نفر از اعضای شورای عالی آن را منصوب می‌کند ادامه می‌دهد.

اهداف اصلی این سازمان عبارتند از پیشبرد آرمان‌های انقلاب اسلامی، ترغیب وحدت اسلامی و تقویت روابط با کشورهای مسلمان. اهمیت آن به‌لحاظ گسترش قدرت نرم ایران در آن است که این سازمان راین‌های فرهنگی در نمایندگی‌های خارجی ایران را منصوب می‌نماید. نمایندگان این سازمان به‌طور مستقل اما در اقدامی هماهنگ با سفارتخانه‌های ایران مراکز فرهنگی ایران در خارج را سرپرستی می‌کنند. اقدامات اصلی این سازمان به‌لحاظ انتقال قدرت نرم ایران بستگی به کشور مورد نظر دارد، اما این اقدامات عمدتاً در برگیرنده موضوعاتی هم‌چون برگزاری نمایشگاه‌های

فرهنگی، برگزاری مناسبت‌های فرهنگی و مذهبی برای ایرانیان مقیم خارج، ایجاد پیوند با نهادهای فرهنگی در کشورهای میزبان و توسعه آموزش زبان فارسی می‌باشد.

این سازمان انتشارات الهدی را نیز اداره می‌کند که مسئول تولید متون درباره جمهوری اسلامی ایران و فرهنگ ایرانی به 25 زبان هم‌چون انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، روسی، ژاپنی، چینی، ترکی، اسپانیولی و... بوده و منابع کتابخانه‌های مراکز فرهنگی این سازمان را که در معرض بازدید عموم قرار دارند تامین می‌کند. این سازمان دفاتری در اطراف جهان از جمله کشورهای اروپایی دارد؛ اما این دفاتر بیشتر در کشورهای همسایه هم‌چون پاکستان با هشت دفتر و ترکیه با دو دفتر فعال هستند. فعال‌ترین دفتر در تاجیکستان قرار دارد که در آنجا سازمان منابع مالی جهت گسترش زبان فارسی و متون ادبی در این کشور و هماهنگی برای برگزاری کنفرانس‌ها و مناسبت‌های فرهنگی مرتبط با شخصیت‌های فرهنگی مشترک را فراهم می‌کند.

رسانه‌های بین‌المللی ایران

رسانه‌های بین‌المللی مجرای دیگری هستند که ایران تلاش می‌کند از طریق آنها نفوذ قدرت نرم خود را بسط و گسترش دهد. این رسانه‌ها تحت نظارت صدا و سیما جمهوری اسلامی هستند، نهادی رسمی که رهبر ایران به‌طور مستقیم رئیس آن را هر پنج سال یک‌بار طبق قانون اساسی ایران منصوب می‌کند. بازوی برون مرزی صداوسیما ایران در پی ترویج فرهنگ و تمدن ایرانی برای مخاطبان بین‌المللی بوده و به تشریح جهان‌بینی جمهوری اسلامی ایران در برابر هجمه‌های خارجی خصوصاً رسانه‌های خبری بین‌المللی می‌پردازد. جمهوری اسلامی که مدت زمان مدیدی است خود را در معرض تبلیغات گسترده‌ای از سوی رسانه‌های غربی هم‌چون صدای آمریکا و اخیراً بی‌بی‌سی فارسی می‌بیند، سعی کرده است تا در تقابل با این قبیل رسانه‌ها به تقویت رسانه‌های خبری برون مرزی خود مبادرت ورزد. در نتیجه این تحولات، ایران اولین کانال خبری برون مرزی به زبان خارجی یعنی شبکه خبری العالم را که به زبان عربی است، در سال 1382 افتتاح کرد. این شبکه خبری که بر تحولات عراق متمرکز است، پوشش خبری در لبنان، فلسطین و ایران را برعهده دارد. آغاز به کار این شبکه مصادف با حمله آمریکا به عراق بوده و هدف آن اتخاذ «سیاست رسانه‌ای فعال در برابر امپریالیسم خبری جهت‌دار غرب» اعلام شده است (العالم، 2014).

دومین شبکه عرب زبان ایران ال‌کوثر است که در سال 1385 آغاز به کار کرد و بیشتر بر برنامه‌های مذهبی برای شیعیان در جهان عرب متمرکز است. صداوسیما ایران هم‌چنین برای شبکه المنار حزب‌الله در لبنان برنامه تهیه می‌کند. اما مهم‌ترین و معروف‌ترین رسانه ایرانی در غرب کانال خبری بیست و چهار ساعته پرس تی وی است که در سال 1386 آغاز به کار کرد. این شبکه خبری با ارائه رویکردی متفاوت از سی ان ان، بی‌بی‌سی، الجزیره و دیگران رسالت خود را فراهم آوردن سکویی برای «صداها و چشم‌اندازهای فراموش شده» می‌بیند (Press TV, 2014). هم‌چنین ایران در سال 1390 شبکه هیسپین تی وی¹ را که یک شبکه اسپانیایی زبان برای مخاطبان در اسپانیا و آمریکای لاتین است افتتاح کرد که بازتاب‌دهنده روابط ایجاد شده میان ایران و دولت‌های لاتین، مشخصاً ونزوئلا و کوبا، طی دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد است. اما در نتیجه تحریم‌های وضع شده علیه ایران این شبکه نیز هم‌چون پرس تی وی از روی ماهواره‌های اصلی در سال 1392 حذف گردید. لازم به ذکر است که تمامی عملیات‌های رسانه‌ای فوق توسط وبسایت‌های خبری نیز به زبان‌های مقصد و فارسی در دسترس قرار دارند. به‌علاوه ایران همواره سعی کرده‌است حضوری پر رنگ در فضای سایبری داشته باشد تا از این طریق بتواند پاسخی مناسب به تهاجمات فرهنگی داده و

هم‌چنین با اتخاذ مواضعی شفاف، موضوعات مورد علاقه را به مخاطبین هدف انتقال دهد. این استراتژی با هدف تقابل با حمله‌های تبلیغاتی و رخنه‌های غربی صورت می‌گیرد که در بیان فرمانده سابق سپاه، یحیی رحیم صفوی به‌عنوان «مهار حمله‌های فرهنگی دشمن با استفاده از فرهنگ خودی» تصویر می‌شود (عادل‌خواه، 2010).

نتیجه‌گیری

امروزه عنصر تغییر خود به صفت مشخصه عصر حاضر تبدیل شده‌است. از این‌رو هنر دیپلماسی در قرن حاضر در مدیریت این تغییر نهفته است. در حالی که به مدد ابزارهای نوین ارتباطی شاهد تغییر از دیپلماسی رسمی به سمت دیپلماسی عمومی به دلیل ظهور افکار عمومی و دموکراسی‌های مشارکتی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم بودیم، این روند به دلیل ظهور شبکه‌های ارتباطی نوین هم‌چون اینترنت و شبکه‌های اجتماعی شتابی بس فزاینده به خود گرفته است. از این‌رو حوزه فعالیت دیپلماتیک نه تنها باید با الزامات تحول در فناوری‌های ارتباطی خود را وفق دهد بلکه باید خود را برای تعامل با بافت و زمینه متغیر روابط فراملی مهیا سازد. این قبیل تحولات پرشتاب ناشی از انقلاب در فناوری‌های ارتباطاتی کشورها را با وضعیتی نه چندان آشنا مواجه نموده که غفلت از همگام شدن و وفق یافتن با آن ضررهای جبران‌ناپذیری متوجه منافع ملی آنها خواهد نمود. همان‌گونه که جوزف نای واضع اصطلاح قدرت نرم در دهه 90 میلادی عنوان کرده است، آینده قدرت در عصر اطلاعات بستگی به این دارد که «داستان چه کسی پیروز شود».

در این مقاله نشان داده شده است که قدرت نرم ایران ابعاد گوناگونی داشته و از طریق کانال‌های مختلفی اجرا می‌گردد. پس از روی کار آمدن دولت خاتمی به‌طور مستمری بر دیپلماسی فرهنگی جهت بهره‌گیری از قدرت نرم و هم‌چنین برای واکنش نشان دادن نسبت به تبلیغات براندازانه تاکید شده‌است. در این دوره سعی شد تا با تاکید بر هویت و تمدن ایرانی - اسلامی به‌عنوان اهرمی برای استفاده در سیاست خارجی و دیپلماسی فرهنگی بهره‌برداری شود. در دوره احمدی‌نژاد نیز از سیاست‌های فرهنگ‌محور برای گسترش روابط با ملل فارسی زبان و تحکیم روابط با شیعیان ورای مرزها بهره‌برداری شد. در حال حاضر نیز رئیس‌جمهور فعلی، حسن روحانی در پی ادغام فرآیند قدرت نرم در تفکر سیاست خارجی ایران بوده و از نیاز به بهره‌گیری از قدرت نرم در روابط خارجی به کمک مطبوعات و رسانه به‌عنوان ابزار ویژه این فرآیند سخن می‌گوید. بدین منظور، وی خواهان آزادی مطبوعات، ارتقای حقوق زنان و تشویق مشارکت گروه‌های جامعه مدنی بوده تا چهره ایران را در مجامع بین‌المللی ارتقا داده و به‌خصوص از این اهرم نرم در مذاکرات هسته‌ای جاری استمداد جوید. بدین ترتیب شاهد آن هستیم که چگونه ارائه چهره مثبت در جهان می‌تواند دستاوردهای مادی در پی داشته‌باشد. یک نمونه از این تفکر را می‌توان در توثیتر Meet Iran با ابتکار وزارت امور خارجه مشاهده کرد که به‌عنوان دیپلماسی دیجیتال با هدف ارائه چهره مثبت از ایران فعالیت می‌کند.

هم حسن روحانی و هم وزیر امور خارجه محمدجواد ظریف کاربران پروپاقرص تویتر و فیس‌بوک بوده و از این رهگذر سعی دارند به اهداف سیاست خارجی خود نایل آیند. یک نمونه از این رویکرد را می‌توان در دعوت ظریف از 6 سینماگر ایرانی برای حمایت از مذاکرات هسته‌ای با غرب ملاحظه کرد. در همین راستا یکی از این سینماگران سرشناس هدف از کمپین اخیر که 6 فیلم‌ساز خواستار رسیدن به توافق هسته‌ای شدند را این‌گونه عنوان کرد: «این کمپین با هماهنگی دستگاه دیپلماسی کشور و برای دفاع از حقوق شناخته شده هسته‌ای کشورمان تنظیم شده‌است تا از ظرفیت چهره‌های موفق سینمای ایران در خارج از کشور در جهت تقویت دیپلماسی عمومی استفاده شود» (خرداد نیوز، 1393/9/1). به‌رغم محدودیت‌هایی که در ایران جهت استفاده مردم از شبکه‌های اجتماعی وجود دارد، این روند نشان می‌دهد که چگونه

ایران با استفاده از ابزار دیپلماسی عمومی در حال بهره‌برداری از قدرت نرم در جهت کسب منافع ملی خود گام بر می‌دارد. بدیهی است که نیل به این مهم قبل از هر چیزی بستگی به شناخت صحیح و درک اهمیت و کارایی دیپلماسی عمومی در کسب منافع ملی توسط سیاست‌گذاران دستگاه دیپلماسی کشور و عزم و اراده مسئولین امر در پیاده‌سازی کارآمد آن برای این هدف دارد.

1. خرداد نیوز (1393/9/1)، چرا از همراهی سینماگران با مردم دلواپسند؟، قابل دسترسی در:
<http://khordadnews.ir/print.php?id=93723>
2. سریع القلم، محمود (1393/9/1)، سیاست خارجی را از کوچه‌ها جمع کنیم، قابل دسترسی در:
<http://www.tabnak.ir/fa/news/334485>
3. نای، جوزف (1393/10/11)، احمدی‌نژاد قدرت نرم ایران را در جهان اسلام گسترش داده است، قابل دسترسی در:
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=891108076>
4. هرسیج، حسین؛ تویسرکانی، مجتبی و لیلا جعفری (1388)، ژئوپلیتیک قدرت نرم ایران، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، بهار، شماره 14.
5. هرسیج، حسین؛ ملایی، اعظم (1387)، قدرت نرم افزاری ایران در دوران ریاست جمهوری خاتمی (1376-1384)، **مجله سیاست**، زمستان، شماره 4.

1. Adelkhah, Nima (2010), "Iran Integrates the Concept of the "Soft War" Into its Strategic Planning", **Terrorism Monitor**, Volume: 8, Issue: 23.
2. Al-Alam News Website (2014), About Us, Available At: <http://en.alalam.ir/aboutus> [Accessed 14 November 2014]
3. Anholt, Simon (2007), **Competitive Identity: the New Brand Management for Nations, Cities and Regions**, Palgrave Macmillan. ISBN 978-0-230-50028-0.
4. Arsenault, Amelia & Geoffrey Cowan (2008), "Moving from Monologue to Dialogue and Collaboration: Thee Three Layers of Public Diplomacy", **The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science**, 616: 10-30.
5. Barzegar, Keyhan (2001), "Khatamism: A New Political Symbolism in International Relations", **Discourse: An Iranian Quarterly** 3 (2), PP. 23-46
6. Cull, Nicholas J (2008), "Public Diplomacy: Seven Lessons for its Future from its Past", In **Engagement: Public Diplomacy in a Globalised World**, edited by Daniel Fearn and Joyon Welsh, 16-29. London: Foreign and Commonwealth Office.
7. Deibert, Ronald J (2002), "Hyper-Realities of World Politics: Theorizing the Communications Revolution", In **Cyber-Diplomacy: Managing Foreign Policy in the Twenty-First Century**, edited by Evan H. Potter, 27-48. Montreal: McGill-Queen's University Press.
8. Gass, Robert & John Seiter (2009), "Credibility and Public Diplomacy", In **Routledge Handbook of Public Diplomacy**, edited by Nancy Snow and Phillip Taylor, 154-165. New York: Routledge.
9. Gilboa, Eytan (2008), "Searching for a Theory of Public Diplomacy", **the ANNALS of the American Academy of Political and Social Science** 616

- (2008): PP. 55-77. Gregory, B (2011), "American Public Diplomacy: Enduring Characteristics", Elusive **Transformation**, Available At: <http://resources.columbian.gwu.edu/upload/pub/2011/10/BGregory.pdf>.
10. Hocking, Brian (2005), "Rethinking the 'New' Public Diplomacy", In **the New Public Diplomacy**, edited by Jan Melissen, 28-43. New York: Palgrave.
11. Melissen, Jan (2005), "The New Public Diplomacy: Between Theory and Practice", in **The New Public Diplomacy**, edited by Jan Melissen, 3-27. New York: Palgrave.
12. Metz, Jamie (2001), "Network Diplomacy", **Georgetown Journal of International Affairs**, Available at: <http://carnegieendowment.org/2001/04/01/network-diplomacy>.
13. Miskimmon, A& O'Loughlin, B& Roselle, L (2013), **Strategic Narratives: Communication Power and the New World Order**, New York: Routledge.
14. Nye, Joseph (2004), **Soft Power**, USA: Public Affairs. 2004. ISBN-13 978-1-58648-306-.
15. Nye, Joseph (2008), Public Diplomacy and Soft Power, the **ANNALS of the American Academy of Political and Social Science** 616: 94-109.
16. Nye, Joseph (2011), **Future of Power**, USA: Public Affairs. 2011. ISBN 978-1-61039-069-9.
17. Roselle, L& Miskimmon, A& O'Loughlin, B (2014), "Strategic Narrative: A New Means to Understand Soft Power", **Media, War and Conflict** 7(1), PP. 70-84.
18. Sharp, Paul (2009), **Diplomatic Theory of International Relations**, Cambridge: Cambridge University Press.
19. Smith, Gordon (2010), "Reinventing Diplomacy: A Virtual Necessity", Washington: United States Institute of Peace. Available at: <http://catalogue.nla.gov.au/Record/3850058>.
20. Tuch, H. N (1990), **communicating with the world: US public diplomacy Overseas**, New York: St. Martin's Press.
21. Zacher, W. M (1998), "Uniting Nations: Global Regimes and the UN System", Available At: <http://www.ligi.ubc.ca/sites/liu/files/Publications/webwp23.pdf>.
22. Zaharna, R. S (2007), "The Soft Power Differential: Network Communication and Mass Communication in Public Diplomacy", **the Hague Journal of Diplomacy** (2): 213-228.
23. Zaharna, R. S (2009), "Mapping out a Spectrum of Public Diplomacy Initiatives: Information and Relational Communication Frameworks", In Routledge **Handbook of Public Diplomacy**, edited by Nancy Snow and Phillip Taylor, 86-100. New York: Routledge.

شریعتی و چپ اندیشی ایدئولوژیک

احسان تاجیک*

مدرس مدعو گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور واحد ایوانکی

چکیده

آموزه‌های سیاسی مذهبی علی شریعتی در حسینیه ارشاد طی سال‌های 1347 تا 1351 خورشیدی، مخاطبین بسیاری را به خود جذب کرد و تأثیرگذاری به‌سزایی در جامعه به‌دنبال داشت. شریعتی سخت تحت تأثیر آموزه‌های جامعه‌شناختی، اقتصادی، سیاسی و نظری مکاتبی مانند مارکسیسم، سوسیالیسم و اگزیستانسیالیسم است که تلاش می‌کند از دل این باورهای متضاد و مکاتب به‌شدت متعارض با مذهب، معجونی به نام اسلام نواندیش چپ مذهبی بسازد که در آن هم مفاهیم مارکسیستی مانند بهره‌کشی طبقاتی، مبارزه طبقاتی، جامعه بی‌طبقه امپریالیسم و... در شباهت فکری و ایدئولوژیک با آموزه‌های دینی یافت شود و هم مدلی همتای معیارهای جهانی چپ سوسیالیستی برای جامعه مسلمانان مبارز ارائه دهد که در آن مخلوطی از آموزه‌های هویتی اسلام، سوسیالیسم، ایران و آموزه‌های مبارزاتی مارکسیسم وجود داشته باشد. در این مقاله به چگونگی تلاش این روشنفکر عصر حاضر برای دستیابی به این هدف سخت، می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها

اسلام سیاسی، مارکسیسم، سوسیالیسم، اگزیستانسیالیسم، پست‌مدرنیسم.

* Email: Ehsantajik61@yahoo.com

بی‌شک هر شخصیت اندیشمند یا اهل فکری از تحولات فکری زمانه خویش تأثیر می‌پذیرد و برپایه این تأثیر پذیری‌ها، نظریات خود را در جامعه تئوریزه و مطرح می‌کند. علی شریعتی به‌عنوان کنش‌گر فکری - سیاسی طی دهه‌های 40 و 50 خورشیدی در ایران از این قاعده مستثنی نبود. عصر حیات فکری سیاسی شریعتی را می‌توان عصر سیطره ایدئولوژیک اندیشی در قالب مارکسیسم، سوسیالیسم و اسلام سیاسی دانست، که انقلابی زیستن ایدئولوژیک از مشخصات بارز نیروهای سیاسی و مبارز آن دوران بوده است. در مطالعه تاریخ معاصر ایران، سال‌های 1342 تا 1357 خورشیدی را می‌توان مرحله فرآیند شکل‌گیری انقلاب اسلامی دانست که در 22 بهمن 57، نتیجه مبارزات و مقاومت مردم مبارز و نیروهای سیاسی منجر به پیروزی انقلابی با ایدئولوژی و گفتمان رسمی اسلام شیعی گردید. نقش جریان فکری سیاسی روشنفکران مسلمان در شکل‌گیری انقلاب اسلامی، نیازمند مطالعه و قابل تأمل جدی است که علی شریعتی نیز به‌عنوان یکی از چهره‌های برجسته تأثیرگذار این جریان، نقش بارزی را در جامعه سیاسی ایران ایفا کرد. آموزه‌های سیاسی مذهبی شریعتی در حسینیه ارشاد طی سال‌های 1347 تا 1351 خورشیدی، مخاطبین بسیاری را به خود جذب کرد، که تأثیرگذاری به‌سزایی در جامعه به‌دنبال داشت. به‌نظر می‌رسد آموزه‌های شریعتی بر پایه تفسیری ایدئولوژیک از اسلام با تأثیرپذیری مستقیم (و غیر قابل کتمان) از مارکسیسم، سوسیالیسم و اگزیستانسیالیسم بود که پایه‌های فکری خود را استوار کرد.

در جریان انقلاب اسلامی، محبوبیت شریعتی به‌قدری گسترده بود که آثار وی، جزو محبوب‌ترین و پر مخاطب‌ترین آثار در میان جوانان مسلمان و انقلابی به‌حساب می‌آمد. آوازه او، آن‌چنان از مرزهای ایران فراتر رفت که اغلب آثارش به زبان‌های انگلیسی، عربی، آلمانی، مالایی، فرانسه، ژاپنی و... منتشر شد که با توجه به‌همین اهمیت، علاقمندان و آشنایان به آثار و شخصیت وی، ایشان را یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین روشنفکر مسلمان معاصر به‌شمار می‌آورند. با توجه به‌همین مسأله، شناخت و نقد اندیشه علی شریعتی، نیازمند تاملات ویژه‌ای می‌باشد که در نوشتار حاضر، راقم سطور به‌دنبال شناخت تأثیرپذیری شریعتی از آموزه‌های مارکسیسم، سوسیالیسم و اگزیستانسیالیسم و پیوند آن با اسلام شیعی است که در چه شرایط و جایگاه فکری و تأثیرپذیری ایدئولوژیک، تفکر شریعتی در این آموزه‌ها برخوردار است.

برتری ایدئولوژیک اندیشی انقلابی در آرای شریعتی

باتوجه به اهمیت و جایگاه علی شریعتی در کشورهای اسلامی و به‌خصوص ایران، آموزه‌های مبتنی بر اسلام و معارف شیعی آرای وی از شناخت قابل تأملی برخوردار است. شریعتی، با جسارت اندیشی تمام و هنرمندانه با استفاده از مفاهیم و ادبیات مارکسیستی مانند «بهره‌کشی طبقاتی»، «مبارزه طبقاتی»، «جامعه بی‌طبقه»، «امپریالیسم» و... تلاش می‌کند این مفاهیم را با آموزه‌های اسلام شیعی و شخصیت‌های تاریخی نظیر امام علی (ع)، امام حسین (ع)، ابودر غفاری و... در پیوند و شباهت‌های ایدئولوژیک با یکدیگر قرار دهد و از دل این مفاهیم و مدل‌های تاریخی، سلاح مبارزه ایدئولوژیک از نوع اسلام چپ اندیش در جامعه سیاسی ارائه دهد.

به‌نظر می‌رسد، شریعتی با ایدئولوژیک اندیشی تلاش می‌کند ایدئولوژی‌های سیاسی جدید را با مخدوش کردن واقعیت‌های تاریخی گذشته، گذشته را به‌مثابه حال توضیح دهد، بدون اینکه متوجه گسست معرفتی مفاهیم در نسبت به وقایع تاریخی و زمینه‌های آن باشد؛ چرا که در نظام فکری و ایدئولوژیکی وی تئوری مبارزه بایستی در عمل به‌کار آید و شریعتی نیز با تأثیرپذیری از مفاهیم مارکسیستی به‌سراغ تفسیر آموزه‌های اسلامی می‌رود و برای اینکه از دل این

آموزه‌ها برای مبارزان مسلمان در مقابل جریان‌های چپ‌اندیش و مارکسیسم، سلاح مبارزه فراهم آورد، تفسیری چپ‌گرایانه از تاریخ و معارف اسلامی ارائه می‌دهد و یک شبه ابوذری غفاری تبدیل به خداپرست سوسیالیسم می‌شود. برای اینکه ابوذری به‌عنوان مسلمانی عدالت‌طلب و مبارز در مقابل بالاترین قدرت سیاسی مذهبی حاکم زمان خود می‌ایستد. در همین زمینه علی رهنما در باب الگوی مبارزاتی ابوذری غفاری برای شریعتی می‌نویسد: «ابوذری نخستین آفرینش نمادین شریعتی و نخستین نماد معنادار» برای ارائه به کسانی است که بعدها به عضویت محفل خصوصی حلقه زده برگرد او و آثارش در آمدند. ابوذری نشان رمز یا استعاره‌ای است برای مسلمان متعهد، بی‌اعتنا به قدرت و انقلابی‌ای که مبلغ برابری، برادری، دادگری و آزادی است. این که کتاب گزارش تاریخی واقعی زندگی ابوذری است یا نه اهمیت چندانی ندارد. از آنجا که رفتار مثال‌زدنی ابوذری به بخش اصلی عاطفی‌ترین، پرشورترین و برانگیزاننده‌ترین سخنرانی‌های شریعتی تبدیل شد (گویا از دید او) واقعیت‌ها در برابر وظیفه ایجاد گفتمان اجتماعی - سیاسی‌اش جزئیاتی بی‌اهمیت به‌نظر می‌آمدند» (رهنما، 1381: 86). در رابطه با این نکته که آیا شریعتی به‌دنبال زندگی ابوذری بر پایه گزارش تاریخی و واقعی بوده است بعید به‌نظر می‌رسد؛ زیرا شریعتی از طرح ابوذری بیش‌تر به‌دنبال ارائه الگوی مبارزاتی و اسلامی بوده که ابوذری به‌عنوان شخصیت تاریخ اسلام و تشیع شاخصه‌ای مانند عدالت‌طلبی و زهد را در خود داشته و شریعتی تلاش کرده با قرائت جدیدی از مقوله سوسیالیسم موضوع عدالت‌طلبی و مبارز بودن ابوذری را با قشر روشنفکر مبارز، در تفسیر و پیوندی تاریخی قرار دهد.

در همین رابطه سیدجواد طباطبایی در توضیح علی شریعتی از ابوذری می‌نویسد: «اصل در توضیح علی شریعتی از ابوذری، به‌عنوان نخستین سوسیالیست، ابوذری نیست، توجیه سوسیالیسم به‌عنوان ایدئولوژی پیکار سیاسی است... شریعتی تنها با قرائت مارکسیستی می‌توانست زهد جانسوز ابوذری را به ایدئولوژی شورشی علیه سرمایه‌داری واپسین دهه‌های سده بیستم و نظام طبقاتی آن تبدیل کند. این تفسیر ایدئولوژیکی واقعه تاریخی گذشته را در رابطه با نیروهای زمان حال حل می‌کند، در حالی که روش تبیین تاریخی که مبتنی بر توضیح پدیدار شدن آستانه‌های گسست‌ها در نظام مفاهیم است و از آنجا که تاریخ‌نویس دریافتی از نسبت حال و گذشته دارد که با مواد تاریخ سازگار است، با فاصله گرفتن از سوسیالیسم پرتوی بر معنای کنش زاهدانه ابوذری می‌افکند» (طباطبایی، 1392: 28).

شریعتی با طرح ابوذری و ارائه الگوی مبارزاتی از وی در مقابل ابوعلی سینا را به‌عنوان فیلسوفی که فقط دغدغه تفسیر جهان دارد معرفی می‌کند و ابوذری را در جایگاه برتر از ابوعلی سینا می‌نماید. چنان‌که می‌گوید: «برای جامعه‌ی الان اسلامی یک ابوذری ارزشش فوری‌تر و حیات بخش‌تر است تا صدها ملاحظه‌ها و ابوعلی سینا. چگونه می‌توانیم اعتراض نکنیم که چرا این همه فکرها، پول‌ها، ذهن‌ها، نوبغ‌ها، قلم‌ها، قدرت‌ها و استعدادها و بینش و مغز این جامعه، این همه وقف ملاحظه‌ها و ابوعلی سیناها و غزالی‌ها و میرفندرسکی‌ها و میردامادها می‌شود - گرچه با ارزش‌اند و من در ارزش‌شان حرفی ندارم - اما حتی قلم‌های متوسط این‌ها هیچ‌کدام به‌سراغ دادن تصویر ساده‌ای از این چهره‌هایی که کالبد نیم‌مرده جامعه ما به روح اینها و به اراده اینها بیش‌تر نیازمند است، نمی‌روند؟ چگونه می‌شود قبول کرد که این غفلت ساده است و واقعا «یک غفلت است» (شریعتی، 1370، م. آ. 18: 50). شریعتی در طرح تفاوت فرهنگ و ایدئولوژی الگوپردازی می‌کند؛ ابوذری را به‌عنوان نماد ایدئولوژی و مبارزه و ابوعلی سینا را به‌عنوان نماد فرهنگ و تمدن معرفی کرده، چنان‌که می‌نویسد: «تفاوت فرهنگ و معارف و ایدئولوژی در اختلافی است که مثلا ابوذری با ابوعلی سینا دارد. آن‌چه که ابوعلی می‌داند ابوذری نمی‌داند، نه قانون را می‌فهمد و نه شفا را و اگر جوهر و هیولی و مثال اینها را بخواند کله‌اش دود می‌کند و چیزهایی را که ابوذری می‌داند و احساس می‌کند، ابوعلی و ملاحظه‌ها و محی‌الدین عربی و دیگر نوابغی که در فرهنگ و تمدن ما کارهایی عظیم کرده‌اند نه می‌دانند و نه احساس می‌کنند. درد و بینش ابوذری چیزی است و درد و بینش ابوعلی

چیزی» (شریعتی، 1367، م. آ. 14: 175). شریعتی در جای دیگری در همین رابطه می‌گوید: «و درد ابوذراست که درد جامعه اسلامی و بشری را که هم درد ابوذراست حل خواهد کرد نه درد علمی و دغدغه حل معضلات عالی فلسفی و علمی یک متخصص و عالم و فیلسوف. اگر ابوذرها با ایمان و آگاهی و ایدئولوژی و جهادشان به اسلام موجود معنا و جهت واقعی دادند و توحید را خالص کردند و جامعه‌ای بر اساس آن بنیاد نهادند آن‌گاه فیلسوف، عالم، متکلم، فقیه و هر متخصص دیگر می‌تواند در همان راستا و بر اساس همان توحید و ایمان بسیار مفید و گره‌گشا باشد؛ چرا که در این صورت یک عالم و متخصص با صاحب جهانبینی و ایدئولوژی است و لذا دیگر بی‌تعهد و ذهن‌گرا و بی‌درد نیست و یا لااقل در خدمت ایدئولوژی و جامعه جهت‌دار و هدفدار است و ثانیاً هنگامی که دنیا هگل را مطرح می‌کند، دنیا هایدگر را مطرح می‌کند، سارتر را مطرح می‌کند، آن‌وقت است که باید متخصص را که ملاصدراشناس است، ابوعلی سیناشناس است، خواجه نصیرشناس است، به جنگ با آنها فرستاد تا بتواند حرفش را بزند، در درگیری‌های عالی تخصصی. پس این متخصص اگر مورد توجه باشد به درد می‌خورد» (شریعتی، 1392، م. آ. 21: 40)... «علم هرگز مبارزه برینانگیخته، فلسفه هرگز مبارزه به‌وجود نیآورده،... فقط ایدئولوژی‌ها بودند که جنگ‌ها را، فداکاری‌ها را، هم‌چنین جهادهای پرشکوه را در تاریخ به‌وجود آورده‌اند. طبیعت و اقتضای ایدئولوژی این است: ایمان، مسئولیت، درگیری و فداکاری» (اشکور، 1377: 72).

شریعتی در جای دیگری از رابطه و نقش ایدئولوژی در مبارزه با امپریالیسم اشاره می‌کند که دانشمندان با آن بی‌ارتباط و خالی از اراده هستند. وی می‌گوید: «جالب است که امپریالیسم از همان آغاز قدرت، کارآیی و ماهیت ایمان و ایدئولوژی را خوب احساس کرد و خطر ناشی از آن را برای خود زود درک کرد و لذا شعار بی‌طرفی «علم» و «عالم» را مطرح ساخت و کوشید که دانشمندان، نوایخ و استعداد‌های عالی بشری را از ایمان و تعهد جدا کند و آنها را در کتابخانه و آزمایشگاه‌ها زندانی کند تا بتواند ملت‌ها را از آگاهی و ایمان و ایدئولوژی تهی سازد و سرانجام سلطه‌جویی فرهنگی سیاسی و اقتصادی خود را تحقق بخشد و اکنون نیز چنین می‌کند» (شریعتی، 1389، م. آ. 23: 93). «اکنون که حیات سیاسی و فرهنگی امپریالیسم به‌لحاظ تاریخی رو به زوال است، ایمان و فداکاری مؤمنان واقعی و مستضعفان مومن که در این زمان «تنها پرستندگان خداوندند» تنها عامل فروپاشی غول امپریالیسم و استبداد و فساد و تباهی و کفر و شرک در جهان است و عالمان و متخصصان آکادمیک و بی‌تعهد و بی‌ایدئولوژی نه‌تنها در این جهاد نقشی ندارند؛ بلکه غالب آنان عملاً میخ‌های استوار خیمه امپریالیسم جهانی‌اند. این است که امروز استعمار از مجاهدان صاحب ایدئولوژی در هراس است و به‌خصوص از اسلام ایدئولوژیک (نه فقط سیاسی شده) به وحشت افتاده و با تمام توان در اندیشه نابودی یا مسخ آن است و از فرهنگ و حاملان فرهنگ صرف و «اسلام فرهنگی» که فقط دایره‌المعارفی از معارف و دانش‌های مختلف و پراکنده بی‌جهانبینی و بی‌ایدئولوژی است نه‌تنها هراسی ندارند بلکه آشکارا بقا و استمرار آن را خواستار است و این آخرین سخن است که: من اسلام را یافته‌ام، نه اسلام فرهنگ را که عالم می‌سازد، که اسلام ایدئولوژی را، که مجاهد می‌پروراند، نه در مدرسه علما، نه در سنت عوام که در ربه ابوذرا» (اشکور، 1377: 72).

با توجه به تمام تعابیر شریعتی به‌خوبی در این نظریات ردپای تأثیرپذیری شریعتی از آموزه‌های انقلابی سوسیالیستی به‌چشم می‌خورد. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، شریعتی با طرح الگوی مبارزاتی ابوذرا خدابرست سوسیالیست، این اصطلاح را از جوده السحار وام گرفته و به‌تئوریزه کردن این مدل مبارزاتی برای جامعه مذهبی و مبارز زمان خود پرداخت که مؤلفه‌هایی چون سوسیالیسم و عدالت‌طلبی و مبارزه انقلابی بر معیار این الگوی تاریخی استوار بود. اما از آنجا که شریعتی ابوذرا را بر ابوعلی سینا برتری می‌دهد، وی به‌دنبال ایجاد حرکت، مبارزه و انقلاب بر اساس این الگوی تاریخ اسلام است

و بوعلی سینا را شخصیتی آرام و بی‌حرکت در مقابل این الگو تعریف می‌کند. شریعتی با طرح الگوی مبارزاتی ابوذر در تأثیرپذیری این جمله معروف کارل مارکس است که می‌گوید: «تاکنون فیلسوفان جهان را تفسیر کرده‌اند بلکه مسأله اصلی تغییر جهان است» مارکس تغییر جهان را جزو رسالت طبقه پرولتاریا یا کارگران انقلابی قرار می‌داد. شریعتی نیز با طرح ابوذر به دنبال تغییر جهان اسلام است نه به دنبال تفسیر آن، به همین خاطر ابوعلی سینا را به عنوان فیلسوفی برای حرکت‌های انقلابی و مبارزاتی در جامعه به رسمیت نمی‌شناسد؛ به همین خاطر می‌توان تصریح کرد: شریعتی با طرح ابوذر غفاری ایدئولوژیک اندیشی انقلابی را از علم‌اندیشی غیر ایدئولوژیک ابوعلی سینا در جایگاه برتری قرار می‌دهد.

شریعتی مفاهیم فکری خود را در آرای خویش پیگیری می‌کند و به طرح نظریه «اومانیسیم اسلامی» می‌پردازد. شریعتی با طرح اومانیسیم اسلامی در تفسیری معنادار و هدفمند جایگاه انسان را در فلسفه تاریخ تبیین می‌کند. جایگاهی که حرکت انسان در مسیر زمان خود را به عنوان موجود آزاد و انتخابگر معنی می‌بخشد، که در معرض انتخاب میان نیکی و پلیدی قرار می‌گیرد که مختارانه انسان می‌تواند دست به انتخاب بزند. در رابطه با این تعابیر شریعتی به داستان خلقت آدم اشاره می‌کند و می‌نویسد: «خلقت انسان، یعنی حقیقت و سرنوشت معنوی و صفات نوعی او، در قصه آدم فرمول دارد: روح خدا + لجن متعفن = انسان»... «لجن متعفن و روح خدا دو رمز است، دو اشاره سمبلیک است، انسان واقعا نه از لجن بدبو (حماء مسنون) ساخته شده و نه از روح خدا، بلکه اولی پستی و رکود و توقف مطلق را نشان می‌دهد و دیگری تکامل بی‌نهایت و برتری لایتناهی را می‌رساند، که در زبان بشری، برای رساندن این معنی، ترکیبی بهتر از «روح خدا» نمی‌توان یافت».

شریعتی در ادامه بحث، انسان را در این نوع خلقت، موجودی دیالکتیکی می‌بیند که در جدال میان خدا و شیطان، یا خیر و شر پیوسته در حال جنگ دائمی است. از همین منظر وی به روایتی نمادین از مناسبات جدال‌آمیز فرزندان آدم، هابیل و قابیل می‌پردازد که در ارتباط با جدال میان خیر و شر قرار می‌گیرند. شریعتی می‌گوید: «پسران آدم هر دو بشرند و بشری طبیعی، اما با یکدیگر در جنگند، یکی دیگری را می‌کشد، از این‌جا تاریخ بشر شروع می‌شود» شریعتی هر یک از فرزندان آدم را نماینده نظام تولیدی و در عین حال نمایانگر دو جریان حاکم و محکوم در متن حرکت دیالکتیکی تاریخ می‌داند. او بحث خود را این‌گونه پیش می‌برد که قابیل «نماینده نظام کشاورزی و مالکیت انحصاری یا فردی» و هابیل «نماینده عصر دامداری و دوره اشتراک اولیه پیش از مالکیت» است. آن‌گاه شریعتی به این نتیجه می‌رسد که «بعد از این جنگ دائمی تاریخ آغاز می‌شود. سراسر تاریخ صحنه نبرد میان جناح قابیل قاتل و جناح هابیل مقتول است. جناح حاکم و محکوم» (پدرام، 1382: 152-151).

شریعتی قتل هابیل را در حرکت‌های تاریخی بشر بسط می‌دهد و می‌گوید: «به نظر من، قتل هابیل به دست قابیل، از یک تحول بزرگ، یک پیچ تند در مسیر تاریخ و به خصوص از بزرگ‌ترین حادثه‌ای که در سرگذشت انسان روی داده است خبر می‌دهد و آن را عمیقا توجیه و تفسیر علمی و طبقاتی و جامعه‌شناسی می‌کند و آن پایان یافتن دوران کمون اولیه و نابود شدن نظام برابری و برادری نخستین انسان در شکل تولیدی صید و شکار است. با ظهور تولید کشاورزی و ایجاد مالکیت خصوصی و تشکیل اولین جامعه طبقاتی و نظام تبعیض و استثمار و مال‌پرستی و بی‌ایمانی و آغاز خصومت و رقابت و آز و غارت و بردگی و برادرکشی». شریعتی در جای دیگری می‌گوید: «جناح هابیل، جناح مستضعف محکوم است یعنی مردم، که تاریخند و اسیر نظام قابیل که نظام مالکیت حاکم بر جامعه‌های بشری است و این جنگ، جنگ دائمی تاریخ است که نسل به نسل، پرچم قابیل به دست طبقات حاکم می‌رسد و خون‌بها و دعوت خون هابیل، نسل به نسل، به دست وارثانش - مردم محکوم که برای عدالت و آزادی و ایمان راستین مبارزه می‌کنند و این نبرد در همه

دوره‌ها ادامه دارد، در هر عصری به‌گونه‌ای - سلاح قاتلین مذهب است و سلاح هایبلی نیز مذهب و این است که جنگ مذهب علیه مذهب نیز یک جنگ تاریخی است. جنگ مذهب شرک، توجیه کننده شرکت اجتماعی و تفرقه طبقاتی و مذهب توحید توجیه کننده وحدت طبقاتی و نژادی. این نبرد تاریخی میان هایبیل و قابیل شرک و توحید، تبعیض طبقاتی و نژادی با عدالت و وحدت انسانی، مذهب خدعه و تخدیر و توجیه وضع موجود، با مذهب و آگاهی و حرکت و انقلاب در طول زمان تاریخی، پیوسته ادامه دارد تا آخرالزمان و آن هنگامی است که قابیل بمیرد و نظام هایبلی دیگر بار استقرار یابد و آن انقلاب جبری پایان تاریخ قابیلی است که برابری در سطح جهانی تحقق یابد و در نتیجه توحید و برادری انسانی می‌تواند استقرار یابد. استقرار قسط است و عدل، که جبرا تاریخ به آنجا خواهد رفت و به‌شکل یک انقلاب جهانی و انتقام تاریخی و طبقاتی، قطعاً در سراسر زندگی بشر گسترش خواهد یافت... این انقلاب جبری آینده است بر اساس تضاد دیالکتیکی که با جنگ هایبیل و قابیل آغاز شد و در سراسر جامعه‌های بشری، میان نظام حاکم و محکوم جاری است و سرنوشت جبری تاریخ، پیروزی عدالت، قسط و حقیقت خواهد بود» (شریعتی، بی‌تا: 84-85).

با توجه به این تعبیر، به‌نظر می‌رسد شریعتی آگاهانه به وام‌گیری از مفاهیم مارکسیستی می‌پردازد و سعی می‌کند، تعبیری تازه از مفاهیم معارف اسلامی ارائه دهد که می‌توان داستان هایبیل و قابیل را بیان نمادینی از مبارزه طبقاتی با تأثیرپذیری از مفاهیم مارکسیستی دانست. در همین زمینه آصف بیات می‌نویسد: برای شریعتی، داستان قابیل و هایبیل صرفاً بیان نمادینی است از مبارزه طبقاتی در تاریخ میان ستمگران/ استثمارگران و ستمدیدگان/ استثمار شدگان. انتظار به‌معنای نه انتظار منفعلانه برای برقراری عدالت بلکه شرکت فعال در مبارزه علیه ناعدالتی‌ها است، مبارزه‌ای که در آن دستیابی به آرمان حتمی است. شیعه هم دستمایه مبارزه طبقاتی میان ستمگران و ستمدیدگان است. ستمگران آن‌را بدل به ابزار سلطه می‌کنند و ستمدیدگان بدل به ایدئولوژی آزادی و رهایی‌بخشی (بیات، 1391: 80).

با توجه به‌همین تأثیرپذیری و به‌کارگیری از مفاهیم مارکسیستی در تفسیر از اسلام شیعی توسط شریعتی، می‌توان اطمینان داشت که بی‌شک، شریعتی تحت تأثیر آموزه‌های مارکسیستی بوده و به‌دنبال هم پیوندی معنادار پارادایم مارکسیسم با آموزه‌های اسلام و به‌خصوص تشیع بوده و بر پایه این نگاه‌ها مفاهیم و آموزه‌های خود را بسط و تئوریزه کرده است. چنان‌که در همین زمینه آصف بیات می‌نویسد: «شریعتی قطعاً مارکسیست نبود، اما با اطمینان می‌شود گفت تحت تأثیر نظریات اجتماعی مارکسیستی بود. مفاهیمی کلیدی چون «مبارزه طبقاتی»، «بهره‌کشی طبقاتی»، «جامعه بی‌طبقه»، «دترمینیسم تاریخی»، «امپریالیسم»، «زیربنا»، «روینا»، «ارزش افزوده» و «انقلاب دائمی» را از مارکس وام گرفت و در آثار انتقادی‌اش به‌گونه‌ای نظام‌مند از آنها استفاده کرد» (بیات، 1391: 79).

شریعتی و مقوله سوسیالیسم

در تأثیرپذیری شریعتی از مقوله سوسیالیسم، علی شریعتی در کتاب جهت‌گیری طبقاتی اسلام اذعان می‌دارد: «روشن است که به‌معنایی ما مارکسیست نیستیم و به چه معنایی سوسیالیستیم. مارکس، به‌عنوان یک اصل علمی و کلی، اقتصاد را از زیربنای انسان می‌گیرد و ما درست برعکس به‌همین دلیل با سرمایه‌داری دشمنیم و از انسان بورژوازی نفرت داریم و بزرگ‌ترین امیدی که به سوسیالیسم داریم این است که در آن، انسان، ایمان و اندیشه و ارزش‌های اخلاقی انسان، دیگر روبنائیست، کالای ساخته و پرداخته زیربنای اقتصادی نیست، خود علت خویش است، شکل تولید به او شکل نمی‌دهد، در میان دو دست «آگاهی» و «عشق» آب‌وگشس سرشته می‌شود و خود را خود انتخاب می‌کند، می‌آفریند و راه

می‌برد... «سوسیالیسم برای ما، تنها یک سیستم «توزیع» نیست، یک فلسفه زندگی است» (شریعتی، 1384، م. آ. 10: 105-103).

در تأثیرپذیری شریعتی از مفاهیم سوسیالیستی و مارکسیستی و پیوند آن با اسلام می‌توان تصریح کرد: هرچند شریعتی آگاهانه دست به توجیه این تعابیر می‌زند و در تحلیل‌های تاریخی، سیاسی و مذهبی خود با استفاده از روش‌های علوم انسانی این تعابیر را تفسیری ایدئولوژیک می‌کند؛ اما نکته اصلی این است شریعتی بی‌شک به دنبال آلت‌رناتیوسازی در مقابل جریان‌های مارکسیستی، سکولار، ملیون و مذهب‌پوستان سنتی زمان خود بود که با ایجاد حرکت فکری مذهبی در جامعه «رئیس‌انسان اسلامی» (به تعبیر شریعتی) را پی‌ریزی می‌کرد. اما در اینکه شریعتی از آموزه‌های فکری مارکسیسم تأثیر می‌پذیرفت، می‌توان در آثار وی به خوبی این تأثیرپذیری را ردیابی و مطالعه کرد؛ اما در نوع برخورد و رابطه شریعتی با مارکسیسم، یرواند آبراهامیان می‌نویسد: «برخورد و رابطه شریعتی با مارکسیسم، رابطه مهر و کین بود. او از یک سو می‌پذیرفت که انسان نمی‌تواند بدون شناخت مارکسیسم جامعه و تاریخ مدرن را درک کند. بنابراین، روش و دیدگاه مارکسیستی تقسیم جامعه به یک بنیاد اقتصادی، یک زیربنای طبقاتی و یک روبنای سیاسی - ایدئولوژیک را تا حدود زیادی می‌پذیرد. ... «از سوی دیگر، شریعتی از برخی جنبه‌های مارکسیسم - به ویژه مارکسیسم «نهادینه شده» احزاب کمونیست ارتدکس، به شدت انتقاد می‌کرد. او همانند قانون معتقد بود که این احزاب و دیگر جنبش‌های سوسیالیستی اروپا، قربانی قانون آهنین دیوان‌سالاری شده‌اند و با کسب پشتیبانی توده‌ها و شناسایی دولت، نهادینه شده و در نتیجه شور انقلابی خود را از دست داده‌اند» در بسط این نظریات یرواند آبراهامیان به انتقاد اصلی شریعتی از مارکسیسم اشاره می‌کند و در ادامه می‌گوید: با نگرش وی نسبت به فرهنگ ملی و رابطه‌اش با قانون پیوند مستقیم دارد. از دیدگاه مارکسیست‌های کلاسیک، ناسیونالیسم ابزار دست طبقه حاکم برای انحراف ذهن توده‌ها از سوسیالیسم و انترناسیونالیسم است. اما به نظر شریعتی، ملت‌های جهان سوم تنها با بازگشت به ریشه، میراث ملی و فرهنگ مردمی خود می‌توانند امپریالیسم را شکست دهند، بر الیناسیون اجتماعی چیره شوند و به درجه‌ای از رشد و آگاهی دست یابند که بتوانند بدون از دست دادن ارزش و عزت‌شان، فن‌آوری غرب را اخذ کنند» (آبراهامیان، 1377: 575 - 578).

تلاش شریعتی در پیوند آموزه‌های اسلام و مارکسیسم را باید نشانگر نبوغ و قدرت فکری وی دانست که در بسط این نظریات، مفاهیم و اصطلاحات قرآنی مانند هابیل و قابیل را در پیوند با روایت مارکسیستی قرار می‌دهد. هابیل نماد «عصر دامداری دوره اشتراک اولیه پیش از مالکیت» و قابیل «نماینده نظام کشاورزی و مالکیت انحصاری یا فردی». دل‌بستگی‌های فکری شریعتی در توجیه و پیوند این مفاهیم اسلامی با تعابیر مارکسیستی، نشان از تأثیرپذیری شریعتی از مارکسیسم دارد. چنان‌که در نسبت تعابیر شریعتی از هابیل و قابیل را می‌توان در بیانیه کمونیستی مارکس و انگلس به زبان دیگر مشابَه‌هایی یافت. مارکس و انگلس نوشته‌اند که: «انسان آزاد و برده، اشراف و عوام، زمین‌دار و رعیت، صاحب کار و مزدبگیر و در یک کلام، حاکم و محکوم همواره رودرروی یکدیگر ایستادند و جنگی بی‌وقفه را گاه پنهان و گاه آشکار پیش بردند؛ جنگی که هر بار، چه در بازسامانگیری انقلابی جامعه و چه در ویرانه عادی طبقات ستیزه‌جو به پایان رسید. شریعتی در پیش‌بینی تاریخ‌رهایی مستضعفان و محکومان را در هم اندیشی و هم‌رأیی با کارل مارکس مطرح می‌کند که مارکس در این زمینه معتقد بود: «جنبش پرولتاریا، جنبش خودآگاه و مستقل اکثریتی وسیع به نفع اکثریتی وسیع است (Marx & Engeles, 1969). مارکس از پایان نیک و کامل تاریخ انسان در یک جامعه کمونیستی سخن می‌گوید که به تعبیر خود: «نتیجه اصلی معارضه میان انسان و طبیعت و انسان و انسان - نتیجه حقیقی ستیز میان

هستی و چیستی، میان عینیت یافتگی و تأیید ذهن انسانی، میان آزادی و ضرورت، میان فرد و نوع کمونیسیم حل شده تاریخ است و خود را به عنوان حلال می بیند (مارکس، 1959).

شریعتی نیز در شباهتی هم نظر با مارکس می گوید: «این نبرد تاریخی میان هایبل و قابیل، شرک و توحید، تبعیض طبقاتی و نژادی با عدالت و وحدت انسانی، مذهب خدعه و تخدیر و توجیه وضع موجود با مذهب آگاهی و حرکت و انقلاب، در طول زمان تاریخی، پیوسته ادامه دارد و تا آخر زمان» (شریعتی، 1390، م. آ. 16: 62). «آن گاه در جایی می تواند آخرالزمان باشد، یک انقلاب جهانی و انتقام تاریخی و طبقاتی، قطعا در سراسر زندگی بشر گسترش خواهد یافت». شریعتی هر چند با شباهت تاریخی میان مفهوم قرآنی هایبل و قابیل حاکم و محکوم کارل مارکس به نظریه سازی پرداخته «(پدرام، 1382: 151-152)، اما مفهوم تاریخی خود را در این آیه قرآنی به شکل وعده الهی تحقق می بیند «اراده کرده ایم که تا برای کسانی که در زمین به بیچارگی و ضعف گرفته شده اند منت بگذاریم که آنان را رهبران مردم قرار دهیم و وارثان زمین 1 (پدرام، 1382: 151-152)، با الهام از این آیه، شریعتی می گوید: «این انقلاب جبری آینده است بر اساس تضاد دیالکتیکی که با جنگ هایبل و قابیل آغاز شد و در سراسر جامعه های بشری، میان نظام حاکم و محکوم جاری است و سرنوشت جبری تاریخ، پیروزی عدالت، قسط و حقیقت خواهد بود» (پدرام، 1382: 151-152).

علائم اگزستانسیالیستی شریعتی و جهان فراخ او

همان طور که قبلا گفته شد، شریعتی در پیوند میان اسلام، مارکسیسم، سوسیالیسم و اگزستانسیالیسم به طرح مباحث فکری می پرداخت که در آثار وی معجونی از این ایدئولوژی ها و مکاتب به رغم تمامی تناقضات ایدئولوژیک در قالب ایدئولوژی اسلامی (که شریعتی مدعی آن بود)، حضوری فکری و معنوی دارد که جنبه اگزستانسیالیسم را می توان در نوع علائق شریعتی به شعر و ادبیات مورد شناخت قرار داد. زیرا به نظر می رسد آشنایی شریعتی به شعر و ادبیات بیش تر از فلسفه بود. جهان علائق اگزستانسیالیستی شریعتی در ظاهر بسیار فراخ و گسترده بود. جهانی بود که در آن هم بودا جمع می شد و هم علی ابن ابیطالب و هم حلاج و ماسینیون و... جهان این چنینی وی در بردارنده علائق اگزستانسیالیستی شریعتی بود که در نثر و ادبیات شعرگونه «گفت گویهای تنهایی» و «هبوط در کویر» خود را بازتاب می دهد. هر چند در این دغدغه های ادبیاتی و عرفانی، راززدایی از تاریخ نیز یافت می شود و شریعتی با آشنایی زدایی از اسطوره های تاریخی مانند ائمه شیعه، تلاش می کند آنان را از جایگاه «نه مافوق انسان» به «انسان مافوق» تعبیر کند و آنان انسان هایی قابل دست یافت و الگوی مبارزاتی برای حرکت در تاریخ مسلمانان باشند.

شریعتی در نگاه های دینی خود در تفسیر داستان خلقت انسان، تفسیری اومانستی ارائه می کند. وی باور دارد انسان در حال انتخاب میان روح خداوند و لجن است که به گفته وی «انسان یک انتخاب است، نبرد و تلاش و شناخت است، یک شدن همیشگی است، یک هجرت بی انتهاست، هجرت در خویش، از لجن تا خدا» (شریعتی، 1390، م. آ. 16: 47). به نظر می رسد شریعتی در این تعابیر تحت تأثیر آموزه های ژان پل سارتر است. سارتر معتقد بود: «انسان در ابتدا وجود می یابد، متوجه وجود می شود، در جهان سر بر می کشد و سپس خود را می شناساند؛ یعنی تعریفی از خود به دست می دهد» (پدرام، 1382: 151-152).

سارتر امکان بودگی و فرآیند شدن بشر را با اصطلاح «طرح» نمایان می سازد و معتقد است که «بشر بیش از هر چیز «طراحی» است که در درون گرایی خود می زید» آن گاه سارتر به مسئولیت می پردازد و بحث می کند که «اگر به راستی

وجود بر ماهیت مقدم است، پس بشر مسئول وجود خود است. بدین گونه، نخستین کوشش اگزیستانسیالیسم آن است که فرد بشری را مالک و صاحب اختیار آن چه هست قرار دهد و مسئولیت وجود او را بر خود او مستقر کند. هم‌چنین هنگامی که می‌گوییم بشر مسئول وجود خویش است منظور این نیست که بگوییم آدمی فقط مسئول فردیت خاص خود است، بلکه می‌گوییم هر فردی مسئول تمام افراد بشر است» (پدرام، 1382: 151-152).

در طرح مسئولیت انسان در برابر دیگران، شریعتی به سارتر (که ریشه در بی‌اعتقادی سارتر به خداست) اعتراض وارد می‌کند. سارتر معتقد بود: «اگزیستانسیالیست‌های بی‌خدا همان هنجارهای صداقت، پیشرفت و انسانیت را بازاکتشاف می‌کنند و ما باید خدا را به‌عنوان فرضیه‌ای قدیمی نمایان کنیم که بدون سروصدا از میان می‌رود». شریعتی نیز به نفی مذهب از سوی سارتر به‌عنوان مبنایی برای اخلاق و آگاهی جمعی اشاره می‌کند و می‌گوید: «اگر ملاک مطلق خارج از اعمال فردی ما وجود نداشته باشد؛ عمل خوب یا بد، خدمت یا خیانت، شر یا خیر، زیبایی و زشتی و... همه در فرد مساوی است. هر عملی را هر کس برگزیند، برگزیده است و قابل انتقاد نیست». (پدرام، 1382: 165).

نوع عرفان مورد نظر شریعتی، بی‌عملی و انزواطلبی نبود که بخواهد بر بی‌عملی اگزیستانسیالیسم فائق آید بلکه به‌زعم وی، نوعی رهایی از مقیداتی بود که خود محصوراتی را در جامعه به‌وجود می‌آورد که این محصورات برای فرد می‌تواند فرار از مسئولیت اجتماعی و مبارزه در مسیر آگاهی دادن به جامعه باشد. در همین رابطه کنت کراگ، در کتاب «ایمان و قلم» در نحوه رویکرد تفکر شریعتی به انسان و رابطه آن با عرفان و سوسیالیسم می‌نویسد: «شریعتی خواهان یافتن راهی برای بازگشت به انسان، به انسانیت اصیل است و این مهم را از طریق فائق آمدن بر عوامل منفی در زهد یا عوامل جبری در کنش سوسیالیستی و یا فائق آمدن بر بی‌عملی اگزیستانسیالیسم ممکن می‌بیند و تأکید دارد که نکات و فاکتورهای مثبت در هر یک از این موارد را می‌توان هم‌سو و هم‌صدا با هم آزاد ساخت. او نتیجه می‌گیرد که از منظر شریعتی، عرفان می‌تواند سوسیالیسم را از صرف تفکر در مورد اقتصاد (اکنومیسیم) یا سیاست رهایی بخشد. سوسیالیسم نیز می‌تواند عرفان را از فرار از مسئولیت باز دارد و این دو یعنی عرفان و سوسیالیسم، می‌توانند به اگزیستانسیالیسم، انگیزه و هدف حقیقی بخشند. در نهایت اگزیستانسیالیسم، معیار حقیقی آزادی را برای آن‌ها باز می‌نماید (Crag, 1985: 72-90).

به‌هر حال شریعتی با دغدغه‌های اگزیستانسیالیستی خود تلاش می‌کند مدلی بومی با تاثیرپذیری از آموزه‌های اگزیستانسیالیستی سارتر، به‌رغم نقد به آن به جامعه ارائه دهد و بدیلی از مکتب اگزیستانسیالیسم را در قالب عرفان مدنی در هم‌سویی با سوسیالیسم انسانی مطرح می‌کند. شریعتی با ارائه مدل اگزیستانسیالیستی بومی نظریه خود را در مقام مقایسه با اصالت ماده و مارکس‌گرایی، پوچ‌گرایی و طبیعت‌گرایی قرار می‌دهد و به‌رغم تاثیرپذیری از سارتر استدلال می‌کند «که اصالت وجود سارتر بر پایه ماده‌گرایی و بی‌باوری به خدا از یک‌سو و آزادی انسان در عمل از دیگر سو نمی‌تواند هدف سارتر از شادی روحی انسان را برآورد. او با رد معیار سارتر، خرد سلیم، به‌عنوان راهنمایی سودمند برای آن‌که به انسان‌ها اجازه بازآفرینی خود را به‌عنوان خدا بدهد، دلیل می‌آورد که بدون درکی روشن از حق و باطل، خیر و شر، نتیجه نهایی، کنش مبتنی بر آزادی فرد نمی‌تواند، آن‌چنان‌که سارتر انتظار داشت، عامل رشد و کمال فرد و جامعه بشود؛ بلکه آنها را به مرگ و سقوط می‌کشاند و در دست نبودن رهنمودی اخلاقی و معنوی برای عمل فرد بزرگ‌ترین کاستی و نقص آموزی سارتر است (پدرام، 1382: 165).

شریعتی مکتب اصالت وجود یا اگزیستانسیالیسم را از این جهت بر دیگر مکاتب غرب برتری می‌داد که این مکتب معتقد به آزادی انسان در اعمال و رفتار ماهیت خود هستند که از دید فلسفی این دیدگاه به انسان، در باور شریعتی با مفاهیم و

آموزه‌های اسلامی آشتی داشت؛ چرا که از بطن این نظریه می‌توان به گفتمان نواندیشی دینی رسید، گفتمانی که در آن اصالت وجود و سوسیالیسم با آموزه‌های اسلام درآمیخته و به یک الگوی انقلابی بدل گشته است. حال می‌توان آموزه‌های اگزیستانسیالیستی شریعتی را در پیوند میان اسلام و سوسیالیسم مشاهده کرد که به‌عنوان یک گفتمان انقلابی این آموزه‌ها به‌دنبال بدیل‌سازی و رقابت فکری در مقابل آموزه‌های اگزیستانسیالیستی سارتر است.

شریعتی و چپ اندیشی مذهبی

بی‌شک می‌توان ردپایی از چپ اندیشی و آموزه‌های مارکسیستی و سوسیالیستی را در آثار فکری-فرهنگی شریعتی پیدا کرد و با تأمل ویژه در این نظریات متوجه این نکته شد که شریعتی با زمان‌شناسی دقیق و رویکرد استراتژیک در نوع علائق و فعالیت‌های فکری فرهنگی خویش، گفتمان جدید چپ مذهبی را (همتای گفتمان جهانی چپ اروپایی) در جامعه ایران تولید و تئوریزه کرده است. شریعتی با تولید ادبیات جدید تلاش می‌کرد به گفتمان‌سازی بپردازد؛ به‌عنوان مثال در ادبیاتی مانند مبارزه با تفلث «زر، زور، تزویر» از طریق مبارزه ضد استحراری؛ واژه استحمار ساخته خود شریعتی است که هم معنی معادل آن، خودآگاهی را به‌کار می‌برد. به‌گفته احسان شریعتی این خودآگاهی «آموزه‌ای است از سنت چپ، مارکسیسم و سوسیال دموکراسی، نوعی آگاهی متعین است یعنی آگاهی فلسفی-کلامی و مجرد نیست؛ بلکه آگاهی‌ای است که تعین اجتماعی دارد و با زر و زور و تزویر متعین می‌شود و از همه مهم‌تر با تحمیق یا تزویر و مسخ آزادی، مبارزه می‌کند» (شریعتی، 1392: 23).

در رابطه نزدیکی و مشابهت‌های فکری شریعتی و مارکسیسم، احسان شریعتی می‌نویسد: «به‌نظر من، شریعتی بیش از مارکسیسم به جریانات موازی، انشعابی، اخراجی یا حاشیه‌ای جنبش سوسیال دموکراسی احساس نزدیکی می‌کرده است. به‌عنوان مثال آنارشیزم‌ها و سایر گرایشاتی که بعدها در نئومارکسیست‌ها خود را نشان داده‌اند؛ مثلاً نئومارکسیسم-اروپایی سنتی است که از لوکاچ و ارنست بلوخ شروع می‌شود. ارنست بلوخ به اندیشه‌های شریعتی شباهت‌های بسیاری دارد. آخرین آن‌ها مثل گرامشی و آلتوسر و یا معاصرینی که شریعتی به برخی از چهره‌های برجسته مکتب فرانکفورت و اندیشه انتقادی (مثل مارکوزه) پرداخته است» (شریعتی، 1392: 23).

در این نظراحسان شریعتی به‌وضوح اشاره می‌کند که شریعتی به نئومارکسیست‌های اروپایی احساس نزدیکی فکری می‌کند و حتی ایشان پا را فراتر می‌گذارد و به‌نوعی نزدیکی و شباهت‌های فکری شریعتی با چهره‌های مکتب فرانکفورت قائل می‌شود، بدون اینکه اصولاً نگاه دقیق روش‌شناسی فکری داشته باشد که شریعتی از منظر باورهای مذهبی و ایدئولوژی دینی به پارادایم مارکسیستی و آموزه‌های چپ اندیشی نئومارکسیست‌ها نگاه کرده است و هر چند اصولاً خاستگاه اسلام ایدئولوژیک مبارز و نواندیش در پارادایم فکری شریعتی با آموزه‌های مکتب فرانکفورت تفاوت پارادایم فکری، ایدئولوژیک و هویتی تمام‌عیاری دارد؛ به‌رغم اینکه شاید بتوان در آشفتگی فکری تئوری‌های شریعتی، قربات و شباهت‌هایی نزدیک میان چپ اسلامی مورد نظر وی و چپ اروپایی پیدا کرد؛ اما نمی‌توان اینها را در یک مسیر فکری و ایدئولوژیک قرار داد.

در مورد دیگری، قابل توجه است حسینعلی نودری، حکم قطعی صادر می‌کند و می‌نویسد: «قطعا اگر شریعتی امروز می‌بود به‌همان نتایجی که امثال هابرماس رسیدند می‌رسید. هابرماس در آغاز دهه 1990 می‌گوید با اعلام افلاس و ورشکستگی سوسیالیسم دولتی، لیبرالیسم دولت رفاه و امپریالیسم سوسیال-دموکراتیک، سوراخ سوزنی است که همه چیز باید از آن عبور کند... من میان آرای هابرماس از رهبران نسل دوم مکتب فرانکفورت - با آرای شریعتی، نزدیکی و

هم‌سنخی می‌دیدم. مثلث «زور، زر و تزویر» و یا (استثمار، استبداد، استعمار) و در برابر آن گفتمان «عرفان، برابری، آزادی» را با توجه به رویکردهای نسل دوم فرانکفورتی‌ها و حتی نسل اول می‌توان فهمید. وقتی نگاه عرفانی و سیستمیک و رویکردهای برابری خواهانه‌ای را که در آرای بنیامین، آدورنو و البته هابرماس وجود دارد؛ در پیوند با آرای شریعتی بررسی می‌کنیم، نزدیکی‌های بسیار زیادی را می‌بینیم» (نوذری، 1392: 30). در توضیح این نظریات در ادامه می‌نویسد: «وقتی بحث سوسیالیسم با سیمای انسانی مطرح شد... برای نخستین بار در جهان سوم، شریعتی است که این مفهوم را مطرح می‌کند. بنابراین، به لحاظ جهت‌گیری‌های ارزشی و اخلاقی، سوسیالیسمی است با چهره انسانی¹ و به لحاظ محتوا برابری خواهانه² است. به لحاظ جهت‌گیری معنوی نیز، جهت‌گیری عرفانی دارد و به پاره‌ای مضامین موجود در «هجده تیر درباره فلسفه تاریخ» بنیامین نزدیک است. بنیامین به وجود همین معنا در جهت‌گیری طبقاتی سوسیالیسم اشاره می‌کند و در توضیح قابلیت ماتریالیسم تاریخی آن‌را به آدمکی تشبیه می‌کند که شطرنج‌باز ماهری است؛ ولی توسط دست‌هایی به حرکت در می‌آید. اگر این آدمک، فاقد جهت‌گیری عرفانی باشد و از خدمات الهیات بهره‌مند نباشد، نمی‌تواند کاری از پیش ببرد» (نوذری، 1392: 30).

جالب توجه است که نوذری از شباهت و نزدیکی شریعتی و هابرماس در نوع دیدگاه آنان به کارگزاران و سوژه‌ها تأکید دارد و می‌نویسد: «شریعتی و هابرماس بر این مسأله تأکید می‌کنند که سوسیالیسم در مقام یک انقلاب اجتماعی و سیاسی دیگر نمی‌تواند به کارگزاران سنتی یعنی پرولتاریای قرن نوزدهم صنعتی که در کارگاه‌ها مشغول بودند تکیه کند، بلکه کارگزاران این انقلاب به اقشار و طبقات وسیع‌تری تعمیم پیدا می‌کند. در کنار کارگران، نقش و اسطوره روشنی برای دانشجویان، طبقات روشنفکر، انتلکتوئل و اینتلیژنسیا و... نیز قائل‌اند. «روشنفکر و انتلکتوئل در نزد شریعتی بخشی از معنای اینتلیژنسیا را با خود همراه دارد که موجد تعهد و آگاهی است؛ آگاهی نسبت به معضلات انسان معاصر و قرن بیستمی» (نوذری، 1392: 30).

نوذری معتقد به شباهت‌های فکری میان هابرماس و شریعتی در باب رابطه نقش مدنی سوسیالیسم با اخلاق و عرفان در حوزه عمومی است. هرچند وی به‌درستی مشخص نمی‌کند، چگونه شریعتی از منظر ایدئولوژی اسلام شیعی به همفکری ایدئولوژیک با یورگن هابرماس در خاستگاه مکتب انتقادی فرانکفورت می‌رسد که به‌زعم نوذری «کوشش نظریه‌پردازان انتقادی مکتب فرانکفورت و تلاش آنان حول رهاسازی مارکسیسم از جریان ارتدکسی استالینیستی و باز تدوین آن در قالب نوعی نقد ایدئولوژیک و فرهنگی متمرکز شده بود» (نوذری، 1386: 356) و «هابرماس نیز همانند آنان به پوزیتیویسم و سیطره راهکارهای روش‌شناسانه آن بر عرصه‌های علوم اجتماعی و انسانی حملات شدیدی کرده است. اما علاوه بر آن به پندارهای پوپری عقلانیت نیز سخت حمله برده و آن‌را در کنار پوزیتیویسم منطقی و دادائیسیم روش‌شناسانه و نحله‌های متعدد فلسفه علم از توماس کوهن تا پل فیرباند و ایمره لاکاتوش، در زمره آسیب‌های جدی به «منطق علوم اجتماعی» تلقی می‌کند. از سوی دیگر، تلاش وی برای احیای مارکسیسم به‌منزله ابزار فرهنگی انتقادی، انتقاد از مبانی محافظه‌کارانه هرمنوتیک گادامری و دفاع جانانه و مستدل از توانمندی‌های روشنگرانه تفکر مدرنیته در مقابل بورش‌های انتقادی نحله شالوده‌شکنی فرانسوی ژاک دریدا و دیگر نظریه‌پردازان پست مدرن از جمله موضوعاتی هستند که در طیف وسیع مطالعات هابرماس واجد جایگاه مهمی به‌شمار می‌روند» (نوذری، 1386: 357-358).

با توجه به این توصیفات از پروژه فکری هابرماس و رویکردهای نظری ایشان، می‌توان در مقایسه علی شریعتی و هابرماس، تفاوت بسیار چشم‌گیر پارادایم، خاستگاه نظری، ایدئولوژی و جغرافیای فکری و هویتی به تعبیر هابرماس «جهان زیست عقلانی» در آن‌را مشاهده کرد. همان‌طور که ذکر شد دکتر شریعتی نه دغدغه علم داشت و نه رابطه خوبی با فیلسوفان و فلسفه. وی از منظر جامعه‌شناختی ایدئولوژیک به دنبال انقلاب و تغییر جهان اسلام و ایران بود. طرح موضوعاتی مانند سوسیالیسم و ارتباط آن با شخصیت‌های تاریخ اسلام مثل ابوذر غفاری، از منظر رابطه ایدئولوژی دینی و مفاهیم جدید بود که شریعتی از پارادایم مارکسی به جنبه‌های مفاهیم و آموزه‌های اسلام شیعی می‌نگریست و تلاش می‌کرد مدلی به‌زعم خود «بومی و اسلامی» در مقابل الگوی مبارزاتی و ایدئولوژیک مارکسیستی که در دوران شریعتی به‌نوعی حتی مد فکری روز تبدیل شده بود به‌وجود آورد. پس جهان فکری شریعتی و هابرماس تفاوت‌های بنیادین جغرافیایی نظری و ایدئولوژیک با هم دارد. حال ممکن است از منظر هرمنوتیک اندیشمندانی در تعبیرات موضوعات نظری و فلسفی، به نتایج نظری شبیه به هم برسند؛ اما مهم «غرض علمی یا فلسفی» می‌باشد که نظریه‌پرداز یا اندیشمند و متفکر در جستجو و اثبات آن است و این اغراض در خاستگاه خود مهم و قابل شناخت است؛ چرا که اگر در رویکردهای دانش هرمنوتیک نظریه‌پرداز، هدف علمی مشخص خود را دنبال کند، هیچ‌گاه در دانش هرمنوتیک هرج‌ومرج مطلق حاکم نیست و هیچ‌کس مجاز به قرائت کاملاً متعارض با متن یا سوژه نمی‌باشد. البته شاید بتوان قرابت و شباهت‌های نزدیکی فکری شریعتی و هابرماس موردنظر دکتر نوذری و احسان شریعتی را در نیت‌خوانی این دو اساتید دانست. از این منظر که شریعتی در پیوند مذهب و سوسیالیسم می‌اندیشید و به نقش مذهب در حوزه عمومی (به تعبیر هابرماس) تأکید می‌کرد؛ اما حوزه عمومی موردنظر هابرماس با حوزه عمومی در جامعه ایران و اهداف فکری موردنظر شریعتی، تفاوت ماهوی، مفهومی، پارادایمی و ساختاری دارد، که بایستی بر این نکته تأکید کرد. امروزه امثال جریانات چپ مذهبی متأثر از شریعتی، به‌لحاظ اندیشه سیاسی جدید در مقیاس جهانی، خود را شارح نظریه «سوسیال دموکراسی با گرایش‌های مذهبی» می‌دانند که تفکر چپ اندیشی مذهبی با محوریت و تأثیرگذاری اندیشه علی شریعتی بر آن در موضع سیاسی و همگامی با جبهه جهانی چپ‌های سوسیالیست مخصوصاً نوع اروپایی آن، خود را قرار می‌دهند. این رویکرد فکری بی‌شک تأثیرپذیری مستقیم از تحولات فکری سیاسی عصرحیات فکری معنوی شریعتی داشت.

شریعتی از سال 1338 تا 1343 در فرانسه اقامت داشت؛ در این پنج سال وی در دانشگاه سوربن در کلاس مهم‌ترین اساتید حوزه علوم انسانی در آن زمان مانند ژرژ گوروویچ، لویی ماسینیون و ژاک برگ حضور داشت و از آنها تأثیرات مستقیم می‌گرفت. «در آن زمان نقدهای وارده بر مارکسیسم دولتی روسیه و پوزیتیویسم علمی دهه‌های قبل، به جد در آکادمی فرانسه مطرح می‌شد. در 1962 ژرژ گوروویچ کتاب «دیالکتیک و جامعه‌شناسی» را در فرانسه به‌چاپ می‌رساند و در 1964، «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» اثر کلاسیک ماکس وبر به زبان فرانسه ترجمه می‌شود. این اثر پیش‌تر در 1930 به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده بود. مارکوزه نیز در 1964 «انسان تک‌ساحتی» را نوشت که در 1968 به فرانسه ترجمه شد. مکتب انتقادی فرانکفورت این‌گونه با تفسیر جدیدی از چپ، علوم انسانی و جریانات روشنفکری را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. پیش از آن، چاپ «دست‌نوشته‌های فلسفی 1844» اثر مارکس در آلمان، اولین بار در 1932، کل جریان چپ را در اروپا تحت تأثیر قرار داده بود و این زمانی بود که به‌قول لوچینو کولتی «در آن زمان دیگر ماتریالیسم دیالکتیکی به‌عنوان فلسفه رسمی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و احزاب کمونیست اروپایی تثبیت شده و بحث آزاد در نظری‌ترین سطح هم با دشواری‌های فراوان روبه‌رو بود» (ذاکری، 1392: 87).

در زمانی که شریعتی در فرانسه اقامت داشت وی نیز از جریانات فکری چپ اروپا تأثیرپذیری داشته است؛ به خصوص که در آن زمان در ادبیات جهانی و نیز در عرصه داخلی ایران، جریان ادبیات و تفکر چپ اندیشی جاذبه بسیاری برای جامعه به خصوص طبقه متوسط شهری داشت. در تأثیرپذیری شریعتی از این جریانات بایستی به این نکته اذعان کرد، به نظر می‌رسد شریعتی با سایر جریانات، آشنایی جزئی و سیاسی داشته است که البته با مکتب فرانکفورت هیچ آشنایی نداشته و فقط کتاب «انسان تک ساحتی» هربرت مارکوزه را از چهره‌های این مکتب مطالعه کرده بود. هرچند شریعتی در طرح مباحث فکری خویش ارجاعات متعددی به شخصیت‌هایی مانند هگل، مارکس و سارتر، بیش‌تر از سایر متفکران نشان داده است اما در ارائه اندیشه‌های چپ‌گرایانه خود در ایران، تحت تأثیر کارل مارکس و ماکس وبر بود که در تبیین وقایع و عوامل تغییر آن در جامعه، شرایط ذهنی را تغییر دهنده شرایط عینی می‌دانست و به‌نوعی در تلفیق دیدگاه ماکس وبر و کارل مارکس در عوامل تغییر وقایع در جامعه می‌اندیشید و روش خاص نگاه خود به این موضوع را متأثر از دیدگاه ژرژ گورویچ استاد خود در دانشگاه سوربن می‌دانست. بر همین مبنای فکری، می‌توان این مسأله را شناسایی کرد که شریعتی در پارادایم چپ اندیشی خود را تعریف‌تئوریک و ایدئولوژیک در پیوند با اسلام شیعی قرار می‌دهد که به‌نوعی محصول جدید پروژه فکری مورد ادعای شریعتی، اسلام شیعی چپ‌گرا می‌باشد که در پیوند با اندیشه سیاسی چپ سوسیالیست قابل شناخت است.

قرائت‌های چپ اندیشی شریعتی و نسبت آن با پست مدرنیته

چپ اندیشی ایدئولوژیک شریعتی را می‌توان در رویکرد به‌ظاهر شالوده‌شکنانه وی در طرح مفاهیمی مانند تشیع علوی، تشیع صفوی، اسلام منهای روحانیت، مذهب علیه مذهب، نظریه اجتهاد دائمی و... مورد شناخت و بررسی دقیق قرار داد که از بطن این مفاهیم نوعی قرائت سوسیالیستی از آموزه‌های اسلام شیعی ارائه می‌کند. هرچند شریعتی رویکردی به‌ظاهر شالوده‌شکنانه در این قرائت‌ها ارائه می‌دهد اما از منظر خاص چپ اندیشی ایدئولوژیک مذهبی می‌باشد که در نقد سنت و تجدد، ایدئولوژیک اندیشی را در رویکرد نواندیشی دینی دنبال می‌کند. بایستی در اینجا بر این نکته تأکید داشت این قرائت ایدئولوژیک شریعتی را نمی‌توان از جنس شالوده‌شکنی پست‌مدرن دانست؛ چرا که شریعتی به‌لحاظ پارادایم و خاستگاه ایدئولوژیک مذهبی خود هیچ نسبتی با مفاهیم پست‌مدرنیته نمی‌تواند داشته باشد، مورد توجه است که حسینعلی نوذری در نسبت میان چپ اندیشی شریعتی و پست‌مدرنیته معتقد است: «دریافت دیگری که من از آثار شریعتی دارم این است که در صورت در نظر گرفتن بستر زمانی، قطعاً می‌توان به پاره‌ای از اصول اساسی شالوده‌شکنی به‌معنای پسامدرنی و دریدایی کلمه - در آثار شریعتی به‌ویژه با توجه به‌نوع رویکردی که به سنت‌ها دارد، برخورد. البته این شالوده‌شکنی از سوی دریدا، فوکو و دیگران در حقیقت در فضای گفتمانی خاص جامعه سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته متاخر¹ معنا پیدا می‌کند. و جوهی از رویکرد شالوده‌شکنانه را شریعتی در دو دهه 1960 و 1970 با طرح مفاهیمی مانند تشیع علوی - تشیع صفوی، اسلام منهای روحانیت، مذهب علیه مذهب و حتی نوع خاص رویکرد سوسیالیستی به مسأله برابری و عدالت و بحث انقلاب و نظریه اجتهاد دائمی اتخاذ می‌کند، با زیر سوال بردن شالوده‌ها و بنیادهای پذیرفته شده و محترم و مقدس» (بشیریه، 1379: 302).

نقد شریعتی به سنت و تجدد در راستای نواندیشی دینی و رویکرد مذهبی اندیشی ایدئولوژیک می‌باشد، این در حالی است که در مواضع اصلی تفکر پست‌مدرن ویژگی‌هایی مانند «نفی هرگونه وحدت و قطعیت و بساطت و کمال» و «انکار

تمایز میان عمق و سطح و به‌طور کلی انکار امکان دست‌یابی به هرگونه حقیقتی» و «نفی متافیزیک حضور»، «نفی هویت واحد و یگانه» و... وجود دارد. حال بر مبنای این ویژگی‌ها، تفکر پست‌مدرن را می‌توان به‌عنوان جریانی ضد بنیان‌گرایی و ضد شالوده‌گرایی تلقی کرد. این جریان فکری در نوع مواجهه با مذهب، به نفی متافیزیک باور دارد؛ چرا که در دیدگاه پست مدرن «انسان و کلمات، معنایی و متون همگی فاقد وحدت‌اند». اندیشه‌های نیچه به‌عنوان یکی از سرچشمه‌های فکری، تفکر پست مدرن و پسااخترگرا است که در این دیدگاه «ضرورت هرگونه رابطه ثابت میان فاعل شناسایی و موضوع شناسایی» نفی می‌شود. از دیدگاه نیچه «خداوند مرده است» و در رابطه انسان و خدا، «زندگی انسان متضمن خشونت، فداکاری، از خود گذشتگی و تحمل درد و رنج است و این همه در اصل صیانت ذات نمی‌گنجد، پس زندگی انسان اساساً تقلیل‌ناپذیر و مجموعه‌ای است از تفاوت‌ها. اما فلسفه، علم و دین با تعیین حقیقتی مرکزی زندگی واقعی را، که مشحون از تفاوت‌ها است، انکار می‌کنند. از دیدگاه نیچه این جهان اراده معطوف به قدرت است و هیچ سوژه صاحب اراده‌ای در پس قدرت و هیچ حقیقتی در پس برخورد نیروها نیست. همه تمایزها میان خود و دیگری، بودن و نبودن و میان سوژه و ابژه محصول اراده معطوف به قدرت است. ارزش‌ها نیز ذاتی نیستند، بلکه در بازی نیروها ساخته می‌شوند. اراده معطوف به قدرت نه منشأ و نه غایت دارد، زیرا همه این‌ها مفاهیمی آیدئالیستی است» (بشیریه، 1379: 302). حال با توجه به این تعابیر، در نوع مواجهه شریعتی با مذهب و قرائت ایدئولوژیک از آن، هر چند شریعتی به نقد تفکر جزم اندیشی قرائت تک‌بعدی از حقیقت می‌پردازد و با نواندیشی دینی راه را برای ارائه قرائت جدید از حقیقت و مذهب باز می‌کند؛ اما نکته همین جاست که شریعتی مذهب اندیشی را با قرائت ایدئولوژیک اندیشی به‌خصوص از اسلام شیعی آمیخته می‌کند و به‌دنبال شناخت حقیقت می‌رود که جایگاه فکر مذهبی و آموزه‌های دینی تشیع و شخصیت‌های تاریخ اسلام برای وی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

رویکرد شریعتی از اسلام و به‌ویژه تشیع، جزم‌اندیشی ایدئولوژیک نبود که بخواهد به آن صرفاً قالبی متافیزیک دهد، اما وی با رویکردی به‌ظاهر انتقادی در طرح مفاهیم تشیع علوی-تشیع صفوی، اسلام منهای روحانیت، مذهب علیه مذهب و... به‌دنبال مفاهیم پسامتافیزیکی از اسلام و تشیع بود که این آموزه‌ها به‌درد همین دنیا بخورد و مذهب و شخصیت‌های تاریخ اسلام از جنس باورها و مسائل قابل لمس در زندگی انسان‌ها در همین دنیا باشد. حال این باورهای ایدئولوژیک اندیشی مذهبی شریعتی را نمی‌توان با مفاهیم و آموزه‌های پست مدرنیته ربط داد و تفکر شریعتی را در تفکر پست مدرنیته قابل شناسایی قرار داد، اگر هم چنین شناسایی فکری در آراء شریعتی صورت گیرد، حتماً خطای فکری و روش‌شناسی نظری اشتباهی صورت گرفته است و راه به‌جایی نخواهد برد.

نتیجه‌گیری

با توجه به شناخت آراء و نظریات شریعتی می‌توان وی را شخصیت فکری سیاسی و مبارزی ایدئولوژیک دانست که دغدغه مذهب اسلام و به‌خصوص آرمان‌ها و باورهای جهان تشیع را دارد. اما در کنار این اعتقادات مذهبی، شریعتی سخت تحت تاثیر آموزه‌های جامعه‌شناختی، اقتصادی، سیاسی و نظری مکاتبی مانند مارکسیسم، سوسیالیسم و آگزیستانسیالیسم است که تلاش می‌کند از دل این باورهای متضاد و مکاتب به‌شدت متعارض با مذهب، معجونی به‌نام اسلام نواندیش چپ مذهبی بسازد که در آن هم مفاهیم مارکسیستی مانند بهره‌کشی طبقاتی، مبارزه طبقاتی، جامعه بی‌طبقه، امپریالیسم و... در شباهت فکری و ایدئولوژیک با آموزه‌های دینی یافت شود و هم مدلی همتای معیارهای جهانی چپ سوسیالیستی

برای جامعه مسلمانان مبارز ارائه دهد که در آن مخلوطی از آموزه‌های هویتی اسلام، سوسیالیسم، ایران و آموزه‌های مبارزاتی مارکسیسم وجود داشته باشد که در نوع خود تلاش کرد گفتمان چپ مذهبی را در جامعه تثویز کند. با توجه به تعابیر حاضر می‌توان بر این نکته تصریح کرد، شریعتی دارای تعارضات آشفتگی فکری و نظری بوده است؛ به‌خاطر عدم درک روش‌شناسی فکری و عقلانی، وی نتوانسته در ارائه نظریات خویش بر این تناقضات ایدئولوژیک فائق آید و نگاه عمیق فکری فلسفی، معرفتی عقلانی و علمی داشته باشد؛ چرا که شریعتی اصولاً دغدغه علم و کشف و شهود علمی را نداشته؛ بلکه به‌دنبال ایجاد انگیزه مبارزه سیاسی مذهبی در قالب ایدئولوژیک اندیشی در جامعه بر علیه حکومت پهلوی بوده و به‌دلیل همین موضوعیت، شریعتی در ارائه پروژه فکری خویش، دچار تناقض اندیشی و آشفتگی نظری شد و به خاطر همین ناقص بودن پروژه فکری وی، امروزه بعد از شریعتی، هرکس برداشت متفاوتی در قالب تفاسیر لیبرالی، چپ نو و پست‌مدرن از اندیشه وی ارائه می‌دهد. با توجه به این مقولات می‌توان بر این نکته، دقت لازم را داشت که شریعتی با تأثیرپذیری از پارادایم مارکسی به اسلام شیعی و آموزه‌های اجتماعی آن، نگاه ایدئولوژیک کرد. هرچند که خود مدعی بود که وی فردی سوسیالیست می‌باشد که مذهبی هم، فکر می‌کند؛ اما لباسی که در قامت ایدئولوژی، بر تن اسلام شیعی دوخت، ادبیات و رویکرد فکری تأثیر گرفته از ادبیات چپ سوسیالیستی و مارکسیستی است که هنرمندانه و با جسارت اندیشی تمام، وی اسلامی شیعی را در هم پیوندی، شباهت فکری و نظری، در جبهه مبارزه چپ جهانی در کنار هم در مقابل جهان سرمایه‌داری غرب قرار داد، که محصول فکری مورد ادعای شریعتی، الگوی «اسلام نواندیش سوسیال دموکرات» است.

منابع

الف) فارسی

1. آبراهامیان، یرواند (1377)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، چاپ دوم.
2. یوسفی اشکوری، حسن (1377)، **شریعتی، ایدئولوژی، استراتژی**، نشر چاپخش.
3. بشیریه، حسین (1379)، **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه کاری**، نشر نی، چاپ دوم.
4. پدرام، مسعود (1382)، **روشنفکران دینی و مدرنیته در ایران**، گام نو.
5. رهنما، علی (1382)، **چهره‌نگاری سیاسی علی شریعتی، آرمان‌گرای اسلامی**، ترجمه مجید نکودست، انتشارات حسینییه ارشاد.
6. ذاکری، آرمان (1392)، **مدافعان و مخالفان افراطی علوم انسانی: ایدئولوژی‌ها، یادنامه شریعتی عابر مرزها، دو ماهنامه چشم‌انداز ایران**، پاییز.
7. شریعتی، علی (1370)، **اسلام شناسی** (حسینییه ارشاد، بخش سوم)، مجموعه آثار 18، نشر الهام.
8. شریعتی، علی (1367)، **تاریخ و شناخت ادیان**، مجموعه آثار 14، شرکت سهامی انتشار.
9. شریعتی، علی (1392)، **زن**، مجموعه آثار 21، نشر چاپخش.
10. شریعتی، علی (1389)، **جهان‌بینی ایدئولوژی**، مجموعه آثار 23، شرکت سهامی انتشار.
11. شریعتی، علی (بی‌تا)، **اسلام‌شناسی**، حسینییه ارشاد.
12. شریعتی، علی (1390)، **جهت‌گیری طبقاتی در اسلام**، مجموعه آثار 10، نشر قلم.
13. شریعتی، علی (1390)، **اسلام‌شناسی** (حسینییه ارشاد، بخش اول)، مجموعه آثار 16، نشر قلم.
14. شریعتی، احسان (1392)، **شریعتی و گفتمان عدالت، یادنامه شریعتی عابر مرزها، دو ماهنامه چشم‌انداز ایران**، پاییز.
15. طباطبایی، سیدجواد (1392)، **مکتب تبریز و مقدمات تجددخواهی**، نشر مینوی خرد.
16. نودری، حسینعلی (1392)، **شریعتی در نگاه پژوهشگران غربی، یادنامه شریعتی عابر مرزها، دو ماهنامه چشم‌انداز ایران**، پاییز.
17. نودری، حسینعلی (1386)، **نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی و انسانی**، نشر آگه.

ب) لاتین

1. Marx, Karl & Engels, Fredrick (1969), **Selected Works, Volume on Moscow**, Progress Publishers.
2. Gragg, Knneth (1985), **the Pen and the Faith**, London, Allen and Unwin, ch, 5.

گروهک تروریستی داعش و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها

سیدعلی نجات*

پژوهشگر مسائل خاورمیانه و مدرس دانشگاه

چکیده

با برآمدن گروهک داعش در عراق و سوریه و اعلام تشکیل «دولت اسلامی» از سوی این گروه، فصل نوینی از تحرکات تروریستی در تاریخ روابط بین‌الملل گشوده شد که نماد آن‌را می‌توان «گذار از الگوی سازمان القاعده به الگوی سازمان داعش دانست». گروه تروریستی داعش و قبل از آن گروه القاعده در عراق به سرکردگی ابومصعب الزرقاوی جمهوری اسلامی ایران را تهدید به عملیات انتحاری کرده بود. ابومحمد العدنانی سخنگوی گروهک تروریستی داعش نیز در تهدید علیه جمهوری اسلامی ایران اظهار داشت که داعش می‌تواند و می‌خواهد ایران را به باتلاقی از خون تبدیل کند و ایران بدترین دشمن داعش محسوب می‌شود. از این‌رو نوشتار حاضر با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی ضمن بررسی ملاحظات امنیتی جمهوری اسلامی ایران در تقابل با گروهک داعش به فرصت‌ها و چالش‌های عمل‌کرد این گروه در عراق و سوریه برای جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود، در نهایت نیز به راهکاری مقابله با این گروهک تروریستی اشاره می‌شود.

کلید واژه‌ها

امنیت ملی، جمهوری اسلامی ایران، تروریسم، داعش، عراق، سوریه، جبهه مقاومت.

* Email: Sa.nejat@yahoo.com

مقدمه

با توجه به درهم تنیدگی مسائل ژئوپلیتیکی ایران و عراق، مطالعه تأثیر تشدید فعالیت جریان سلفی‌گری و فرآیند انجام آن در عراق، نشان می‌دهد این جریان پس از سال 2003، در تلاقی و هم‌پوشانی ارگانیک با مدارهای وسیع و قدرتمند سلفی‌گری در خارج قرار گرفت و با شدت و حجم بی‌سابقه‌ای، تمام ظرفیت ایدئولوژیکی خود را برای مهار و تضعیف موقعیت ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران به کار بست. در این فرآیند، مسائلی از قبیل «ژئوپلیتیک شیعه با محوریت ایران»، «منزلت ایدئولوژیکی و نرم‌افزار اصلی جمهوری اسلامی ایران» و «مناسبات جدید ایران و عراق»، در معرض تهدیداتی با ماهیت نگرش‌های افراطی و ضد ایرانی و ضد شیعی قرار می‌گیرند که همه آنها در چارچوب استراتژی واحدی ذیل «سیاست تشدید منازعات فرقه‌ای در قالب شیعه و سنی» و توسط جریان شاخص سلفی‌گری پیگیری می‌شود (سیدنژاد، 1389). از جمله تهدیدات اخیر گروه‌های نوسلفی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، اقدامات گروه تروریستی داعش است.

داعش علاوه بر تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی، به‌طور خاص تهدیدی جدی برای اهداف جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌رود. داعش تشیع را یکی از اهداف مشروع برای حمله خود می‌داند و با توجه به نقش بارز و حیاتی که تشیع در تعریف هویت ایرانی دارد، می‌توان گفت تهدید این جریان تروریستی برای ایران، یک تهدید حیاتی به‌شمار می‌آید. البته گروه تروریستی داعش با عمل‌کرد و حضور خود در منطقه، فرصت‌هایی را نیز برای جمهوری اسلامی فراهم نموده است. از این‌رو، در نوشتار حاضر ضمن بررسی ملاحظات امنیتی جمهوری اسلامی ایران در تقابل با گروه تروریستی داعش به فرصت‌ها و چالش‌های عمل‌کرد این گروه در عراق و سوریه برای جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود. در نهایت نیز به راهکاری مقابله با این گروه اشاره می‌شود.

1. نحوه شکل‌گیری گروهک تروریستی داعش

گروهک تروریستی موسوم به «دولت اسلامی عراق و شام» (داعش) شاخه‌ای از سازمان القاعده است که پس از کشته شدن بن لادن در سال 2011 به گروه‌های فدرالی پراکنده تبدیل گشت. ریشه داعش به سازمان «قاعده الجهاد فی بلاد الرافدین» باز می‌گردد، که توسط ابومصعب زرقاوی، در سال 2004 میلادی تأسیس شد. در ژانویه سال 2006 سازمان «القاعده فی بلاد الرافدین» به سرکردگی زرقاوی با گروه‌های به اصطلاح جهادی و سلفی کوچک‌تر ادغام شد تا «مجلس شورای مجاهدین» را تشکیل دهد. پس از آن زرقاوی رهبر القاعده عراق باقی ماند، اما ابوعمر البغدادی ریاست مجلس شورای مجاهدین را بر عهده گرفت (عماد، 2013). پس از هلاکت زرقاوی در سال 2006، ابوحمزہ مهاجر به‌عنوان رهبر این گروه تعیین شد. در اکتبر آن سال نیز گروه دولت اسلامی عراق به رهبری ابوعمر البغدادی تشکیل شد. وی در سال 2010، همراه با ابوحمزہ المهاجر دیگر رهبر بلندپایه سازمان، در حمله مشترک نیروهای عراقی و آمریکایی جان باخت. پس از کشته شدن ابوعمر البغدادی، ابراهیم البدری معروف به ابوبکر البغدادی به این سمت رسید. ابوبکر البغدادی امیر دولت اسلامی در عراق در آوریل 2013، در پیامی صوتی ادغام گروه خود با جبهه النصره را تحت عنوان «الدوله الإسلامیه فی العراق والشام»، اعلام کرد. اما «الجولانی» سرکرده جبهه النصره و ایمن الظواهری رهبر سازمان بین‌المللی القاعده بلافاصله این مسئله را رد کردند. الظواهری بر جدایی این دو گروه تأکید کرد و دولت اسلامی عراق و جبهه النصره در شام را دو گروه مجزا و مستقل، اولی به رهبری ابوبکر البغدادی در عراق و دومی را به رهبری الجولانی در سوریه دانست (نجات، 1393: 3). داعش با ایمن الظواهری در مورد اولویت درگیری، مناطق نفوذ و زمان اعلام خلافت

اسلامی به اختلاف رسید. این گونه اختلافات باعث شد تا داعش خود را از القاعده جدا اعلام کند و هم‌چنین القاعده هر گونه وابستگی داعش به خود را رد کرد. بر این اساس داعش به‌عنوان گروهی رادیکال‌تر از القاعده به‌صورت جدی در دو حوزه عراق و سوریه به فعالیت پرداخت (نجات، 2015).

گروه داعش پس از تصرف مناطق گسترده‌ای از عراق و سوریه، با اعلام خلافت اسلامی، «ابوبکر البغدادی» رهبر این گروه را به‌عنوان خلیفه مسلمانان معرفی کرد و نام دولت خویش را «دولت اسلامی» تغییر داد. به‌دنبال آن گروه‌های رادیکال اسلامی بسیاری از جمله طالبان پاکستان، انصار بیت‌المقدس در مصر، جندالخلافة در الجزایر، بخشی از افراد جدا شده از گروه امارت اسلامی در قفقاز و...، بیعت خود را با این گروه اعلام نمودند. پس از تأسیس دولت، داعش اقدام به چاپ اسکناس و سکه‌های دینار و درهم کرد و پاسپورت جدیدی صادر کرد؛ در کنار چاپ فصلنامه، رادیو و تلویزیون داعش و پلیس وابسته به گروه هم فعالیت خود را آغاز کرده است. در این میان، استفاده از واژه «دولت اسلامی» در بیانیه‌ها و سخنرانی‌های رهبران داعش به‌خوبی بیان‌گر این واقعیت است که داعش سودای نفوذ در تمام سرزمین‌های اسلامی را دارد. این امر همه کشورها را در معرض تهدید قرار می‌دهد شواهد و قراین نشان می‌دهد؛ برخی از این کشورها پتانسیل بیشتری برای در معرض تهدید قرار گرفتن این گروه تروریستی دارند.

2. حامیان منطقه‌ای و بین‌المللی گروهک تروریستی داعش

یکی از مهم‌ترین علل تسریع‌کننده در ظهور و افزایش توان داعش را می‌توان اقدامات پشت پرده بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا، عربستان سعودی، قطر، ترکیه و... با هدف مقابله با محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران دانست. بی‌تردید گروهی همانند داعش با حجم بالایی از عملیات‌های نظامی و انفجارهای تروریستی، بدون حمایت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی قادر به ایفای چنین نقشی نیست. در میان حامیان داعش بیش از همه نام عربستان سعودی و آمریکا مطرح است؛ اطلاعات موثق از نقش سازمان اطلاعات عربستان و شخص بندر بن سلطان، رئیس سابق دستگاه جاسوسی این کشور، در تشکیل گروه‌های تروریستی خطرناکی هم‌چون داعش و جبهه النصره حکایت می‌کند. اما موضع «جو بایدن» معاون رئیس‌جمهور آمریکا واضح‌تر و نمایان‌تر است. بایدن در اکتبر 2014 در یک سخنرانی در دانشگاه «هاروارد»، ترکیه و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را در حمایت و تقویت از داعش و گروه‌های افراطی‌گرا متهم ساخت. عربستان سعودی به‌عنوان مدعی رهبری جهان اسلام از دیرباز رقابت سختی را با سایر قدرت‌های منطقه به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران آغاز کرده است. از نگاه عربستان ایران مدعی رهبری منطقه و بسط نفوذ خود با رویکرد تشیع است؛ بنابراین هم‌پیمانان ایران به‌ویژه دولت عراق و سوریه باید آماج حملات سعودی قرار بگیرند. علاوه بر عربستان، ترکیه نیز نقش مهمی را در حمایت از داعش ایفا می‌کند. گرچه حزب «عدالت و توسعه ترکیه»، کمک به داعش را انکار می‌کند، اما نقش اساسی که این حزب در فراهم کردن سلاح، حمایت لجستیکی، آموزش و پول برای داعش ایفا کرده، انکارناپذیر است.

برخی از رهبران بین‌المللی نیز، مقامات قطر را به تأمین مالی گروه تروریستی داعش که به سوریه و عراق تجاوز کرده و به گسترش خلافت سنی خود اهتمام دارد، متهم می‌کنند. البته حامیان منطقه‌ای داعش بدون چراغ سبز آمریکا نمی‌توانستند چنین روشی را در پیش بگیرند. چرا که آمریکا به همراه هم‌پیمانان غربی خود محیط منطقه‌ای مناسبی را برای سرازیر شدن گروه‌های جهادی به میدان‌های سوریه و عراق مهیا ساخت. رژیم صهیونیستی، اردن، انگلستان و برخی دیگر از کشورهای عربی و غربی نیز هر کدام به‌نوبه خود در پیدایش، حمایت و بهره‌برداری از داعش به ایفای

نقش پرداخته و به آمریکا در راستای رسیدن به اهداف خود یاری رسانده‌اند. در مجموع، هدف آمریکا و هم‌پیمانان غربی - عربی از ایجاد درگیری بین گروه‌های رادیکال با دولت‌های سوریه و عراق رهایی از گروه‌های افراطی، تضعیف و مهار قدرت ایران و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن و ایجاد جنگ داخلی در کشورهای ائتلاف مقاومت در جهت خدمت به منافع اسرائیل می‌باشد.

3. ملاحظات امنیتی جمهوری اسلامی ایران در تقابل با گروهک تروریستی داعش

عراق با موقعیت حساس و وابستگی‌های عمیق ژئوپلیتیکی متقابل با جمهوری اسلامی ایران، یکی از معهود کشورهای است که همواره از بدو شکل‌گیری ایده سلفی‌گری درگیر آن بوده است؛ به طوری که پس از اشغال عراق، این کشور به کانون اصلی فعالیت گروه‌های سلفی تبدیل شد و این جریان در تلاقی و همپوشانی با مدارهای قدرتمند سلفی، در جایگاه مهم‌ترین بازیگر غیردولتی در صحنه تحولات عراق قرار گرفت. این گونه نقش‌آفرینی در حلقه اول جغرافیای سیاسی ایران، واجد پیامدهای مهم برای جمهوری اسلامی ایران است (سیدنژاد، 1389). به تعبیر «اسپوزیتو» عراق تأثیرپذیرترین کشور همسایه ایران است که در جریان انقلاب اسلامی ایران به لحاظ موقعیت جغرافیایی و اشتراک مذهبی مورد توجه جدی قرار گرفت (Esposito, 1990: 33).

حکومت بعثی عراق که سنی مذهب بود با اشراف بر این موضوع و با نظر قدرت‌های سلطه‌گر نگاه به ایران را مورد توجه قرار داد که جنگ تحمیلی اولین اقدام آن بود. بعد از جنگ و تغییر شرایط محیطی ناشی از سرنگونی صدام، بستر مساعدی برای اقدامات گروه‌های سلفی فراهم گردید. سلفیون با هیبتی جدید و با تأکید بر اقدام مسلحانه برای استقرار حکومت در قالب گروه‌های وابسته به القاعده ظاهر شد که آخرین آنها گروه داعش است. اقدامات این جریان در عراق با توجه به تصرف سریع برخی از مناطق این کشور و سودای گسترش اقدامات مسلحانه به اقصی نقاط عراق با هدف سرنگونی دولت شیعی حاکم بر این کشور و نگاه ضد شیعی داعش به ایران می‌طلبد تا ایران اسلامی در مورد این جریان حساس باشد.

نگاه داعش به شیعه، حاکی از آن است که این گروه، ایران را به‌عنوان هسته اصلی و محوری شیعه مورد هدف قرار داده و اعتقاد دارد باید به سمت هسته حرکت کرد. از نگاه داعش، ایران شیعی به‌عنوان هسته اصلی مخالفان حکومت اسلامی مورد ادعای داعش به‌ر نحو ممکن باید مورد هدف قرار گیرد. احساس داعش بر این است که ایران به لحاظ تأثیر بر منطقه مانع عمده گروه برای اجرای احکام اسلامی است. به‌زعم داعش حمله به مقدسات و ارزش‌های شیعی در عراق پیش‌زمینه مناسبی برای ورود به اقدام بعدی علیه ایران است. از این‌رو بخشی از سناریوی پیشروی این گروه، رسیدن به اهداف خود از طریق کشتنیدن صحنه نبرد به سمت مرزهای ایران است (ساوه درودی، 1393: 104).

اگرچه داعش تهدیدی جدی برای ایران اسلامی به‌شمار نمی‌رود؛ اما حمایت پشت‌پرده برخی از حکام عرب با محوریت عربستان می‌تواند این تهدید را به جنگ فرسایشی مذهبی در کل منطقه تبدیل کند. به‌طور کلی، ناامن کردن عراق می‌تواند با دو هدف بر امنیت ملی ایران تأثیرگذار باشد:

1) ایران درگیر مسائل داخلی عراق شده و هم‌زمان دغدغه ذهنی خود را معطوف به دو جبهه یعنی سوریه و عراق نماید. در این صورت عراق به‌عنوان حائلی بین ایران و سوریه می‌تواند به فرسایش توان اطلاعاتی و نظامی ایران در منطقه بینجامد.

2) با تشدید اقدامات نظامی در عراق، دامنه جنگ را به سمت مرزهای ایران کشیده و در این جبهه نیز دغدغه ذهنی ایران را به حل تنش‌های احتمالی سیاسی و مذهبی در مناطق مرزی معطوف نماید (ساوه درودی، 1393: 104).

با برآمدن داعش در عراق و اعلام تشکیل «دولت اسلامی» از سوی این گروه، فصلی نوینی از تحركات تروریستی در تاریخ روابط بین‌الملل گشوده شد که نماد آن را می‌توان «گذار از الگوی سازمان القاعده به الگوی سازمان داعش دانست». داعش و قبل از آن گروه القاعده عراق به رهبری ابومصعب الزرقاوی ایران را تهدید به عملیات انتحاری کرده بود. سخنگوی داعش ابومحمد العدنانی در تهدید علیه ایران اظهار داشت که داعش می‌تواند و می‌خواهد که ایران را به باتلاقی از خون تبدیل کند و ایران بدترین دشمن داعش محسوب می‌شود. در این میان نوع تحركات داعش در عراق به‌ویژه در کردستان عراق و مرزهای غربی ایران به‌گونه‌ای بود که جمهوری اسلامی ایران را تحریک می‌کرد تا به‌طور مستقیم در عراق درگیر شود؛ اما جمهوری اسلامی ایران، با هوشیاری به‌موقع، نه‌تنها درگیر جنگ تمام‌عیار با داعش نشد، بلکه مانع از آن شد که این گروه بتواند حوزه امنیت داخلی کشور را ناامن نماید. بخشی از این مصونیت، به هوشیاری و توانمندی و اشراف نهادهای مسئول در جمهوری اسلامی، اعم از نهادهای امنیتی، اطلاعاتی، نظامی و انتظامی باز می‌گردد که در این حوزه فعالیت کردند و در مقابل حجم بحران تروریستی موجود در مرزهای مختلف کشور، ضریب امنیت مناسبی را برای کلیت کشور فراهم نمودند.

با این شرایط و به‌لحاظ این‌که هر تهدیدی و یا آسیبی می‌تواند تأثیر خود را بر امنیت جامعه داشته باشد، توجه به آن ضروری است. بنابراین، این اقدام نباید با صرف هزینه سنگین صورت پذیرد. در دنیای سیاست و روابط بین‌الملل هیچ تحولی خالی از چالش و فرصت‌ها در کنار یکدیگر نیست، این بازیگران هستند که با درایت خود باید تهدیدات را دفع و از فرصت‌ها استفاده کنند. سیاستمداران توانا و باتدبیر می‌توانند تهدیدات را نیز به فرصت تبدیل کنند. داعش و تحولات ناشی از آن نیز از همین جمله‌اند که تهدیدات و فرصت‌ها را در کنار یکدیگر ارائه می‌دهد و این سیاستمداران ایران اسلامی هستند که باید با تفکر صحیح و در چارچوب منافع ملی تهدیدات آن را دفع و از فرصت موجود استفاده کنند.

4. چالش‌های حضور داعش در منطقه برای جمهوری اسلامی ایران

گروه تروریستی داعش که برآمده از گفتمان نوسلفیسم است، علاوه بر تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی، به‌طور خاص تهدیدی برای منافع جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌رود. تهدیدی که از آن یاد می‌شود، موجودیت نظام را به خطر نمی‌اندازد؛ بلکه این تهدید نفوذ سیاسی ایران را از یک‌سو و معضلات امنیتی را از سوی دیگر به همراه دارد. در ادامه به مهم‌ترین چالش‌های حضور داعش در منطقه برای جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود.

4.1- تهدید امنیتی نظام جمهوری اسلامی ایران

تحولات عراق و سوریه و به‌خصوص حضور داعش در عراق از دو جهت امنیت ملی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اول، حضور نظامی داعش و دوم، حضور مجدد نیروهای غربی در کشور عراق به بهانه مبارزه با گروه تروریستی داعش. مسلماً حضور نظامی گروهی همانند داعش در دو کشور همسایه و متحد ما و در پی آن بی‌ثباتی شدید این کشورها بر امنیت ملی ما تأثیرات مخربی بر جای می‌گذارد. گرچه گروه داعش توانایی مقابله نظامی با ایران را ندارد، اما تهدیدی که در این زمینه وجود دارد آن است که آنها با بهره‌گیری از برخی نارضایتی‌های اجتماعی، قومی و اقتصادی در مناطق غرب ایران، زمینه را برای فعالیت‌های خود فراهم کنند. در دنیای مدرن امروز تحولات سایر کشورها حتی در فواصل بسیار دور تأثیرات پایداری بر سایر کشورهای جهان باقی می‌گذارد حال آن‌که بی‌نظمی و بی‌ثباتی در کشورهای همسایه و

منطقه‌ای به مراتب تأثیرات مخرب‌تری را بر جای می‌گذارد. هرج و مرج و بی‌ثباتی کشورهای عراق و سوریه می‌تواند معضلات و مشکلاتی هم‌چون هجوم پناهندگان، اختلال در تجارت اقتصادی و معضلات زیست محیطی، گسترش ناامنی و تروریسم و... را بر جای گذارد. حال تصور کنید این گروه تروریستی با این مرام نامرام بر عراق و شام تسلط یابد، وجود چنین تصویری نیز وحشتناک است (صبوری نژاد، 1393). در صورت تحقق چنین فرضیه‌ای احتمال این که یک جنگ تمام عیار منطقه‌ای در خاورمیانه شکل بگیرد بسیار زیاد است که در این صورت بی‌شک ایران یک پای این جنگ خواهد بود. داعش جزو یکی از ثروتمندترین سازمان‌های تروریستی جهان است که با فروش نفت، مالیات و غنیمت‌های بانکی و محلی ارتزاق کرده و به صورت تصاعدی تبدیل به ثروتمندترین سازمان تروریستی شده است؛ از این‌رو این ثروت بادآورده توان مالی کافی به داعش می‌دهد تا بتواند از طریق غیرقانونی به تسلیحات متعارف و حتی غیر متعارف دست پیدا کند (گلستان، 1394). در واقع، داعش بازیگری بی‌منطق، ساختارشکن و فراینیادگرا است که اگر به صورت غیرقانونی به سلاح‌های کشتار جمعی دسترسی پیدا کند از آن برای نابودسازی دشمن شیعی خود استفاده خواهد کرد. به این دلیل که ایدئولوژی داعش بیشتر آنتی شیعیسم است تا آنتی غربیسم.

4.2- حضور نظامی کشورهای غربی در عراق و سوریه در قالب ائتلاف علیه داعش

ظهور داعش موجب امکان یا گسترش حضور نیروهای آمریکایی در عراق و سایر کشورهای منطقه خلیج فارس می‌گردد. این امر می‌تواند به افزایش شمار پایگاه‌های نظامی قدرت‌های فرامنطقه‌ای در همسایگی ایران بینجامد که طبیعتاً این امر هزینه‌های امنیتی ایران را در بلندمدت بالا خواهد برد. از سوی دیگر آنان می‌توانند از این پایگاه‌ها و حضور نظامی برای حمایت از مخالفین جمهوری اسلامی ایران استفاده نمایند. دیر زمانی نیست که آمریکا نیروهای خود را از عراق خارج کرد و در طرح یک عملیات نظامی علیه سوریه نیز شکست خورد. با توجه به چالش و تنش سیاسی زیادی که بین ایران و غرب در سی و پنج سال گذشته وجود داشته و دارد، حضور نظامی این کشورها به خصوص آمریکا در منطقه و همسایگی ما یک چالش امنیتی محسوب می‌شود. از این‌رو از منظر ایران خروج نیروهای غربی از منطقه یک فرصت امنیتی و ورود آنها یک چالش محسوب می‌شود. بنابراین با این استدلال خروج نیروهای غربی از عراق برای ایران یک فرصت امنیتی و بازگشت آنها به منطقه به بهانه داعش یک چالش جدید محسوب می‌شود. از طرفی اقدام نظامی ائتلاف ضد داعش محدود به عراق نیست و سوریه را نیز در بر می‌گیرد. سوریه از جمله کشورهای متحد ایران در منطقه است که کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن در تلاش هستند تا رژیم مستقر در این کشور را از اریکه قدرت پایین بکشند و دولت متحد خود را در این کشور بر سر کار آورند. در همین راستا بود که دولت آمریکا چندی پیش به بهانه سلاح‌های شیمیایی در صدد بود تا با اقدام نظامی در این کشور به این مهم دست یابد که با مخالفت ایران و روسیه روبه‌رو شد. حال یک‌بار دیگر داعش این فرصت را در اختیار آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن گذاشته است تا نیت خود را در سوریه عملی کنند. آنها به بهانه داعش زیرساخت‌های سوریه را مورد هدف قرار داده و با این که اعلام کرده‌اند در صدد مبارزه با نیروهای اسد نیستند و اولویت اول آنها داعش است؛ اما این احتمال هم‌چنان وجود دارد که با طولانی شدن عملیات نظامی علیه داعش به مرور در صدد ضعیف کردن رژیم اسد نیز برآیند. در همین چارچوب، دولت آمریکا اعلام کرده است در جهت مبارزه با داعش نیروهای معتدل مخالف اسد را تقویت خواهد کرد. موردی که ایران بارها نگرانی خود را از بابت آن ابراز کرده و هشدار داده است که در صورت حمله به مواضع نیروهای دولتی سوریه ساکت نخواهد نشست (صبوری نژاد، 1393).

4.3- چالش حضور بلندمدت آمریکا و هم پیمانان در منطقه

داعش همان اندازه که برای منطقه خاورمیانه چالش است برای آمریکا و اسرائیل و هم پیمانان آنان فرصت است. از یک سو آمریکا فرصت یافته تا به بهانه مقابله با آنچه زمانی خود بنیان گذار آن بوده و روزی به بهانه آن، به این منطقه لشکرکشی نموده مجدداً لشکر آراسته و موج جدید ارتش آمریکا در قالب راهبرد «ارتش‌های باز» را رونمایی و حضور خود را در منطقه تقویت نماید و از سوی دیگر و چنان که در همین روزها نیز شاهدیم با فروش جنگ افزار به طرفین جنگ در عراق و سوریه محصولات نظامی خود را عرضه و تجهیزات ارتش خود را آزمایش و بنیه مالی خود را تقویت نماید. مبارزه با داعش گرچه فرصتی است تا نیروهای مردمی عراق با دست گرفتن اسلحه و امکانات نظامی این غده سرطانی را ریشه کن کنند؛ اما در عین حال فرصتی است تا دولت‌های سلطه‌گری چون آمریکا و اسرائیل و برخی بازیگران منطقه با تجهیز نظام‌مند گروه‌های خاص عراقی، تسلیح آنان را به بهانه مبارزه با داعش و عملاً سرمایه‌گذاری تسلیحاتی بلندمدت علیه دولت قانونی عراق در دستور کار قرار دهند و پس از دفع فتنه داعش، استخوان لای زخم ملت و دولت عراق نهند (اخضریان، 1393).

4.4- تضعیف جبهه مقاومت و ایجاد حاشیه امن برای رژیم صهیونیستی

اساس و موجودیت رژیم صهیونیستی بر پایه بحران و جنگ‌افروزی در منطقه استوار است؛ بنابراین ایجاد و دامن زدن به جنگ طایفه‌ای و درگیری شیعه و سنی، سرگرم کردن کشورهای اسلامی به مشکلات داخلی خود و تجزیه کشورهای اسلامی را می‌توان از جمله طرح‌ها و برنامه‌های این رژیم برای منطقه ارزیابی کرد. در واقع، رژیم صهیونیستی با اجرای این طرح‌ها در منطقه در تلاش است تا حاشیه امنیتی خود را بالا برده و با مشغول‌سازی کشورهای اسلامی به مشکلات داخلی و درگیر کردن آنها، برنامه و طرح‌های خود را در منطقه به مود اجرا بگذارد. بدون شک، حضور یک قدرتمند در کنار ایران و سوریه می‌تواند تمامی معادلات منطقه را بر هم زده و رژیم صهیونیستی از شکل‌گیری چنین قدرت منطقه‌ای نگران است؛ از این رو حمایت این رژیم از تجزیه عراق را می‌توان در این راستا ارزیابی کرد.

بی‌ثباتی‌های داخلی در درون کشورهای عراق و سوریه بر اساس منطق «منازعه، منازعه می‌آورد»، بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تأثیرات منفی دارد. جبهه مقاومت که نوک پیکانش را به سمت رژیم صهیونیستی هدف گرفته است؛ به دلیل ظهور نیروهای تکفیری داعش در کشورهای جبهه مقاومت آنان امکانات خود را در راستای مقابله با این تهدید جدید به کار گرفتند و این امر موجب مغفول ماندن آنها در کوتاه‌مدت از تهدید اصلی یعنی رژیم صهیونیستی گردیده است. در واقع، گروه‌های نوسلفی خواسته یا ناخواسته در معمای ترسیم شده رژیم صهیونیستی برای تضعیف محور مقاومت بازی می‌کنند. افزون بر این، عمل کرد داعش و گروه‌های سلفی تکفیری، باعث تغییر اولویت تضاد امت اسلامی با اسرائیل به سمت داخل جهان اسلام و بر اساس مبانی مذهبی شده است (رنجبر و همکاران، 1393: 57).

4.5- ارائه الگوی جعلی از اسلام سیاسی در مقابل اسلام ناب محمدی

در حال حاضر منطقه با ارائه الگوی نوینی از اسلام سیاسی با محور قرار دادن اسلام ناب محمدی روبه‌رو است. این الگو با معیارهای دفاع از قرآن و سنت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و احیای امت اسلامی، اعتقاد به کمک به همه مستضعفین و مسلمین و حمایت از همه مجاهدان راستین اهل سنت و شیعی به‌عنوان واجب شرعی، التزام و تأکید بر آزادی و حضور واقعی مردم در تعیین سرنوشت خویش با توسعه عملی مردم‌سالاری دینی، تأکید بر استقلال ملت‌ها، ترویج اسلامی رحمانی با پیام «اشداء علی الکفار و رحماء بینهم» (و نه اسلام نفاق و مروج کفر و خشونت) و تأکید بر ارزش‌های ناب

اسلامی و با اعتقاد به وحدت اسلامی و با هدف تلاش برای آزادی قدس شریف در منطقه در حال رشد و شکوفایی است. بی‌شک این الگو رقاباتی در منطقه دارد که یکی از انواع آن الگوی اسلام داعشی است که مظاهر آن ترویج تعصب و تحجر و خشونت میان مذاهب اسلامی، مخالفت با ارکان تفکر و تمدن اسلامی، دامن زدن به جنگ‌های قبیله‌ای و مذهبی در جهان اسلام و رواج تروریسم و خشونت در جهان است. بی‌شک این مدل از اسلام سیاسی مورد سوءاستفاده بدخواهان امت اسلامی قرار خواهد گرفت و به‌طور غیر مستقیم برای ترویج اندیشه سکولاریسم در جوامع اسلامی مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت (رنجبر و همکاران، 1393: 53).

4. 6- تقویت تفکرات تکفیری در مقابل اسلام معتدل و عقلانی

ریشه جریان‌های تکفیری، به ظاهرگرایی و اکتفا کردن به ظاهر روایات و آیات باز می‌گردد. اگر به تاریخ نگاه کنیم، جریان‌های تکفیری غالباً از دل جریان حدیث‌گرایی و ظاهرگرایی ظهور و بروز پیدا کرده‌اند. امروزه بزرگ‌ترین عامل تهدید کننده کیان امت و مذاهب اسلامی «تکفیر» است. تکفیر پدیده‌ای رو به فزونی است که در صورت عدم کنترل و مهار، امکان رشد می‌یابد. گسترش این پدیده خطرناک موجب وارد آوردن آسیب‌هایی بر فطرت انسان‌ها، آینده جامعه و امت اسلامی و در نهایت اسلام عقلانی می‌شود و به مرور ابعاد بیشتر و کوبنده‌تری پیدا می‌کند. تکفیر مناسبات امت اسلامی را برهم می‌زند و امت بی‌مناسبات، رو به زوال است. آنها می‌توانند اجزای این امت را به هم دیگر متصل کنند و آنها را در کنار هم، در یک محیط آرام، پر نشاط و پر علاقه نسبت به هم و در ارتباط با هم قرار دهند. اگر این مناسبات به‌خاطر تکفیر از بین برود، رفتارهای ناهنجار تا سرحد کشتار جایگزین آن می‌شود.

تکفیر پدیده‌ای نوظهور در تاریخ اسلام نیست، بلکه در دل تاریخ، در پاره‌ای از مقاطع به‌دلایل اجتماعی و فکری و زمینه‌های موجود روی داده است. بنابراین تکفیر ماهیتاً همانی است که در گذشته بوده است؛ اما آن چه تکفیر عصر حاضر از گذشته متمایز می‌کند، چهار خصوصیت است که عبارتند از: ابعاد جهانی آن، شبکه‌ای شدن تکفیری‌ها، اقدام به کشتارهای نامتعارف و وحشیانه و چهارم، مشوش نمودن چهره‌ی اسلام رحمانی در اذهان مردم دنیا.

4. 7- تقویت ابعاد اسلام هراسی در نظام بین‌الملل

داعش با خشونت‌های توجیه‌ناپذیر در سوریه و عراق به‌صورت غیر مستقیم خوراک رسانه‌ای لازم را برای ارئه چهره غیر واقعی از اسلام فراهم می‌کند. جنایت‌های این گروه علیه مسلمانان و حتی مسیحیان موجب شده است تا رسانه‌های غربی به افکار عمومی وانمود کنند که اسلام واقعی همین است و این هدف طولانی مدت و استراتژیک تنظیم یافته برای تقسیم اسلام به دو بخش خوب و بد یا مسلمان بد و خوب است تا به بهانه این که مسلمین امنیت غرب و اروپا را به خطر می‌اندازند در آینده‌ای نزدیک مسلمین را از اروپا اخراج کنند، لذا تلاش برای انزوای مسلمین و ضربه زدن به وحدت اسلامی و هم‌سان‌سازی جریان داعش با جنبش‌های مقاومت فلسطین و لبنان اهداف بلند مدت رسانه‌های غربی در ترویج اسلام هراسی است (رنجبر و همکاران، 1393: 54).

5. فرصت‌های حضور داعش در منطقه برای جمهوری اسلامی ایران

5. 1- اثبات قدرت منطقه‌ای ایران

حضور داعش در کشورهای عراق و سوریه به‌ویژه پس از حمله داعش به ایزدی تبارهای عراق موجب گردید، بیش از چهل کشور دنیا به رهبری آمریکا علیه داعش هم‌پیمان شوند تا به اصطلاح داعش را از بین ببرند. این اقدام تقریباً

نمایشی در حالی صورت گرفت که برخی از این کشورها از جمله عربستان، ترکیه، آمریکا، امارات، قطر و انگلیس در تشکیل و تجهیز داعش نقش بسیار تأثیرگذاری داشتند. جمهوری اسلامی ایران که در این پیمان حضور نیافت از فرصت استفاده نمود و قبل از اقدام آمریکا و هم‌پیمانانش، به کمک دولت و مردم عراق علیه گروه تروریستی داعش شتافت. اقدامات اثربخش ایران موجب گردید که تمام مسئولین عراق و حتی مخالفین جمهوری اسلامی ایران در عراق نیز به تأثیر اقدامات ایران در پیشگیری از سقوط کامل دولت بغداد و اشغال کامل عراق اعتراف نمودند و بارها از ایران تقدیر کردند. اقدامات همه‌جانبه‌ی ایران به‌حدی بود که تلاش 40 کشور هم‌پیمان آمریکا در مبارزه با داعش کاملاً در سایه قرار گرفت و اکثر رسانه‌های جهان، حتی رسانه‌های غربی بارها از نقش مثبت ایران در این بحران به نیکی یاد کردند. این حضور مقتدرانه و اثرگذار، موجب شد؛ اقتدار نظامی و سیاسی ایران در منطقه به همه‌جهانیان، کشورهای فرامنطقه‌ای و کشورهای منطقه‌ای نظیر عربستان و ترکیه که رقابت شدیدی با ایران در منطقه جنوب غرب آسیا دارند، ثابت شود. از منظر دیگر این حضور قدرتمند باعث شد بارها غربی‌ها به‌صورت محرمانه و عادی از ایران بخواهند تا در مبارزه با داعش با آنها هم‌پیمان شود. وزیر خارجه فرانسه از کشورهای مختلف از جمله ایران خواست در جنگ با داعش در عراق متحد شوند. اوباما نیز با ارسال نامه‌ای محرمانه به رهبر انقلاب خواستار اتحاد با آمریکا در مبارزه با داعش گردید (مینیای، 1394).

2.5- افزایش مشروعیت و اعتبار جبهه مقاومت

بزرگ‌ترین فرصتی که عمل کرد داعش برای جمهوری اسلامی ایران و به‌خصوص جبهه مقاومت به‌وجود آورده است، مشروعیت بخشیدن به جبهه مقاومت در سوریه، عراق، فلسطین و لبنان است. دولت‌های عراق و سوریه اعتبار، توانایی و تناسب اقدامات جمهوری اسلامی ایران را به‌وضوح درک کردند، به‌ویژه بشار اسد چنین اقداماتی را فراموش نخواهد کرد. داعش با ورود خود به عراق و سپس حمله به کردستان عراق که هم‌پیمان غرب شده است، نشان داد که به مرزهای سیاسی اعتقادی ندارد و تهدیدی برای جامعه جهانی محسوب می‌شود. افکار عمومی منطقه و جامعه جهانی نیز به این مسئله پی بردند که بحران سوریه منشأ خارجی دارد. گروه‌های نوسلفی از جمله داعش ثابت کرد که بشار اسد به‌دنبال قدرت‌طلبی نبوده است و همان‌گونه که وی اعلام کرده است برای صیانت از ملت سوریه با این گروه‌ها می‌جنگد. غربی‌ها، بحران سوریه را تداوم تحولات و انقلاب‌های عربی می‌دانستند و بر این اساس کمک‌های تسلیحاتی و مالی را برای گروه‌های مبارز داخل سوریه فراهم می‌کردند. اما اینک با این مشکل مواجه شده‌اند که افکار عمومی تحت تأثیر تحلیل‌های آنها قرار نمی‌گیرند؛ بر همین اساس دیگر نمی‌توانند به داعش کمک کنند. در واقع، غرب بر سر دو راهی مانده است از یک‌سو تمایل دارد با کمک به گروه‌های تروریستی، زمینه را برای سقوط بشار اسد فراهم کند و از سوی دیگر از عکس‌العمل افکار جامعه جهانی واهمه دارد (نوسلی، 1393).

3.5- مشروعیت یافتن دفاع ایران از سوریه

با هجوم عناصر تکفیری به دولت بشار اسد و عملیات‌های گسترده آنها در خاک سوریه و حمایت همه‌جانبه غرب و کشورهای منطقه به‌ویژه عربستان، قطر و ترکیه، از این گروه‌های تروریستی، موجب شد؛ ویرانی و کشتارهای وحشتناکی در سوریه برای مردم و دولت این کشور حادث گردد. در این عرصه اکثر کشورهای جهان به تبعیت از غرب، رژیم صهیونیستی و سران برخی کشورهای منطقه، طبل نابودی اسد را کوبیدند و هم‌صدا شدند تا دولت قانونی و برآمده از آرای مردم سوریه را از بین ببرند. در این میان ندای حق‌طلبانه مردم و مسئولین ایران همواره در حمایت از مردم و دولت

سوریه بلند بود. تلاش دولت ایران در ایجاد ثبات در سوریه موجب گردید که چندین اجلاس بین‌المللی در ایران با حضور مخالفین سوری برگزار گردد. ایران با اتخاذ سیاست مناسب و هوشمندانه و نیز پشتیبانی همه‌جانبه از دولت سوریه موجبات شکست مخالفین و گروه‌های تکفیری و داعش در سوریه را فراهم آورد. به تدریج مناطق اشغالی سوریه از دست گروه‌های تکفیری آزاد شد و شرایط به گونه‌ای رقم خورد که دولت سوریه تقریباً از حالت بحران خارج شد. پس از این شکست‌ها، گروه داعش مرتکب اعمال وحشتناکی بر علیه مردم سوریه گردید که این اقدامات تروریسم بودن داعش را بر همه حامیان آنها ثابت نمود. با یورش داعش به عراق و ادامه اقدامات تروریستی خود در شهرهای موصل، تکریت، فلوجه، انبار، و اقدام آنها در برابر اقوام ایزدی و ترکمن، موجب شد که دنیا بر علیه تروریسم داعش ائتلاف تشکیل دهد و بارها از ایران بخواهند در مبارزه با داعش در کنار نیروهای ائتلاف قرار بگیرد و با آنها همکاری نماید. بدین‌گونه بود که، دفاع ایران از سوریه مشروعیت یافت. این اقدام هم‌چنین موجب گردید که ایران قبل از کشورهای مدعی در غرب، تروریسم را تقبیح کند و در برابر آن موضع واقع‌بینانه بگیرد.

5.4- وحدت گروه‌های سیاسی در عراق

انسجام و وحدت گروه‌های سیاسی در عراق یکی دیگر از فرصت‌های حضور داعش در منطقه برای جمهوری اسلامی ایران است. مهم‌ترین گروه‌های سیاسی در عراق شامل شیعیان، اهل تسنن و کردهاست. پس از سقوط صدام این سه مرکز قدرت نتوانسته‌اند با یکدیگر تعامل منسجم داشته باشند. اختلافات آنها به ملت عراق نیز سرایت کرده است. همین مسئله یکی از معضلات دولت نوری المالکی بود و امروزه مشکل حیدر العبادی نیز محسوب می‌شود. اکنون این فرصت به‌وجود آمده است که در سایه خطر تروریست‌های داعش، گروه‌ها و احزاب عراقی اختلافات را کنار بگذارند و در دولت حیدر العبادی به مقابله با تروریست‌ها بپردازند (رنجبر و همکاران، 1393: 52). در واقع، داعش به‌عنوان یک جریان افراطی و انحرافی فرصتی است تا با بازخوانی نقاط اشتراک شیعیان از یک‌سو و شیعیان با اهل سنت از سوی دیگر، الگوی مشترک هم‌گرایی و اتحاد اسلامی با گروه‌های معتدل مسلمان منطقه را فراهم ساخت و عمق استراتژیک این پیوند را گسترش بخشد (خضریان، 1393).

5.5- عملیاتی شدن آموزش‌ها و تجربه جنگ‌های چریکی در صحنه نبرد

هرچند که نیروهای سپاه قدس در این میادین در قالب مستشارهای نظامی شرکت می‌کنند اما فهم استراتژیک میدان نبرد در چنین جنگ‌هایی قابل انتقال است. نیروهای نظامی ایران به‌ویژه نیروهای جدید و جوان که امکان تجربه‌اندوختن از میدان‌های نبرد نظیر جنگ تحمیلی را نداشتند؛ می‌توانند از این فرصت برای عملیاتی کردن آموخته‌های خود در صحنه نبرد واقعی اقدام نمایند. اطلاعات میدان نبرد، تحرک بالای نیروها و غافل‌گیری از مهم‌ترین مشخصات جنگ‌های چریکی است، تأکید عمده جنگ چریکی بر تاکتیک‌های جنگ و گریز است. در جنگ‌های چریکی مردم می‌توانند هم قدرتمندترین نیرو علیه چریک‌ها باشند و هم هدف اصلی آن، چون جنگ چریکی بیشتر برای تحت تأثیر قرار دادن و ایجاد رعب و وحشت انجام می‌گیرد. معمول‌ترین شکل جنگ در خاورمیانه جنگ‌های شهری یا چریکی است که در این جنگ‌ها از ابزارهایی با تکنولوژی پایین استفاده می‌شود و منازعات داخلی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا پس از بیداری اسلامی به وضوح گویای این مطلب است. اما به‌دلیل مشخص نبودن میدان نبرد از سخت‌ترین جنگ‌ها به حساب می‌آید (گلستان، 1394).

5.6- تضعیف نیروهای گریز از مرکز به دلیل ثبات و امنیت داخلی

داعش به‌عنوان بازیگری غیرمنطقی که جنون خونریزی دارد، موجی از ترس و وحشت مردمی و احساس ناامنی را در ابعاد جهانی به‌طور عام و منطقه و ایران به‌طور خاص برانگیخته است. در گذشته تاریخی ایران به‌دلیل وجود اقوام و مذاهب متفاوت و وجود دولت‌های بی‌کفایت و ستمگر، در صورت تضعیف حکومت مرکزی قدرت نیروهای گریز از مرکز گسترش یافته و همواره به‌دنبال خودمختاری بودند. با ثبات ماندن جمهوری اسلامی ایران در عصر آشوب‌زای پسا انقلاب عربی به‌رغم حمایت گسترده دشمنان جمهوری اسلامی ایران از مخالفان نظام باعث کاهش قدرت مخالفان داخلی و خارجی شده است (گلستان، 1394).

5.7- اثبات توانایی ایران به‌عنوان جزیره ثبات در منطقه‌ای بی‌ساختار و بی‌ثبات

با ظهور افراط‌گرایی سیستمیک در افغانستان به‌طور اعم و داعش به‌طور اخص، آتشی از ناآرامی‌های منطقه‌ای در خاورمیانه شعله‌ور گردید که تا به امروز به استثنای معدود کشورهایی در منطقه، دامن اکثر کشورها را گرفته است و موجی از خشونت و بی‌ثباتی را به وجود آورده است. مرزهای شرقی و غربی جمهوری اسلامی ایران برای گروه‌های افراطی تبدیل به مرزهای عایق و نفوذناپذیر شده که به استثنای چند حمله پارتیزانی مستحکم باقی مانده است. در واقع، ایران به‌عنوان آخرین و قدرتمندترین حلقه کشورهای شیعی و محور مقاومت در منطقه بحران‌زا و آشوب‌خیز خاورمیانه همچنان با ثبات باقی مانده است (گلستان، 1394).

5.8- نشان دادن سیاست خارجی موفق ایران

فرصت دیگری که حضور داعش در منطقه برای جمهوری اسلامی ایران به‌وجود آورده است در بخش سیاست خارجی ایران می‌باشد. مسئله داعش یک فرصت و فضای مثبتی را برای سیاست خارجی ایران به‌وجود آورده است؛ زیرا نه تنها باعث شده خط سیاسی رسمی ایران که تروریسم منطقه‌ای را با تروریسم جهانی مرتبط می‌داند، اثبات شود، بلکه موجب شده است تا فضایی به‌وجود آید که به سایر بازیگران اثبات شود که ایران بازیگری قدرتمند در منطقه است که قادر است با این‌گونه مسائل مقابله کند. ایران در جریان تحولات اخیر عراق ثابت کرد که خط قرمز سقوط دولت عراق است. ایران از این فرصت به‌خوبی استفاده کرد و اجازه نداد دولت شیعی عراق انسجام خود را از دست دهد و سقوط کند. همچنین در این میان ثابت شده که نه تنها دولت ایران قدرتمند است بلکه ملت ایران هم قوی است، زیرا اجازه نفوذ داعش به داخل مرزهای خود را نداده است. ملت ایران هیچ فرصتی به این تندروها نداده است و با سیاست‌های دولت اعتدال‌گرای ایران این قدرت، افزایش نیز یافته است و هیچ‌گونه فرصت و عرصه‌ای برای اینکه داعش خودش را مطرح کند ایجاد نکرده است.

تلاش جمهوری اسلامی ایران برای ایفای نقش ائتلاف‌سازی میان گروه‌های مختلف شیعه، سنی و کُرد و ترسیم یک موقعیت برد - برد در ساختار سیاسی و تقسیم قدرت در دولت مرکزی حائز اهمیت است. در واقع، ایران نشان داد که یک بازیگر «ائتلاف‌ساز» است. به اعتقاد برخی تحلیل‌گران، ایران تنها بازیگری در میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که می‌تواند نقش ائتلاف‌ساز را ایفا کند. هیچ کشور دیگری از جمله: ترکیه، عربستان و حتی آمریکا نمی‌تواند؛ هم‌زمان این ویژگی را داشته باشد که روابط اربیل و بغداد را ترمیم کند، گروه‌های مختلف شیعی را به ماندن در ائتلاف سیاسی‌شان ترغیب کند و یا روابط بین گروه‌های سنی متعادل با سایر گروه‌ها را برقرار کند. اگر نقش ائتلاف‌ساز ایران نبود این انتقال قدرت سیاسی در عراق به راحتی شکل نمی‌گرفت.

5.9- ارتقا جایگاه مرجعیت دینی

از دیگر فرصت‌هایی که حضور داعش در منطقه، نصیب ایران کرد، این بود که ارزش مرجعیت دینی و مراجع تقلید را بیش از پیش برای مردم و سایر کشورها آشکار نمود. پس از حضور داعش در عراق و تصرف تعدادی از شهرهای این کشور آیت‌الله سیستانی، مرجع تقلید شیعه، از شیعیان خواسته تا «سلاح بردارند و با پیکارجویان افراطی مبارزه کنند». سخنگوی او اعلام کرده‌است که «شهروندانی که قادر به حمل اسلحه هستند، وظیفه دارند که در دفاع از کشور و مردم خود و اماکن مقدس، به نیروهای امنیتی کشور بپیوندند». پس از فتوای آیت‌الله سیستانی مبنی بر دفاع از عراق در برابر داعش بسیاری از مردم عراق برای مبارزه علیه این گروه تروریستی داوطلب شدند. برخی از مردم با پیوستن به گروه‌های شبه‌نظامی شیعه برای مبارزه علیه داعش اعلام آمادگی کردند. برخی از این گروه‌ها که از آن جمله می‌توان به حزب‌الله عراق اشاره کرد از زمان جنگ 2003 عراق تشکیل شده‌اند بسیار کارآموده بوده و به شدت مخفیانه فعالیت می‌کنند. بنابر ادعای یکی از فرماندهان این گروه، حمایت ایران از شبه‌نظامیان شیعه عراق یکی از دلایل موفقیت این گروه‌ها در مبارزه با داعش بوده است. مردم به ندای این مرجع دینی به‌نحو چشم‌گیری لبیک گفتند و موج عظیمی از نیروی مردمی جهت مبارزه با گروه داعش در عراق ایجاد گردید که حضور این نیروها موجب توقف پیشروی‌های داعش در عراق و شروع اضمحلال این گروه تروریستی گردید (مینایی، 1394).

5.10- افزایش مشروعیت اسلام شیعی میان‌رو و عقلانی

پس از استقرار حکومت اسلامی در ایران به‌عنوان اولین مدل از حکومت‌های نوین اسلام سیاسی ما شاهد برخورد بازیگران جبهه غربی در قالب ایدئولوژی لیبرال دموکراسی با نظام جمهوری اسلامی ایران هستیم. از دیدگاه کشورهای غربی جمهوری اسلامی ایران بازیگری رادیکال و غیر منطقی که در صدد تقابل با نظام شکل گرفته جهانی بود. این روند تا سال‌ها ادامه پیدا کرد تا جایی که قدرت‌های غربی از هرگونه تلاشی برای براندازی آن دریغ ننمودند. اما با ظهور بنیادگرایی اسلامی در قالب‌های گوناگونی هم‌چون طالبان، القاعده و سپس داعش و مشاهده رفتار فرارادیکال و غیرانسانی آن شاهد تغییر نگاه غربی‌ها به ایران به‌عنوان یک بازیگر منطقی در قالب شیعه میان‌رو هستیم. به‌طوری‌که در حال حاضر شاهد، تمایل غرب برای همکاری مشترک با ایران برای مقابله با پدیده شوم بنیادگرایی داعشی هستیم (گلستان، 1394).

6. راهکارهای مقابله با داعش

6.1- راهکارهای عمومی

امروزه خطر تروریسم با بحران داعش به نقطه اوج خود رسیده است و علاوه بر عراق بخش‌های دیگری از منطقه را در معرض خطر قرار داده است و درصدد است تا تأسیسات زیرساختی و فرهنگی در هر مکان و نقطه‌ای را که اشغال می‌کند از میان ببرد. همین مسئله لزوم توجه فوری همه کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را برای ریشه‌کن کردن این جریان‌ها ضروری می‌سازد. از این‌رو، راهکارهای مقابله با حربه‌های گروه تروریستی داعش را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

1) یکی از دلایل پیشروی و موفقیت گسترده داعش منابع مالی آن است، بنابراین، برای مقابله با این گروه تروریستی باید با حمایت‌های مالی از آن مقابله و ریشه‌های منابع مالی آن خشکانیده شود. اجازه قاچاق نفت، آدم‌ربایی برای باج‌خواهی داده نشود و همچنین نباید اجازه داده شود که آثار تاریخی غارت شده فروخته شود و مهم‌تر از همه حمایت خارجی از این گروه قطع شود.

- 2) با تلاش‌های داعش برای جذب جنگجو از طریق شبکه‌های جذب وابسته به داعش باید مقابله شود.
- 3) لزوم فراهم ساختن خدمات ضروری به مناطقی که آزادسازی آنها از داعش صورت گرفته است. به‌تعبیر دیگر، باید تأسیسات زیرساختی ایجاد شود و شرایط به‌گونه‌ای باشد که آوارگان به خانه و کاشانه خود بازگردند؛ به‌ویژه که هم‌اکنون بیش از دو میلیون آواره در عراق وجود دارد.
- 4) پرهیز از فعالیت رسانه‌ای که در نهایت به قدرتمند نشان دادن داعش منجر شود. موضوعی که در ابتدای یورش داعش به عراق کمک شایانی به تروریست‌ها برای حرکت به سوی مناطق مختلف کرد.
- 5) باید تبلیغات از داعش گرفته شود؛ به‌ویژه که در حال حاضر این گروه از شیوه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ها به‌خوبی بهره‌برداری می‌کند. داعش این‌گونه وانمود می‌کند که خادم اهل سنت است؛ اما واقعیت به‌گونه دیگری است. ساکنان مناطق تحت اشغال داعش از گرسنگی، نبود برق و خشونت بی‌حد و اندازه رنج می‌برند. بسیاری از ساکنان مناطق تحت اشغال داعش از جنایات آن می‌گریزند و حاضر نیستند در سایه وحشت این گروه زندگی کنند.
- 6) استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی موجود خود کشور عراق برای مقابله با این جریان ضرورت دارد.
- 7) استفاده از مواضع وحدت‌بخش مرجعیت و جریان‌هایی حامی وحدت عراق که با تجزیه آن مخالف هستند، هم‌چنین توجه به عدم جریان‌سازی و مخالفت با نیروهای «حشد الشعبی» توسط جریان‌های داخلی و خارجی باید مورد توجه قرار گیرد.

2.6 - راهکارهای نظامی

- نکته مهم در مورد راهکارهای نظامی مقابله با داعش این است که حملات هوایی ائتلاف ضد داعش تا زمانی که با تلاش‌های وسیع زمینی هماهنگ نباشد، نتیجه قابل توجهی دربر ندارد. بنابراین پیروزی در میدان نبرد، بدون هماهنگی و همکاری واحدهای زمینی که قادر به حمله به پایگاه‌های دشمن و تسلط بر آنهاست غیر ممکن است. طی جنگ دوم لبنان «دان حلوتس» ژنرال اسرائیلی اعلام کرد که «هوایما می‌کشد، نابود می‌سازد، پشتیبانی آتش را فراهم می‌کند، اما قادر به برافراشتن پرچمی بالای تپه‌ای نیست». به‌خصوص که دشمن، نیرویی غیرنظامی باشد کار سخت‌تر می‌شود.
- شواهد نشان می‌دهد، که داعش تدابیر پیشگیرانه‌ای را برای حمایت ساختار مبارزه خود از حملات هوایی اتخاذ کرده است. تدابیری همانند تخلیه پایگاه‌ها و مراکز آموزشی ویژه و کاهش تحرکات روزانه. داعش هم‌چنین به‌کارگیری وسائل ارتباطی و اینترنت و تلفن همراه را کاهش داده است و بر سیستم ابتدایی نامهرسانی، برای انتقال فرمان‌ها و آموزش‌ها بین واحدهای جنگی اتکا نموده است.
- با توجه به اینکه تاکتیک‌های جنگی داعش مشابه و تکراری است می‌توان تدابیر علمی و پیشگیرانه‌ای را در مواجهه با بخشی از فعالیت‌های آنان در نظر گرفت که عبارتند از:
- 1) تکیه بر حمله‌های رقابتی از طریق پاتک و حمله‌های ناگهانی برای خارج ساختن مدیریت کار از دست آنها و ایجاد احساس ناامنی که به ایجاد هراس و اختلال در واکنش آن منجر شود.
 - 2) ایمن‌سازی اجباری خطوط منتهی به ورودی پایگاه‌های دفاعی با مسیرهای انحرافی و پناهگاه‌های بتونی که ورود آلات جنگی به آن سخت باشد. برای افزایش امنیت می‌توان از موانع فلزی مستحکم از جمله درهای ورودی که جز با دستور مقام مسئول باز نشود و هم‌چنین زیر نظر تیراندازی مسلسل‌های سنگین باشد. این تدابیر موفقیت بسیاری از عملیات بمب‌گذاری انتحاری داعش را خنثی می‌سازد.

3) موظف ساختن واحد توپ‌خانه‌ای تابع پایگاه دفاعی مورد نظر، به ایجاد موانع آتشین بر خطوط تجمع و حرکت احتمالی با هدف پراکندگی نیروهای دشمن قبل از شروع حمله.

4) تشکیل نیروی ذخیره استراتژیکی در هر بخش نظامی به‌منظور نجات هر پایگاهی که در معرض حمله ناگهانی گروه تروریستی داعش قرار بگیرد.

5) تسلیحات نیروی هوایی نقش مهمی را در جنگ علیه داعش و نیروهای غیرنظامی مشابه دیگر ایفا می‌کند. به‌ویژه هواپیماهای بدون سرنشین و مجهز به موشک‌های هوا به زمین، که هم‌زمان می‌تواند مأموریت‌های جاسوسی و مشارکت جنگی را انجام دهد.

6) تمرکز بر تلاش‌های اطلاعاتی برای نفوذ در ساختار داعش با هدف شناخت اهداف مورد نظر و آگاهی از نیروهای آن به‌منظور انجام حمله‌های برنامه‌ریزی شده (خواجه، 2014: 98).

در جبهه سیاسی نیز، از میان بردن پایدار داعش تا حد زیادی منوط به سرعت، قدرت و تداوم عملیات نظامی است. نیروهای داعش و رهبری آن ملغمه‌ای از طرفداران صدام و نوسلفیانی هستند که از ترس فرقه‌ای سنی‌ها بهره می‌برند؛ آنها سخت می‌جنگند و می‌میرند و قساوت‌های شدیدی از خود به نمایش می‌گذارند و تا آخرین نفس از پایگاه‌های خود دفاع کنند (دانیلی، 1394). با توجه به این مسئله، به نظر نمی‌رسد که راهبرد نابودی فیزیکی داعش مسئله را حل کند و به تهدید ستیزه‌جویان داعشی پایان دهد، چراکه آنها همچنان برای بازسازی و تأسیس دوباره خلافت خودخوانده خویش خواهند کوشید، مگر این‌که به موازات بازیابی توانایی کشورهای سوریه و عراق، تنش‌های فرقه‌گرایی در خاورمیانه که با تهاجم کشورهای عربی به یمن تشدید شده است، از بین برود.

3.6- راهکارهای فرهنگی

بی‌شک اقدامات نظامی متضاد و اقدام نظامی هماهنگ بین کشورهای منطقه تنها بخشی از راه‌حل مقابله با گروه‌های تروریستی تکفیری از جمله داعش است. حل مشکل داعش و سایر گروه‌های تکفیری تنها از راه نظامی و با محدود کردن منابع مالی و مقابله رسانه‌ای و اتحاد قوی در جبهه مقاومت امکان‌پذیر نیست. هرچند راهکارهای ذکر شده همگی باید وجود داشته باشد، ولی کفایت نمی‌کند و نیازمند یک اقدام فرهنگی از سوی مسلمانان و برادران اهل سنت به‌ویژه علمای بزرگوار آنان است. نقش دادن به مسلمان اهل سنت، به‌ویژه علمای اهل سنت در مبارزه با گروه‌های نوسلفی همانند داعش، از مهم‌ترین روش‌های مقابله با آنان است.

با افزایش گستره حضور داعش، متأسفانه رسانه‌های کشور به‌منظور اثبات میزان بی‌منطق و غیراسلامی این گروه‌ها، صرفاً به نمایش صحنه‌های فجیع خشونت‌های آنها بسنده می‌کنند؛ اگرچه نمایش این صحنه‌ها برای شناخت این گروه‌ها در نظر بسیاری از مردم کشور ما کافی است، ولی برای مواجهه فرهنگی با این گروه‌ها کفایت نمی‌کند. این مسئله که داعش قارچ‌گونه تعدادشان از کشورهای مختلف تکثیر می‌کند و با وجود شکست‌های پی‌درپی در سوریه و عراق و تلفات سنگین، باز هم می‌تواند از کشورهای مختلف آسیایی، آفریقایی و حتی اروپایی جذب نیرو کنند، مسئله‌ای غیرقابل اغماض به‌نظر می‌رسد (نورانی، 1393: 187).

اعتقادات گروه‌هایی مانند داعش، نه‌تنها با اعتقادات شیعه در تعارض است، بلکه به‌صورت غیرقابل اغماضی با اعتقادات اهل تسنن نیز تناقض دارد، به‌نحوی که هم بزرگان اهل‌تسنن و هم سران داعش نسبت به یکدیگر اعلام موضع و حتی برائت و جهاد هم کرده‌اند.

با توجه به شدت تناقضات اعتقادی اهل تشیع و داعش و گروه‌های تکفیری، تشیع رسماً دشمن اول این گروه به‌شمار می‌رود و احتمال جذب شیعه به این گروه‌ها وجود ندارد. با این حساب، این اهل تسنن هستند که با توجه به تعارضات کمتری که با اعتقادات این گروه دارند، در خطر جذب از سوی ایشان قرار دارند و این مسئله اهمیت ورود علما و بزرگان اهل سنت را برای جلوگیری از عضوگیری از میان برادران اهل سنت اثبات می‌کند، که به این منظور موارد زیر ضروری به نظر می‌رسد:

1) علما و بزرگان اهل سنت باید صراحتاً تفاوت‌ها و تعارضات اعتقادی اهل سنت را با تفکرات تکفیری تشریح نمایند تا برادران اهل سنت به‌راحتی در برابر تبلیغات تکفیری‌ها لغزش نکنند و پای در بازی ضد اسلامی ایشان نگذارند. علمای اهل تسنن باید ضمن تشریح شبهات اعتقادی داعش و گروه‌های تکفیری، پیروان خود را به‌لحاظ اعتقادی نسبت به هجمه‌های اعتقادی تکفیری مصون نمایند.

2) در گام دوم، باید اهداف و وابستگی‌های این گروه درک و تشریح شوند. اگر اهل تسنن از اهداف خواسته یا ناخواسته و شوم داعش و گروه‌های تکفیری برای تشدید شکاف بین مسلمانان و تضعیف آنان و نمایش یک چهره زشت و خشونت‌زده و غیر منطقی از اسلام پرده بر ندارند و اگر از عواقب قدرت‌گیری این گروه‌ها برای مردم گفته نشود، هم‌چنان تعداد زیادی از اهل تسنن در معرض حمایت از آنان و یا پیوستن به این گروه‌ها و بازی در پازل آمریکا، اسرائیل و غرب، قرار خواهند گرفت.

3) علمای اهل سنت باید برای اتحاد شیعه و سنی، گام‌های بزرگ عملی بردارند و دست اتحادی را که سال‌هاست از سوی بزرگان راستین شیعه بلند شده است، به‌گرمی بشمارند و همان‌طوری که انقلاب اسلامی و رهبران آن از علمای افراطی شیعی اعلام برائت می‌کنند، آنها نیز از افراطیون سنی که با سلاح و رسانه، آب به آسیاب دشمنان می‌ریزند و موجب تفرقه بین مسلمان می‌شوند، اعلام برائت کنند (نورانی، 1393: 188).

کشورهای منطقه باید به این درک برسند، امنیت همگان در مقابله با بحران فعلی داعش، به‌هم وابسته است و آتش تعصب و افراط‌گرایی فردی و یک‌جانبه خاموش نمی‌شود.

کشورهای منطقه باید به این باور برسند، تنها با یک گروه تروریستی مبارزه نمی‌کنند، بلکه با یک ایدئولوژی مخرب روبه‌رو هستند که باید جدای از عرصه نظامی، آن‌را در عرصه اندیشه و فکر نیز شکست داد. در حقیقت، «ایدئولوژی» بزرگ‌ترین خطری است که جهان در دهه آینده با آن روبه‌رو است. بذره‌های این خطر اکنون در اروپا، آمریکا، آسیا، آفریقا و مناطق دیگر در حال رشد است و داعش با استفاده از مذهب وارونه‌ای که ارائه می‌دهد و افزایش نفرت، توانایی جذب گروه‌های تروریستی و عناصر افراط‌گرا از سراسر جهان را دارد. به‌همین دلیل نابودی گروه‌های تروریستی برای پایان دادن به این خطر کافی نیست، بلکه باید با ریشه‌های این ایدئولوژی خطرناک مقابله کرد تا نتواند بار دیگر در منطقه رشد کند. ایجاد آگاهی و بیداری میان مردم در قبال داعش و افشای اهداف واقعی این گروه تروریستی و حامیان آن یکی از مهم‌ترین راهکارهای مقابله با داعش است، اقدامی که مراجع عالی دینی عراق از جمله «آیت‌الله سیستانی» به آن پی برده و از همه مردم چه شیعه و چه سنی خواست، به مقابله با این دشمن بسیج شوند. در این راه نمی‌توان از اقدامات ارزشمند جمهوری اسلامی ایران در راه مقابله با این خطر بزرگ به‌راحتی گذشت، رهنمودهای مقام معظم رهبری (مدظله) درباره ماهیت واقعی داعش و ایادی خطرناک نهفته در پس آن و هم‌چنین هوشیار نمودن مسلمانان منطقه نسبت به توطئه بزرگی که به‌دست آمریکا برای ملل منطقه تدارک دیده شده و در «جنگ شیعه و سنی» نمود پیدا می‌کند، در کنار حمایت دولت ایران از دولت‌های عراق و سوریه که خط اول مبارزه با داعش در منطقه شمرده می‌شوند و

حضور افرادی هم چون «سردار سلیمانی» در جبهه‌های عملیاتی مبارزه با داعش در عراق نمونه‌های معدودی از اقدامات جمهوری اسلامی ایران جهت مقابله به این خطر بزرگ شمرده می‌شود.

نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی ایران به دلیل ماهیت، اهداف و تأثیرات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، در طول سی‌وهفت سالی که از عمر پر برکت آن می‌گذرد؛ همواره آماج تهدیدات درحوزه‌های مختلف سیاسی، نظامی، امنیتی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی از سوی نظام سلطه و با حربه‌های مختلف و صحنه‌گردانی بازیگران داخلی و خارجی بوده است و انتظار نمی‌رود با توجه به این اختلافات اساسی، در کوتاه مدت تهدیدات مرتفع گردد. از جمله این تهدیدات اخیر علیه جمهوری اسلامی ایران، اقدامات گروهک تروریستی داعش است. در رابطه با حضور داعش در منطقه، جمهوری اسلامی ایران با استفاده از توانمندی‌های نظامی و نفوذ معنوی خود در منطقه سعی کرده است به‌رغم تهدیدات این گروه تروریستی، ضمن اقدامات نظامی و سیاسی متناسب، جهت برخورد با چنین گروهی از فرصت‌های به وجود آمده نیز استفاده کرده و از یک‌طرف هم توانایی خود را به رخ رقبای منطقه‌ای همانند ترکیه و عربستان کشیده است و هم بر نفوذ معنوی خود در منطقه افزوده و خط مقاومت را محکمتر از قبل ساخته است. با توجه به شیعه بودن دولت عراق و ظرفیت و پتانسیل اقتصادی و مشترکات فرهنگی و مذهبی و نیز هم‌مرز بودن با جمهوری اسلامی ایران، این کشور از لحاظ امنیتی برای ایران بسیار اهمیت دارد. تلاش گروهک تروریستی داعش جهت تصرف و سقوط دولت عراق گرچه با اقتدار نظامی جمهوری اسلامی از نظر احتمال حمله نظامی به کشور منتفی است، لیکن با ناامن کردن مرزها و فراهم نمودن زمینه قاچاق تسلیحات نظامی به داخل کشور و نیز پشتیبانی و اعزام گروه‌های تروریستی می‌تواند چالشی هرچند محدود را در پی داشته باشد. در پایان باید گفت که حضور گروهک داعش در عراق و سوریه در درازمدت می‌تواند دغدغه‌ای اساسی برای امنیت ملی ایران محسوب شود. در همین راستا، شناخت و پیگیری ماهیت جریان تکفیری داعش از نقطه نظر منافع حیاتی و امنیت ملی برای ایران حائز اهمیت بسیار است. ایران باید به دقت تحولات گروه‌های جهادی در عراق و شام را دنبال کند (نجات و همکاران، 1393: 100).

در نهایت این نکته قابل ذکر است که جریان‌های نوسلفی از جمله گروه تروریستی داعش ضمن از میان برداشتن زمینه وحدت میان جوامع مسلمان، به دلیل تفاوت و تقابل‌های مبنایی و فکری، زمینه‌ای را نیز برای ایجاد تخاصم و درگیری فراهم کرده‌اند. امروزه، داعش نمونه‌ای از برداشت‌های نادرست و غیر واقعی از اندیشه‌های اسلامی است که امروز در نقش پاشنه‌ی آشیل جوامع اسلامی، وحدت مسلمین را نشانه گرفته است؛ زیرا هم چهره واقعی اسلام را مخدوش می‌کند و هم بهانه‌ی لازم را برای ورود نیروهای غرب به قلمرو اسلامی فراهم می‌نماید. از این‌رو، جهان اسلام نیز باید با اتخاذ رویکرد هم‌گرایی و تقریب زمینه رشد این جریان‌ها را متوقف و بشریت را از خطر رشد این جریان‌های تکفیری مصون سازد.

1. اخضریان کاشانی، محمدرضا (1393)، داعش؛ پایش چالش‌ها و فرصت‌ها، خبرنگار صادق؛ قابل دسترسی در: <http://www.isunews.ir/5437/>
2. رنجبر شیرازی و همکاران (1393)، **جریان‌شناسی داعش: چیستی، شاخصه‌ها و راهکارهای مواجهه**، تهران: انتشارات سخنوران، مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی.
3. توسلی، حسین (1393)، تهدیدات و فرصت‌های عمل‌کرد داعش برای جمهوری اسلامی ایران، خبرگزاری فارس، قابل دسترسی در: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930402001177>
4. خواجه، محمد (2014)، داعش: منابت، أسالیب و تأثیرات، **فصلیه شؤون الأوسط**، مرکز الدراسات الاستراتیجیه، السنه الرابعه والعشرون، العدد 149.
5. ساوه‌دردی، مصطفی (1393)، گروه تروریستی داعش؛ برآیند تنازعات و ناامنی‌های منطقه‌ای، **فصلنامه علمی-پژوهشی امنیت پژوهی**، سال سیزدهم، شماره 45، بهار.
6. سیدنژاد، سیدباقر (1389)، روند سلفی‌گری در عراق و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، دوره 16، شماره 47.
7. صبوری نژاد، احمد (1393)، دژ محکم امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران و تروریست‌های داعش، صاحب‌نیوز، قاب دسترسی در: <http://sahebnews.ir/139221/>
8. عماد، عبدالغنی (2013)، **الحركات الاسلامیه فی الوطن العربی**، الطبعه الاولی، بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه.
9. گلستان، مسلم (1394)، چالش‌ها و فرصت‌های ظهور داعش برای ایران، دیپلماسی ایرانی، قابل دسترسی در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1947944/>
10. مینایی، حسین (1394)، تهدیدها و فرصت‌های داعش برای جمهوری اسلامی ایران، **مرکز بین‌المللی مطالعات صلح**، قابل دسترسی در: <http://peace-ipsc.org/fa/>
11. نجات، سید علی (1393)، **جریان‌شناسی سلفی‌های جهادی - تکفیری در بحران سوریه، گزارش خبری - تحلیلی بوتن نیوز**، 5 مرداد.
12. نجات، سید علی (2015)، **الاستراتیجیه الإعلامیه لتنظیم داعش الإرهابی، موقع سیریا نیوز**، مایو 2015.
13. نجات‌پور، مجید؛ میلانی، جمیل و سیدعلی نجات (1393)، پدیده داعش و شگردهای رسانه‌ای، **فصلنامه مطالعات رسانه و امت**، سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان.
14. نورانی، سید مهدی (1393)، **داعش از کاشت تا برداشت**، قم: انتشارات مجد الاسلام.

1. Esposito, john (1990), "the Revivel of Fundamentalism the Case of Iran", **Hamdark islamicus**. V. 3

The Journal of
Politics

A Scientific – Specialized Review

Vol. 2, No 6, summer 2015

License Number: 19989

Tarbiat Modares University

Faculty of Humanities

Email: Politic. association@gmail.com

China's Influence on Creating Regional Balance in Persian Gulf

Shahriar Faraji Nasiri, Afshin Motaghi

Explaining U.S.'s Public Diplomacy in Format of Economic Sanction toward Iran

Afsane Khosravi, Arezo Gholipour

History against Society; Criticizing Epistemological Perception of Supporter of Asiatic Mode of Production in Explaining Iran's Historic Undeveloped

Mahdi Roozkhosh

Interpol International Cooperation and International Security

Soroush Amiri

Role of Public Diplomacy in Securance of I.R of Iran's National Intrest

Seyed Mohamadjavad Mosavi Khorshidi

Shariati and Ideological left Discourse

Ehsan Tajik

ISIS Terrorist Group and National Security of I. R. of Iran; Challenges and Opportunities

Seyed Ali Nejat